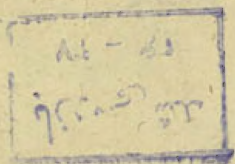
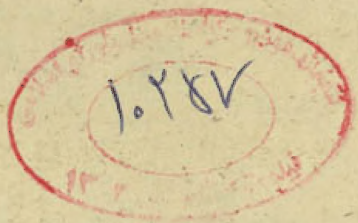


شماره



بازدید شد  
۱۳۸۴

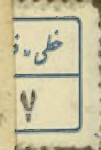
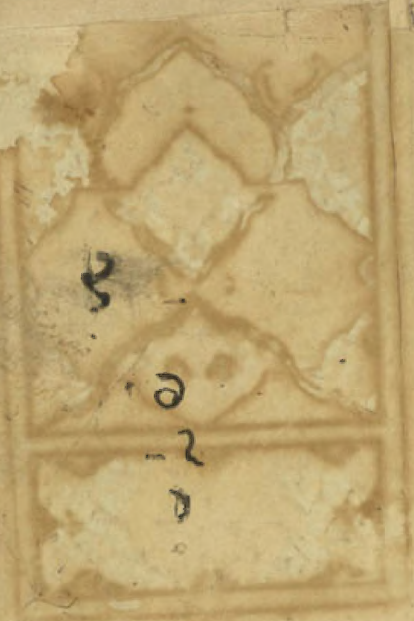
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	خواجه نصیر
مؤلف	درویش برغان
موضوع	شماره قصه ۸۳۸
تعداد	۱۰۲۵۷
شماره ثبت کتاب	۷۴۶۹۹
	۵۹۳۱



خطی « فهرست شده »

۱۰۲۵۷









بسم الله الرحمن الرحيم وبنی  
 سباسب بنیاس وثنای بنی ستمی حضرت سید  
 حکیمی را جلالت اراده و عظمت قدرته که حکم کنت  
 کثر الخفیات فاحببت ان اعرف خلقت الخلق لا اعر  
 خود بخود از خود در خود بجای نمود که ان بخلی و عین  
 اول بنصر حدیث کنت انا و علیاً نوراً بنی یدی الله  
 مطهر روح مطهر حضرت مصطفی و مرتضی علیهما  
 السلام بود چنانکه در حدیث اول ما خلق الله روحی  
 و اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل

اینها

و اول ما خلق الله القلم بیان ابن اثیر از فرمود  
 علی بن ابی طالب صاحب المقام المحمود و سیدنا علی  
 حامل لواء الحمد و ساقی الخوض المورود و الامیر  
 و اصحابه بالانقیاء صلوة مقرونة بالذوام و الخلود  
**اما بعد** جنیر گوید بنده فقیر حقیر خاک راه  
 درویشان ابن ابرهیم الملقب بدرویش برهان و فقه  
 لاجسن القول و العمل و عصمه من الغضب و الجدل که  
 چون مطالعه کتب کلام کردم و سخن بعضی در باب نبوة  
 و امامت گفتند در نظر آوردم دیدم که هر حدیث  
 و ایر که در شان حضرت مرتضی علیه السلام آمده بعضی را  
 مخالفان غیر صحیح نام نهاده و بعضی را بر سبیل معاذ  
 جواب داده اند و چند حدیث را با بعد محتملات  
 برده و چند بر ابرادون معافی حمل کرده اند از انجا  
 قاضی عسکدر در موافقت جمیع اشخاص افضلیت مرتضی

خطی  
 ۱۰



علیه السلام را نفی کرده گاهی بحسب استفسار و تقسیم دست  
 زده و گاهی با حال کلیه کلام بعضی متکلم نموده است  
 چنانچه در مقدمه و باب اول و دوم گفته شود لا  
 جرم خواستم که از طریق کتابه و مباحثه و رسم مجادله  
 و مقابله و معالطه عدول جوهر وار سر عدله و انصاف  
 سخن گویم معتمدی علی کلام رب العالمین که در کتب  
 علماء جهود و معولاء علی حدیث سید المرسلین گردد  
 مصنفات فضلاء اعصار و دهور در فضائل  
 امیر المؤمنین علیه السلام مذکور و مسطور است  
 مثل المناقب که اخطب خطباً و خوارزم ابو المؤید  
 احمد بن الموفق المکی و الخوارزمی جمع نموده و کتاب  
 المناقب که ملک الحفاظ از محدثین ابو بکر اخذ  
 موسی بن مردویه روایت نموده و کتاب المناقب که ابو یسیر  
 علی بن المعاذ بنی الماکلی ترتیب داده و کتاب المسند

که احمد بن حنبل الشیبانی با سناد رسانیده و کتاب  
 حلیه الاولیاء و غیره که حافظ ابو نعیم روایت کرده و  
 کتاب فیه و سیر الاحیاء که افضل محدثین شیرازی  
 ابن شهر دارد بلی تألیف کرده و کتاب وسیلة المغیثین  
 که ابو حفص عمر بن حنبل المولای جمع فرموده و کتاب کفایة  
 الطالب که ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی تألیف  
 از دار قطنی روایت کرده و کتاب تزل الشایعین که علاء  
 علی محمود بن محمد الطالبی لذر کزینی ترتیب داده  
 و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر ثعلبی و تائبا  
 تزل واحدی و کتشاف مختصری و ابن جریر و غیره  
 محدث حنبلی استخراج کرده و فی الجمله هر حدیث و اثری  
 که در این مختصر آورده ام بمؤلفان کتاب منسوب  
 کرده ام هرگز ادین منقولات خلیانی بخاطر خطور  
 نماید کتاب مذکور را بدست آورده رفع ان شک



وريب نمايد وعلی هذا هر حديث واپته کرد در کتب  
 علما توارد یافته و از فضل ابرار ازان اتفاق کرده  
 باشند بقتیر که بحسب عقل و دلیل صحت آن نقل  
 خواهد بود و اگر ناظر و مستمع منصف باشند اگر  
 عیاذ بالله بصفه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم  
 منصف باشند از عقل محظوظ و مندر نقل و خط  
 و چون من قبل بلسان عربی جهت تنبیه بعضی معاندان  
 جاهل و متعصبان عاقل کتابی ترتیب داده شد  
 و از البحر المنائب فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاد  
 و این مختصر خلاصه آن بود هر اینه در بحر منائب  
 فی تفصیل علی بن ابی طالب در تنبیه از مناسبت نمود  
 و من الله ار جوان ینفع به من نظر فیه بعین البصيرة  
 من الحیة الجاهلیة و النقص فی الامر و مقصود ما  
 درین کتاب مختصر است در مقدمه و دوازده باب

**مقدمه** در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و ولایت  
 اهل بیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی  
 جبرئیل و اعدا و ممتاز و بهتر اهل بیت اوست بعد  
 از حضرت مصطفی علیه السلام و سلام الله  
 الاعلی و در آخرین مقدمه چهار تعریف است ای و  
 مؤمن اگر بنی هاشم با سایر صحابه مساوی بودند  
 حضرت حق تعالی جل جلاله ایشانرا بهم ذوی  
 القربی که خمس است مخصوص نکردی در کتاب بحار  
 از جبرئیل بن مطعم مروی است که گفت رفتم من عثمان  
 بن عفان بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و کفیم  
 یا رسول الله بنی عبدالمطلب را خردادی و زکات  
 کردی و حال آنکه ما و بنی عبدالمطلب در نسبت  
 بمزله و احدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 بنی عبدالمطلب و بنی هاشم شی و احدم یعنی شرف

خطی



و کرامه از سایر صحابه افضل اند و شما را با ایشان  
 نیست پس بعضی این حدیث بنوعی المطلب <sup>بها</sup> و  
 بشرف و کرامه از سایر صحابه ممتاز شدند و در  
 وسیله المتعبدین از انس بن مالک مروی است  
 که قال رسول الله صلی الله علیه و آله نحن اهل بیت لا  
 یقاس بنا احد یعنی ما خاندانیم که قیاس نشاید کرد  
 و هیچکس را بنظر این حدیث اهل بیت بفضیلت <sup>هم</sup>  
 ممتاز شدند و اگر فضل و منزلت ایشان با دیگران  
 یکسان بودی خدای و رسول صدقات را بر ایشان  
 مخیر نموده مندی که آن الصدقة لا تخلف لاهل  
 بیت و در وسیله المتعبدین و کفایة الطالبین و  
 حدیث که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده  
 از ابو سعید خدری مرویست که فاطمه زهرا علیها  
 السلام در مرض رسول الله صلی الله علیه و آله بر سبیل

عیادت آمد و چون آنحضرت را ضعیف و نحیف  
 دید بگریست آنحضرت حدیث مطول فرمود چنانکه  
 در باب اول گفته شود و در آخر آن حدیث این بود یا  
 فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع خصال <sup>للعظماء</sup>  
 احدها الاولین و لا یدرکها احد من الاخرین غیرنا  
 تا الحجا که فقال من هذا مهدی هذه الامة جناب <sup>بها</sup>  
 یعنی فاطمه ما که اهل بیت بنویم هفت خصلت  
 و منقبت داده شده از هر که آن خصال داده نشده  
 هیچکس از اولین که انبیاء گذشته اند و رسد بان  
 خصال هیچکس از آخرین بغیر ما خصلت اول آنکه  
 ما بهترین انبیا است و او پدر تو است دوم آنکه  
 ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است ششم آنکه  
 شهید ما بهترین شهداست و او حرم <sup>است</sup> تو چهارم  
 آنکه از ماست آنکه که او را دو بال هست که می برد بان



دو بال در جنت هر جا که خواهد و او جعفر طیار است  
 و پنجم و ششم آنکه از دین ماست دو فرزند زاده  
 که در بر ما است یکا اند و ایشان هر دو پسران تواند  
 امام حسن و امام حسین هفتم آنکه از نسل ماست  
 مهدی بر ما است آنکه عیسی علیه السلام در عقب او نماز کند  
 بعد از آن حضرت رسالت دست برد و شرافت  
 زرد و فرمود که از نسل اوست مهدی است پوشیده  
 مانند که حافظ ابو نعیم و صاحب کفایت شش  
 فصلت روایت فرموده ذکر جعفر طیار نکرده اند  
 و صاحب وسیله حکایت نماز عیسی در عقب مهدی  
 ناخر حدیث روایت نفرموده است **ای ولی من**  
 ازین حدیث فضیلت اهل البیت بر جمیع صحابه لا یمح  
 واضح است اگر سامع و ناظر مصنف و صالح است ذکر  
 احسن الحسین سنی در کتاب دلائل النبوة و الاخص

حارر در کتاب معالم العترة النبوية از ابن عباس  
 روایت می کنند که قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 خلق الخلق مني خيرا فممن جعلني في خيرها قسما وذلك قوله  
 تعالى واصحاب اليمين واصحاب الشمال وانا من اصحاب  
 اليمين وانا من خير اصحاب اليمين فجعل القسمين اثنا  
 فجعلني في خيرها ثلثا وذلك قوله تعالى واصحاب  
 الميمنة واصحاب المشأمة والسايعون السابقون  
 فانا من السابقين فجعل الاثلاث قبائل فجعلني  
 من خيرها قبيلة وذلك قوله تعالى جعلناكم شعوبا  
 وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم فانا  
 اتقى ولد ادم واكرمهم على الله ولا خير من جعل القبايل  
 يونا فجعلني في خيرها ما وذلك قوله تعالى انما  
 يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم  
 تطهيرا فانا واهل بيتي مطهرون من الذنوب مبررين



بدستی که الله تعالی خلایق را در قسم افریده و مراد  
 بهترین آن دو قسم کرد این دو قول حق تعالی <sup>العی</sup> واصحاب  
 یعنی اهل سعادت واصحاب الشمال یعنی اهل شقا  
 اشاره بدارد و قسم است پس من از اصحاب میم یک  
 من از بهترین اصحاب میم بعد از آن دو قسم را سه  
 ثلث کرد و مراد ثلث بهترین نهاد و قول حق تعالی  
 اصحاب یمن و نیک بختی واصحاب شوم و بد بختی  
 و سابقان که در تقرب الی الله یعنی گرفته عبان  
 از آن سه گروه است پس من از سابقان یک گروه را  
 بهترین سابقان بعد از آن سه ثلث را قبیله قبیله  
 کرد و مراد بهترین از قبایل آورد و از آنجا است  
 حق تعالی که شما را کرده کرده و قبیل قبیله کرد ایند  
 با هم دیگر ایشان را دهید بدستی که اگر شما از یک  
 حق تعالی انفع و برهیز کارترین شماست پس من انفعی

اولاد آدم و اگر ایشان بر حق تعالی و این سخن را  
 از سر نهاد و افتخار میگویم بلکه از مغز و کرامه پرورده  
 اخبار میگویم بعد از آن از قبایل را خاندان کرد و  
 در بهترین آن خاندان بظهور آورد و ازین صطفی و  
 اجتناب اخبار شامی فرماید قول حق تعالی که ائمتنا  
 یزید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت یعنی  
 ای خاندان نبوت الله تعالی بخیر اهد که در رکند  
 از شما الانا شایست و با نایست را لا غیر پس من  
 اهل بیت مرا از ذنوب و گناهان پاک و مطهر برای  
 ولی مؤمن اگر کسی حقیقت جاهلیت بر طرف هندایان  
 اهل البیت را بر جمیع صحابه تفصیل دهد و در سبیل  
 المتعبین از امر خطاب مرویست که رسول الله صلی  
 الله علیه و آله فرمود انا و علی وفاطمه و الحسن و حسین  
 فی خطیة القدر و بینه بینه و هی قبیة المجد یعنی



من و این چهار مظهر مظهر در حظیر قدسیم در کنید  
 سفید که نام اوقیه المجد است یعنی کنید بزرگی و از  
 الن مالک مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود بخیر عید المطلب سادة اهل الجنة رسول الله  
 و حمزه سید الشهداء و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمه  
 و الحسن و الحسین یعنی ما که فرزندان عبدالمطلبیم  
 سادات و مهتران اهل خستیم **ای ولی مؤمن** این  
 دو حدیث افضلیت مرتضی را فرماید یکی آنکه این پنج  
 مظهر مظهر مخصوص اند بقیة المجد و بزرگی دیگر آنکه  
 از صحابه هر که در رحمت بود این هفت مظهر سادات  
 و یارند و ثابت شده که اکل این هفت حضرت مصطفی  
 و مرتضی است و این معارف در مناقب از ابن عباس  
 روایت میکنند که گفت سئل رسول الله عن الکلمات  
 التي تلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال سأل الحق

محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین چون حضرت حق  
 تعالی در کتاب مجید فرموده است که فلق آدم من ربه  
 کلمات فتاب علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلمات  
 عظیم الشان فرا گرفت تا توبه ویرا قبول کرد ابر عتبا  
 گوید رسیدند رسول الله را صلی الله علیه و آله که آدم  
 به برکت و وسیله کلام کلمات مقبول التوبه شد  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که آدم علیه السلام  
 این پنج نام و سبیل کرد و گفت خداوندنا بحق محمد و  
 علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا بر بساط قبول  
 بنشان **ای ولی مؤمن** بهمیر جدید فضل ال اعیان  
 و افضلیت مرتضی اگر تعصیب نباشد روشن و  
 هویدا است و در وسیله المعقید از اخبار ابن عباس علیه السلام  
 انضاری مروی است که گفت دخلت علی رسول الله  
 صلی الله علیه و آله علی أربعة الحسن و الحسین علی خمر



فقلت نعم المظي مطبعا فقال صلى الله عليه وآله  
 الزاكان هما وابوها خير منهما يعني بخانه پسر درانه  
 و پدر که پسر بر چهار دست و پای میرفت و اما حسن  
 و اما محسن بر پشت وی سوار من با ایشان که هم شا  
 شتری که شتر شماست پس پسر فرمود خوشا دوشتر  
 سوار که ایشانند و پدر ایشان از ایشان بهتر است  
 و مولانای دور قدست اسرار را اینجا میفرماید  
 اشتر ما جو علف کند جمله علف لک کند علف  
 علف همی کند پسر ما را بر من ای ولی مؤمن از پسر  
 قدر و منزلت سبطین و فضل و شرف ما این معلوم  
 میشود چه فعل و قول رسول عبث نیست هر چه گوید  
 و کند و حق من الله باشد و با وجود فضل و کرامت ایشان  
 میفرماید و ابوها خیر منهما و در مسند امام احمد از  
 زید بن ثابت مرویست که رسول الله صلى الله عليه وآله

فرمود که انی نأرک فیکم خلیفتین کتاب الله جل مجد  
 ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انما الی غیر  
 حتی بردا علی الخوض یعنی بد رستی که در میان شما  
 دو خلیفه خواهم گذاشتن یکی کتاب الله که جبل است  
 مدد و بد یعنی عهد و پیمان و زینهار و امان حق است  
 کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت  
 میزند و بد رستی که آن دو خلیفه هرگز از عهد یکدیگر  
 جدا نشوند تا آنگاه که به آب حوض کوثر تیرد من آیند  
 این حدیث دلیلست بر افضلیت و استیلا و طاعت  
 و محبت بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و همین حد  
 در تفسیر تعلیاتی از ابوسعید خدری مرویست که رسول  
 صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود که ایها الناس  
 انی ترک فیکم الثقلین خلیفتم این اخذتمهما ان  
 نضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله جل



ممدود من السماء الى الارض وعترتي وهم اهل بيتي  
ليرفعوا حتى يرا على الخوض يعني اي مردمان بدر  
که مردميان شما دو کرامتا به قايده مقام خود کنان  
اگر عال بفرمان اين مرد و کند هر که بعد از من گرايش  
يکي از ازا و خليفه اکبر و بزرگتر است اگر کتاب الله  
که جلي ممدود يعني همان حق و انسان خلق کشيده  
از اسمان تا زمين و اصغر عترت من و ايشان افضل  
مر اند هر گرا زهد که جدا نشوند تا انگاه که بآب  
حوض کوثر مر آيد **اي ولي محمد** اي حديث مع ما  
قبل بحسب مذهب بعض فاطم است هم برخلافه و هم بر  
افضليت مرقعي و قالست براكه خليفه اکبر که ان کا  
است چنانکه واجب التعظيم و مفضل است همچنان  
خليفه اصغر که اهل البيت اند و لهذا عترت را بطريق  
فرمود جدا حد بفرمان و حق و ايشان بعمل و

مسعود

سنت عبا است مکر بر مؤمنان و در مواضع معتد  
اهل البيت که احباب کسا و العبا اند بفضل و بر  
مخصوص جناب کبریا و حضرت مصطفی اندازند  
بايز انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت  
و يطهرکم تطهيرا و جميع تفاسير اين است که چون  
اين آيه فرود آمد حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن  
حسين را مخصوص کرد و فرمود اللهم هؤلاء اهل  
جنات که در باب دهم گفته ايد **و روي** المعتمد  
عبرن جميع از عايشه روايت کند که حضرت مصطفی  
علی و فاطمه و حسن و حسين را عبا پوشانيد و فرمود  
که اللهم هؤلاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس  
وطهرهم تطهيرا **فالت عايشه** فذهبت لا دخل  
راس فنفعت فقلت يا رسول الله استمر اهلک فقال  
انت على خير انت على خير يعني عايشه گفت که چون



رسول الله ایشان را بعبا پو شانید و برای ایشان دعا  
 کرد سر زخم که ناسر خود زیر عبا گذارم انحضرت مرا  
 منع کرد گفتم یا رسول الله ایانستم من از اهل بیت  
 فرمود که تو بر خبری یعنی تو بر خبر عظیمی هستی که از انکاح  
 خود در آورد و برادر شرف ترا کافیت و برادر بی کفر  
 فقلت یا رسول الله انما امر اهلك فقال تعجب و انک  
 علی خیر عایشه میگوید گفتم یا رسول الله من اهل  
 بیت توام یعنی منع مکن اگر ایام ناسر زیر عبا کنم انحضرت  
 فرمود دور بیا و بد رستی که تو بر خبری و حدیث عبا  
 را از مسلم بر روایت متعدده گفته و در خبرت روا  
 میگوید فقلت یا رسول الله انت من اهلک فقال  
 انک علی خیر یعنی چون حضرت رسالت العباد را  
 بعبا پو شانید و ایما برید الله لیدهب عنکم  
 خواند گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم و تو

بد رستی که بر خبر عظیمی یعنی ترا این شرف پراست  
 کردن من باشی و بروایت دیگر از اسماء گفت که  
 ان النبي اشتمل بالعباءة الصوفیة علی بن ابی طالب  
 المصدرة وظهر فاطمة علی ظهره و الحسن و الحسین  
 عزیزه و مثاله بر عظم و نفسه بالعباءة قال الله  
 لقد اقمکم رسول الله حتی اذ جعل طراف الکساء قد  
 ترفع طرفه الی السماء و اشار بستانه و ما کان بین  
 وجهه اللهم اهل بیتی و حاشی تا سلم لمن سالهم و  
 حرب لمن حاربهم اللهم و ال من و الهم و عباد من  
 عبادهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم قال  
 رسول الله و حیریل یوم من قالوا تا معکم یا محمد کما  
 نعم یعنی اسمی گفت که پیغمبر عبا را بر خود پوشید  
 و پشت مرتضی را بسوی مدینه خویشتن آورد و پشت  
 فاطمه را بسوی پشت خود کرد و انما حسن و امام حسن



از دست راست و چپ خود و بعد از هر یکی از آنها  
 بعبا پوشانیده رسیده گفت که رسول الله ایشانرا  
 بعبا عجب نادیدی که اطراف و کنارهای کنار آمد  
 زیر هر دو قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر بر  
 اسمی از کرده بانگشت نهادت اشارت فرموده و  
 انکر روی محضرت پیدا نمود و گفت یا خدا یا اهل  
 بیت من و حمایت کنند شریعت من این گروه اند  
 من سلم و صلح با انکر که با ایشان صلح کند و بجز  
 و جنگم با انکر که با ایشان جنگ کند یا بخدا یا  
 و در دوست انکر باقی که با ایشان دوستی کند و دشمن  
 انکه با ایشان دشمنی کند و با خدا یا ایشان را منصرف کرد  
 و خدا را و ترک کنند حضرت ایشانرا بخدول کن و حضرت  
 رسالت فرمود که چیریل در حین دعا این یک گفت  
 از آن چیریل گفت که یا محمد من در پر دعوات با شما

رسول الله فرمود که بی **وصاحب کثاف** حدیث عبدا  
 از عایشه روایت کرده در تفسیر این **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**اِنْبِئْنَا وَاِنْبِئْنَا كَرِهْنَا** ما ونبئناکم وانبئنا و  
 انفسکم که در شان و فضل اهل البیت است چنانکه  
 در باب دهم بقدم رسد گفت و فی دلیل  
 اقویست و علی افضل اصحاب الیکما یعنی در چندی  
 دلیل قوی هست بر فضل اصحاب کما که هیچ شی از  
 دلیل اقوی نیست و ناصی عصبه در موافقت بقدر  
 الوسع نفی ثبوت فضیلت مرتضی کرده میگوید که در  
 بانفسنا در برابر شما علی نیست بلکه جمیع افراد  
 که مرتبه نفس و عبادت درین معنی داخل اند بدلیل صیغه  
 جمع که انفسناست **جواب** گویم که صاحب کثاف  
 و غیره از مشران همه در سبب رسول الله آورده اند  
 که مراد از انبئنا اما میراست و از انبئنا فاطمه و







که حضرت رسالت فرموده است کل نفعی الی کونیه  
 الی دو وضع لغت بر سبیل حقیقت مخصوص است  
 و همچنین عزت و لد فاطمه است و هرگاه الی بر سبیل  
 مجاز استعمال کنیم اطلاق آن بر سائر است شاید بنا  
 آنکه هر که درین و ملت کسی بود الی و باشد چنانکه الله  
 تعالی در کلام مجید میفرماید الی موسی و الهرون و  
 الی فرعون پس کل نفعی الی از روی مجاز باشد نه بر سبیل  
 حقیقت و تحقیق بر آنست که اگر شخصی وصیت کند  
 که ما را و را با رسول الله دهند فقرا صرف نکند  
 آن مال را الی بکسانی که صدقه بر ایشان حلالست  
**تقریف دوم** در بیان عزت **ای ولی محمد**  
 بدانکه در لغت عرب نافه مشک را عزت گویند و  
 اصل و بنیاد درخت را عزت گویند و گفته اند که  
 عزت ذریه است و اولاد فاطمه علیها السلام عشیره

و اقربای رسول الله اند بدلیل صریح نسبت و هم  
 ذریه رسول الله اند صلی الله علیه و آله بدلیل قول خدا  
 تعالی انهم ابرهیم علیهم السلام و من ذریه داود و  
 سلیمان انا انما که فرمود و عیسی و الیاس کل من  
 الضالین جبر عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نمیشود  
 الا از جهت مرید و بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار  
 از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل جعل ذریه کل نبی  
 و صلیه و ان الله عز وجل جعل ذریه فی صلب علی  
 یعنی بد رستی که خدای تعالی ذریه و فرزندان هر  
 پیغمبر را در پشت آن پیغمبر از بین و ذریه مرا در پشت  
 علی کرد اینست و از عمر خطاب مرویست که گفت  
 شنیدم رسول الله را که می فرمود کل قوم فقصیم  
 لایههم الا اولاد فاطمه فانا نعصبهم و انا ابوهم



عصبة را گویند که در میراث هرگاه منفرده باشند همه  
مال بیت را مالک شود یا باقی را اصحاب فروع  
بشناسند یعنی هر قوی که باشند عصبة ایشان  
پدر ایشان است مگر اولاد فاطمه که بدرستی که بنم  
عصبة ایشان و بنم پدر ایشان **تقریب سیم**  
در اخراج و ارشاد از وجوب محبت ذوی القربی  
و اهل البیت اجمالا **ای ولی مومن** در تفسیر  
که با سبب نزول مرسوم است از ابر عتاس مرید  
که چون از قل لا استئکم علیه اجر الا المودة فی  
القری نازل شد صحابه گفتند که یا رسول الله من  
هو الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیست این گروه  
که الله تعالی ما را محبت و مودت ایشان امر کرده  
الحضرت فرمود که علی و فاطمه و ابناءها و زعمانی هم  
از حدیث را در کتات نزد تفسیر این باب آورده است

که این حدیث

که این حدیث در سند هم آمدن است و در وسیله  
المعتبرین آمدن که قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
ان الله عز وجل جعل اجر علیکم المودة فی اهل  
بیت و بیته سائلکم عنّا عنک تخفکم فی المسألة  
بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما همین دوستی  
با اهل بیت کرده و من در قیامت شما را از محبت  
خواهم پرسیدن و مبالغه در سوال کردن و قال  
صلی الله علیه و آله ان الله فرض فرائض فوضعها فی  
حال و خفف فی حال و فرض و لا یتم اهل البیت  
فلم یضعها فی حال من الاحوال و فرماید که الله تعالی  
بعض واجبات و تکالیف شرعی را بسبب غرض  
یا مرضی از کردن عباد ساقط کرده است چون جو  
در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف  
کرده چون قصر جمع صلوة در سفر مباح و ولایت



که خاندان نبوتیج بر اهل اسلام فرض کرد و ازادر هیچ  
 حالی از ایشان وضع و تخفیف نغزمود و قال  
 صلی الله علیه و آله ما احبنا اهل البيت احد فذلک  
 قدم دوست نداشت ما را که خاندان نبوتیج محکم  
 که پای او لغزد و از طریق اعتدال دور افتند **اولی**  
**موصی** از اهل تعصب استفسار باید کرد که مثل  
 ایالات و احادیث که در شان اهل البیت و حق  
 محبت و ولایت ایشان آمدن از هیچ صحابی آمده  
**تعریف چهارم** در آنچه وارد شده از حدیث  
 اشاعه در جمع بین الصحیحین که تألیف محمد حمید  
 از جابر بن شمر مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 یکوز بعدی اشاعه امیر کلهم من قریش باشد  
 از من دوازده امیر و همگی ایشان از قبیل قریش باشند  
 و بروایت دیگر لا يزال من الناس ما ضیا و لیمم اشاعه

رجلا کلهم من قریش همیشه که مردمان بشا ما را  
 جنان که امیر ایشان کنند دوازده مرد از قریش  
 و بروایت دیگر لا يزال الذی قائما حتی تقوم الساعة  
 بكون علیکم اثنا عشر خليفة کلهم من قریش و بر  
 دیگر لا يزال هذا الذی یخرج من بعدی الی اثني عشر خليفة  
 کلهم من قریش و بروایت دیگر لا يزال الا سلام غیر من  
 اثني عشر خليفة کلهم من قریش **اولی مؤمن** بعد  
 نقل از اخبار و مطالبه اهل تعصب میکنیم تعیین  
 این دوازده خلیفه قریشی و تعیین توانست بدر و لا  
 و حکام این امر از صحابه و بنی امیه و بنی العباس زیاد  
 از نجاه خلیفه بوده اند پس بضروره باید که اقرار  
 کنند بآنکه اشاعه اگر چه بصورت حکومت نکرده اند  
 بحسب معنی و الی و خلیفه الله بودند یا خود اعتقاد  
 نمایند که این اخبار اگر چه در صحیحین آمد ضعیف و غیر



صحیح است اگر کسی گوید که از حدیث اخیر پیوسته  
 الاثناعشر خلیفه معلوم میشود که این دین عزیمت  
 از ابوبکر تا دوازده خلیفه که برتیب بعد از وی  
 گوئیم که برابر نفوذ برید علی بن ابی طالب  
 اهل التاراست عزیز کردن اسلام باشد زیرا  
 از جمله از خلفاست پس معلوم شد که اعتقاد  
 اهل تعصب فاسد است بقوله الله منه والله اعلم  
 بينهم يوم القيمة فيما كانوا في خلافهم وسيعلم  
 الذين ظلموا اني مغلوب سيقولون اکنون در وقت  
 ابواب دوازده گانه شرح کنیم **باب اول**  
 در ثبوت افضلیت مرتضی بن علی احادیثی که در فضل  
 آنحضرت وارد شده و از باب مخوی بر **مبحث**  
 و سقیات است انکه حضرت رسالت در شان  
 ایشان فرموده که اگر بنا نماند قلم و دریا مداد شود

و بر بار حساب کنند و ادعیه آن نویسند باشند  
 فضایل مرتضی را شمرند نمی توانست **۲** فرموده هر که  
 فضیلتی از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل  
 کند از آن گناه کدشته و اینست او مغفور شود **۳**  
 هر که فضیلتی از فضایل مرتضی بنویسد همیشه ملائکه  
 از بهر آنکه استغفار کنند چنانکه از کثرت باران  
 و اثری بود **۴** هر که فضیلتی از فضایل مرتضی شایع  
 کند گاهی که بشنید کرده باشد مغفور شود **۵** هر که  
 نظر کتاب فضایل مرتضی کند گاهی که به نظر کرده  
 باشد مغفور شود **۶** نظر بر روی مبارک **المؤمنین**  
 کرده عبادت است و زبان و دل یاد آنحضرت کردن  
 عبادت است **۷** حق تعالی ایمان هیچ بند قبول نکند  
 مگر بولایت علی و پیروان از دشمنان آنحضرت **۸** هر که  
 علی را بخور بود بر پیش از خلقت آدمی بخورده هر آنکه



الوهیت ۹ علی از من بمنزله سر منست از جسد من  
 اول کسی که روز قیامت کسوة کرامت در پوشد ابرهیم  
 بود علیه السلام بعد از آن من بعد از آن علی میان من  
 و ابرهیم بود و بخت روم ۱۰ علی اقدم و فرست  
 با ایمان و اولی ایشان بعهد الله و اقوام ایشان  
 با امر الله و اقسام ایشان است راستی و سبوت و عدل  
 در رعیت و باطل ایشان در حکم و قضیت و اعظم  
 عند الله از روی مزیت ۱۱ فرمود که اگر اخبار میکرد  
 بهم سنا فوجی که در فضل و کمال علی نازل شده است  
 هیچ موضع بای نهدی الا که خاک آن موضع را تا لب  
 جنت تبرک برداشند ۱۲ فرمود یا علی اگر بیزیم  
 آن بودی که طائفة جدا زانست من در حق تو می گفتند  
 اخبر رضای روح عیسی گفتند من امروز در کالات  
 تو گفتی گفتی که آن قول بهر مسلمان که میرسد خاک

پای ترا و آب خوی ترا جنت شفا و تبرک بر میدات  
 ۱۳ تو در آخرت از جمیع مردمان بمن نزدیک تر  
 ۱۴ تو بر حوض قائم مقام منی ۱۵ اول کسی که بخون  
 کوثر آید تو ۱۶ اول کسی که از امت من با من بخت  
 گذرد تو ۱۷ شیعه تو در قیامت بر منبها ۱۸  
 باشد سراب و سفید روی و مساینه من باشند  
 و دشمنان تو بر عکس این ۱۹ حرب و صلح کردن  
 با تو از حرب و صلح کردن بود ۲۰ نهان تو نهان  
 من و آشکار تو آشکار منست ۲۱ فرزندان تو فرزندان  
 من و گوشت خون تو گوشت و خون منست ۲۲  
 حق با تو است و بر زبان تو و در دل تو و در پیش  
 نظر تو است ۲۳ ایمان اینست با گوشت و خون  
 تو همچنانکه اینست با گوشت و خون من ۲۴ دشمنان  
 تو بخون کوثر نیایند و دشمنان تو از حوض غایب



نشوند **۲۰** فرمود با فاطمه که حق تعالی بخلق خود  
 یک نظر کرد و از اهل زمین را اختیار فرمود و بر  
 فرستاد و در هر وقت نظر کرد و شوهر را اختیار  
 فرمود و مرا امر کرد که اولاد من خود کردام **۲۱** اکثر  
 صحابه است بعلم و اعظم ایشان است بحکم و الله  
 با سلام و بروایت دیگر اعظم است بعلم و اکثر بحکم  
**۲۲** وصی ما بهترین و وصی است و او شوهر <sup>است</sup>  
**۲۳** جوهر سوره برات فرود آمد بغیر صلی الله  
 اله از کتابت فرمود و بدست ابو بکر داد و بیکه  
 فرستاد و نادرمویم حج از ابرکهار خواند بعد  
 روز جبرئیل علیه السلام فرود آمد گفت که مضمون  
 این سوره باینکه که توسانی یا کسی رساند که از تو  
 باشد بر مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود علی بن  
 و آئینه و لا یؤدی عنی الا علی و برقی را در عقب

ابو بکر فرستاد تا سوره را از وی بپسند و او را باز  
 کرد ایند **۲۴** اهل جنان بعد وفات حضرت محمد  
 در حق و ناسر گفتند در حضور بر عباس بن  
 عباس در ثواب رفت و بازده منقبت در حق  
 گفت و این مجموع بفضیل خواهد انشاء الله تعالی  
**باب دوم** در ثواب فضیلت مرتضی  
 شرف محل ولادت و استحقاق خلافت بنص خدا  
 و ایت موسوم بر نبوت و منقبت است **اول** بنص  
 ایت و اولوا الارحام بعضهم اولى بعض فی کتاب الله  
 و بنص ایت ائمانت منذر و لکل قوم هاد که چون این  
 ایه نازل شد حضرت رسالت فرمود که من میسند  
 و علی است هادی و بدست مبارک خود اشارت  
 کرد بر تقی و فرمود که یا علی اهل هدایت بواسطه هدایت  
 یابند چنانکه در باب دهم نقل کرده شود و مع هذا



جمیع چیزها ششم و هشت نفر از اعیان اصحاب صفه  
 بامامت و خلافت و فضیلت مرتضی قابل بودند  
**دوم** بنصایه ائمه و نبکم الله و رسوله و آلهم  
 که مرتضی است **سوم** بنص حدیث غدیر خم که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله با صحابه فرمود ائت  
 اولی المؤمنین من انفسهم و بر و ابی دیگر فرمود که من  
 اول الناس المؤمنین صحابه گفتند الله و رسوله و  
 بالمؤمنین پیغمبر فرمود من کنتم مولاه فاعلموا  
**چهارم** بنص حدیث شامت منی بمثل هر کس من مو  
**پنجم** ابریسعود روایت کند که بار رسول الله گفت  
 که علی را خلیفه و قائم مقام خود که آنحضرت پیغمبر بود  
 فرمود هر که از کار نخواهد کرد و الله اگر چنین  
 و مطیع وی شود البته شما را بخت برسد و هر چنان  
 گذرد **ششم** بنص حدیث علی بنی و ائمه

و هو ولی کل مؤمن بعدی **هفتم** بحکم حدیث  
 علی بن عبید المؤمنین **هشتم** و علی بن ابی طالب  
 المؤمنین من بعدی **نهم** و هو الخلیفه فی ال  
 المؤمنین من بعدی **باب سوم** در بیوت  
 افضلیت مرتضی بجهت سبق اسلام و کمال علم  
 زهد و نصرت در جهات کالات و فضایل که استحقاق  
 افضلیت داشته باشد در بر چهار منقبت مختصر  
 و این باب مشتمل است بر چهار فصل و چهار ده  
 حجت و منقبت اول علی اتفاق کرده اند بر آنکه  
 اول کسی که اسلام در آمد از مردان مرتضی علی بود  
**دوم** پیغمبر ما با مرتضی فرمود که تو اول مسلمانان و  
 تو اول مؤمنانی **سوم** فرمود که علی مرتضی اول  
 مرد است هم در اسلام و هم در آمدن بحوض کرب  
**چهارم** فرمود که فرشتگان بر سر و بر علی هفت



سال صلوات فرستادند جهت آنکه کل ثوابان  
 مرتفع نباشد الا از من و علی **محرم** آنکه علم وی  
 ناغایتست که حکم میکند در میان اهل توره بحکم  
 توره و میان اهل انجیل بحکم انجیل و در میان اهل  
 زبور زبور و اهل اسلام بقرآن **ششم** آنکه علم  
 وی بحدیث که او خواستی را آمد و شد هر کس را جمیع  
 امور خیر دای و اگر خواستی از تقصیر بای چشم الله هفتاد  
 شتر بار کردی **هفتم** پیغمبر فرمود که حکمت ده بخش  
 کرده شد بر تقی نه بخش دادند و دیگران یک بخش و نه  
 عیار گفتند که در آن یک بخش نیز باید بیکران شریک شد  
**هشتم** آنکه عمر در ایام خلافت در حق سه ضعیفه  
 دوسه نوبه حکم کرد برجم و مرتضی حکم برجم از ایوان کرد  
**نهم** پیغمبر فرمود که یا علی حق تعالی ترا زینت دهد  
 مزین کرده که بندگان خود را زینتی محبوب تر از آن بین

نکرده است **دهم** فقرا و مساکین را رضی شده اند  
 که توانا ما را ایشان باشی و بنور رضی شدی که ایشان  
 اتباع تو باشند **یازدهم** رسا و ایمین عزیر شده  
 که نمایند و حضرت رسول الله بواسطه علی است  
**دوازدهم** آنکه علی مرتضی الله میگوید است بر  
 قلع کفار و قلع اشرار بدلیل حدیث بیعت الله  
 علیکم چنانکه گفته شد **سیزدهم** حق تعالی دل  
 مرتضی را با ایمان امتحان کرده است **چهاردهم** تالیف  
 مرتضی بحاضرات الغلین و المقال علی تأویل القرآن  
**پانزدهم** در ثبوت افضلیت مرتضی  
 بسبب افتراض محبت و موالات و مودت وی  
 بر من و من و یحیی و منقبت **اول** آنکه حضرت  
 مصطفی محبت علی را بر خلائق فرض کرده است **+**  
 فرمود که جمیع انبیاء بر ولایت علی معیوث شده اند



**سوم** فرمود که حق تعالی ولایت علی را بر آسمان  
 و زمین فرض و عرض کرده است **چهارم** فرمود  
 که اگر خلافت بر محبت علی مجتمع شدندی دوزخ  
 مخلوق نشدی چنانکه شاعر گوید **پنجم** کره  
 عالم بدوح مرتضی گویشدی **ششم** می میدان دوزخ  
 حالی از خلفان شدی **هفتم** فرمود که محبت علی  
 حسد است که هیچ سینه با وجود از زبان نماند  
**هشتم** فرمود که محبت علی کاه را بخورد چنانکه اکثر  
 هیز را **نهم** در قیامت رستگار علیست و  
 او **دهم** بنده مؤمن در قیامت به عبادت برسد  
 الا محبت علی **یازدهم** محبت بر است از آتش دوزخ  
**دهم** در آسمان و زمین هیچ بنده مؤمن نیست که  
 محبت علی نباشد چه محبت او فرض است و بعضی او کفر  
**یازدهم** محبت علی عبادت است **دوازدهم** علی سید

الدنیا و الآخرة علی سید است در دنیا و سید است  
 در آخره **سیزدهم** علی سید العرب **چهاردهم** علی  
 سید فی الدنیا و آخره **پنجاهم** الصالحین **یازدهم**  
 سید المرسلین و امام المقتدین **شانزدهم** هر  
 عبور نکند هر که با او برآه بولایه علی نبود **هفتم**  
 دوستان خود را بچند و دشمنان خود را بچند  
 گذراند **هشتم** هر که علی وفا دهد و حسن  
 را دوست دارد در منزل من بود روز قیامت  
**نوزدهم** علی برادر منست خوی و خلوت او خوی و  
 خلق منست گوشت و خون گوشت و خون منست  
**بیستم** هو تاملنا کسیر و الفاسطین و المارین  
 من بعدی یعنی علی کشته یعت شکا ز است  
 و ظالمان و اذین پروان شدگان **یست یکم**  
 عمودی و ستونی است زیر عرض که بان رسد بر علی



و بختان وی **پست و دوم** علی عمود و ستون اهل بیت  
**پست و سوم** هر که خواهد که مشک نماید بان شاخ  
 با قوت که در جنت است بحبت علی مشک نماید **پست**  
**چهارم** هر که خواهد که مرک و زندکی او هم مرک و زند  
 رسول بود بعلی نوا کند و بوی مشک نماید **پست**  
**پنجم** هر که مولای او علی نبود بوی جنة نبود اگر  
 هزار سال عبادت کرده باشد و هزار حج بیا کند  
 و بمقدار کوه احد طلا در راه حق صرف کرده و میا  
 صفا و مروه بظلم کشته شد یا شد **پست ششم**  
 علی را به و علم هدایت و امام اولیا و نور انکس طاعت  
 حق کرد و علی ان کلام است که حق تعالی از ابرو شفا لای  
 و فرزند کرد **پست هفتم** علی اخو و ظهري و وصفي  
 و عسکری **پست و هشتم** حق تعالی فرزند هیچ بند  
 قبول نمیکند مگر حجة علی **پست نهم** حق تعالی از

نور وجه علی هفتاد هزار فرشته افزین که پوسته  
 تسبیح و تقدیر میکند و ثواب از ان بختان علی می  
**سیم** حق تعالی بر صورت علی فرشته اند که در  
 شب و روز جمعه هفتاد هزار فرشته زیارت او می  
 و هر تسبیح و تهلیل که میکند ثواب ان بختان علی  
**سی و یکم** حق تعالی در شب معراج با مصطفی  
 بر لغت علی سخن گفت **باب پنجم** در ثبوت  
 افضلیت مرتضی بحجت المکیب و لغت حضرت رسا  
 ایشان را بحلیفه و وصی و غیر ان محوی بر هفتاد و هج  
 و منقبت **اول** سید المرسلین **دوم** امام المقتدرین  
 مثل ایزد و منقبت در باب چهارم آمده است **سوم**  
 محمد الله علی عباد **چهارم** محمد الله علی خلفه **پنجم**  
 امیر البربر و فاضل الخیر **ششم** خیر البشر **هفتم** خیر  
 الامة **هشتم** خیر البریه **نهم** خیر منشی علی وجه



الأرض **۱** وصفي **۱** واري **۲** خليفتي **۱۰۲** خليلي **۱۰۳**  
**۱۰۴** موضع تری **۱۰۵** خبر من الحلف بعدی یفتخرو  
 دینی و عمر موعدی و این منقبت در باب هفتم همدست  
**۱۰۶** قاضی دینی **۱۰۷** خبر الخلق والخليفة **باب ششم**  
 در ثبوت افضلیت مرتضی بواسطه مصطفی و افضلیت  
 ایشان بر اصدیق و فاروق و بکینه و تراب و ابوالآل  
 و غیره و این باب سببی است بر دو فضل و این چند منجبت  
 و منقبت **۱** امیر المؤمنین **۲** فاروق **۳** ابوالآل **۴**  
 یعسوب المؤمنین **۵** الصدیق الاکبر **۶** الاربع الطین  
**۷** اول کسی که بار سواد الله مصالحه کند در روز قیامت  
**۸** رسول الله در اسمان علی بود **۹** افضل الصدقین  
 و اکرمهم علی الله **۱۰** ابوالریحان بن **۱۱** ابوتراب **۱۲**  
 ابوالحسن **۱۳** ابوالحسن **۱۴** ابوالسبطین **۱۵** ابو محمد **باب**  
**هفتم** در ثبوت افضلیت مرتضی لقیب و فضیلت

بیب

مصطفی

مصطفی ایشان را با امیر المؤمنین و غیره و درین رتبه  
 منجبت و منقبت است **۱** امیر المؤمنین **۲** امام العز  
 المجملین **۳** سید المسلمین **۴** سید العرب و این منقبت  
 در باب چهارم و پنجم گذشته است **۵** قاید العز  
 المجملین **۶** عسکرم الرسول **۷** حاکم الوصی **۸** خیر  
 الوصیین **۹** اولی الناس للتبیین **۱۰** اولی الناس  
 بالمؤمنین **۱۱** خلیفتمی **۱۲** وصفی **۱۳** خبر من الحلف  
 بعدی یفتخرو دینی و عمر موعدی و این سه منقبت **۱۴**  
 پنجم آمدن است **۱۵** سید المصلحین و این منقبت **۱۶**  
**۱۷** يعلمهم من اول القرآن ما لم یعلموا **۱۸** یجاهد  
 علی الشاویل کما جاهدت علی الشریک **۱۹** یفقد علی  
 الضراط و یدخل اولیاء الجنة و یدخل عباد الله النار  
 در این باب همدست که حق تعالی فرموده است علی را  
 و علم همدست و امامان که کما طاعتهم من کرد و علی ان



کلمات بر مشقین لازم کرده ام حق تعالی فرمود که اگر  
 علی نبودی شناخته شدی نه حور و نه گروه و نه  
 اولیاء من و نه اولیاء و سلیم در باب هم آمده که  
 گوشت و خون من و علی کیست و آمده است که علی  
 در فیض و کمال علم من و اوست برادر من در اخلاص  
 و همراه من در سنام علی و سنام کوهان شتر است  
**باب هشتم** در ثبوت افضلیت مرتضی بحکم  
 اخوة و مؤاخاة حضرت مصطفی ایشان و این باب  
 منوط بر شش سبب و منقبت است ۱ آنکه در قیام لیل  
 حمد بدست علی بود ۲ آنکه میان حبیب الله و خلیفه الله  
 ایستاده بود و در وی حله سبز پوشید ۳ ندان  
 عزرا بد که نعم الانح و اخوان علی بن ابی طالب ۴ پیش  
 از خلقت سموات و ارض و هرگز رساله الوهیت  
 بر درجت مکتوب علی اخور رسول الله خیر احوالی

۱ انت اخو فی الدنیا و الاخره **باب نهم** در ثبوت  
 افضلیت مرتضی بمهموم بودن وی با حق تعالی و  
 حوایای و شستن درهای بیوت صحابه که در مسجد  
 بوده بغیر از در خانه وی و این باب منوط بر شش سبب  
 دو فضل و سبب و منقبت ۱ علی با قرآن و قرآن  
 با علیت از هم دیگر جدا نشوند تا جوی کوه نرسند  
 ۲ علی با حق و حوایا علست هر که جدا شوند از هم  
 ۳ بغیر از مرتضی گفت ترا درین مسجد من رواست  
 مرا رواست و بر تو واجب و مندوبست هر چه بر من  
 واجب و مندوبست تو وارث و وصی منی و امرای  
 ادا میکنی و وعدهای مرا بجا می آری و برسد کشته شود  
 و الله اعلم **باب دهم** در ثبوت افضلیت مرتضی  
 بنصر و ابایت و احادیث که در شان نزول از آیات  
 واقع شدن و چون حضور و تعداد فضایل و مناقب این باب



مغذ و دستگیر بود علم الاجال ترفیع کرده بتفصیل  
نبرد اخت **باب یازدهم** در ثبوت فضیلت  
مریضی بسبب کفویت و تزویج وی بفاطمه زهرا علیها  
السلم و در بیان د و فضل و هشت حج و سبب  
۱ آنکه او مریضی نبودی بول را هیچ کفوی نبودی  
آنکه خدای تعالی و لیان وی بود در عقد و در اسماء  
تزوج ایشان فرمود ۲ آنکه جبرئیل علیه السلام از هر  
ایشان خطبه خواند و عقد نکاح بست ۳ آنکه هیچ  
ملایک که موجودند شهود املاک آنحضرت بودند  
۴ آنکه اشجار در دعوی آن افضل اصحاب و اهل بیت  
بر حور و غیر و ملائکه ملبوسات و مخدرات جنت  
نمودند ۵ آنکه شجره طویله با مریضی تعالی یار گرفت  
و از بار بار تاها بود و حق تعالی در آن روز بعد  
محبان اهل البیت ملائکه از نور ایشان خلق فرمود

۱ آنکه حضرت رسالت در حق آنحضرت کواهی داد  
بسیادت هر دو دنیا و هر دو آخرت و مثل این کذبت  
۲ کواهی داد که آنحضرت از بندگان صالح است هم  
در دنیا و هم در آخرت و در قرآن و حدیث بندگان  
صالح عبارت از انبیاء و رسل است و عباده  
الضالین یعنی زمره الانبیاء و کما قال الله تعالی  
العبد الصالح یعنی علی علیه السلام و در فضل و در  
تتمیه و تعداد اولاد مریضی گفته می شود ذکر او  
انا انشاء الله تعالی **باب دوازدهم** در بعضی  
احادیث که مسئل در فضیلت مریضی است موضوع  
بر چهار حرف **حرف اول** در حکایت منع عمر رسول  
را از کاتبه کتاب که در مرض الموت حق است و  
**حرف دوم** در حکایت پیش نمازی بویک و ناخیر  
صلی الله علیه و آله و بر **حرف سوم** در فضیله فدا



که فرمایست از قریای خیر و احسان تعلق دارد **محمد**  
**مجامع** و بعضی روایات که بقرض ما متعلق است  
و چون ابواب و مناقب کتاب را بر سبیل اجمال **محمد**  
کردیم اکنون بر سبیل تفصیل تعریف خواهیم کردن  
انشاء الله تعالی **باب اول** در ثبوت فضیلت  
مرغی بنص احادیث که در فضل حضرت وارد **است**  
اخطب خطبای هر خوارزم در مناقب خوارزم  
ابن عباس روایت کند که رسول الله فرمود لوان  
الریاض اقلام و الجرداد و الحجاب والانس  
کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر  
فرض کنیم که جمیع نباتات قلها شود و در باری **محمد**  
معداد شود و دیوان و دیوان حساب کشند و ادیان  
نویسند باشند فضایل مرتضی را نمرود نمی تواند  
و از امیر مؤمنان روایت کند که رسول فرمود ان الله

تعالی جعل لای فضائل لا تحصى کثیره فی ذکر فضیله  
من فضائل امیرها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما  
تأخر و میرکت فضیله من فضائله لا ترانا لولا که  
یستغفر له ما یبغی لذلک الکتابه رسم و من استغفر له  
من فضائله غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالان  
و من نظری الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب  
التي اکتسبها بالنظر قال النظر الی وجه امیر المؤمنین  
عباده لا یقبل الله ایمان عبدا الا بولایته و البی  
من اعدائه میفرماید بدرستی که الله تعالی برای  
برادر من که علی است فضایل جمع کرده است که از ذکر  
کثرت و بسیار میترسد نمیشود پس هر که یک  
فضیلت از فضایل وی از سر آغاز بدین زبان آورد  
الله تعالی گناه گذشته و آینده او را بپوشاند و بیاید  
و هر که یک فضیلت از فضایل وی بنویسد همیشه ملاک



از برادران استغفار کنند چنانکه از کتاب را تم  
 و اثری نباشد و هر که يك فضیلت از فضایل اوستماع  
 کند حق تعالی آن گاه از او با سماع کس کرد  
 باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتاب فضایل او  
 حق تعالی گاه آن که به نظر کرده باشد بیامرزد بعد  
 از آن پیغمبر فرمود که نظر کردن بر روی المؤمنین  
 علی علیه السلام عبادت و یاد وی کردن عبادت  
 الله تعالی ایمان هیچ بند را قبول نکند مگر بولایت وی  
 و پیرایه از دشمنان وی **ای ولی مؤمن** چون در دعا  
 تعریفات لسانی و بیانی معتبر است و آن متعلق  
 جمع و این مخصوص بصر است و هر چه موجود است  
 یا در ذهن وجود دارد از او وجود ذهنی و علم حوا  
 و یاد خارج و از او وجود عینی و نفس الامر گویند  
 و وجود حقی و نطقی از اقسام وجود خارج جمیع آنها

در حدیث حصر مراتب وجود فرمود پس در  
 جمیع اطوار وجود هر که مشغول فضایل مرتقی باشد  
 مغفورا لذنوب و الخطایا باشد **ع** همین متقی  
 در فضیلت بر است و در مرتب السابین و سابع  
 خطیب از سلمان فارسی مرویست که گفت سمعت  
 جبرئیل المصطفی محمد صلی الله علیه و آله یقول کنت  
 انا و علیّان نور بین بری الله عز و جل مطبعا  
 یستجی الله ذلك النور و یقتد به قبل ان یخلق آدم  
 باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم  
 رکب ذلك النور فی صلیبه لم یزل فی شیء واحد حتى  
 افترقا فصار عبد المطلب فجزا انا و جز علی  
 یعنی محبوب مرا که محمد مصطفی است شنیدم که می  
 مروی علی با یکدیگر نور بودیم در پیش خدای عز و جل  
 که آن نور حضرت حق را تسبیح و تلهی میگردیدیم

فرمود



از خلقت آدم بجهان آمده هزار سال الوهیت که هر روز  
 آن بجهان هزار سال از آن جهان است و چون حق تعالی  
 آدم را از زمین نور را در پشت وی ترکیب کرد پس  
 همیشه در یک جای پیوسته بودیم تا در پشت عبدالمطلب  
 از یکدیگر جدا شد پس هر یک بخشیم و یک بخش علیست  
 ای ولی مومن یحیی بن زکریا حدیث که در نزد کتاب  
 ترادف یافته است فضیلت ابو تراب ثابته است  
 اگر غضب اهل ایمان نباشد و در منافق خطیب  
 بروایت دیگر از امام حسین مرویست که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فرمود گشت انا و علی بن ابی طالب  
 بدو الله تعالی قبل از آن مخلوق آدم را بربعه عشر اله  
 سنة فلما خلق الله تعالی آدم ملک ذلک النور  
 و صلیه فلم یزل الله یقلعه من صلب الی صلب حتى  
 افرقه و صلب عبدالمطلب ثم اخرجوه من صلب

عبدالمطلب

عبدالمطلب فتمه قهر قنما فی صلب عبد الله  
 و قنما و صلب ابی طالب فقلی منی و انا منه لجه  
 لخصی و در مدعی قنما اختی فیختی اختی و من بعضه  
 فی بعضی بعضه یعنی من و علی یک نور بودیم در  
 پیش خدای تعالی پس از خلقت آدم بجهان آمده هزار  
 سال الوهیت و چون الله تعالی آدم را از زمین نور را در پشت  
 نور را در پشت وی در آورد پس همیشه حق تعالی  
 آن نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنکه که اول  
 در پشت عبدالمطلب قرار داد بعد از آن او را  
 از پشت عبدالمطلب پرور آورد و بدو قسم کرد  
 قسمی در پشت عبد الله و قسمی در پشت ابی طالب  
 پس علی از من است و من از علی گوشت او گوشت  
 من و خون او خون من است پس هر که بر او دست  
 داشت یقین که بسبب دوستی من و برادر دست



داشته باشد و هر که بر او دشمن داشت یقین که هیچ  
 دشمنی بر او دشمنی نداشت **ای ولی مؤمنان** چون  
 در حدیث مقدم لفظ جزء بر قلیل و کثیر طلاق می  
 لاجرم در حدیث فقهیه تمیز فرمودند دلیل  
 صحیح باشد بر سوره فتمت ان نور نبوت و ولایت  
 صلوات الله علیهما و اینجا روشن کرد در اهل  
 اسلام افضل علیه السلام **در مقام**  
**خطیب ویرالتابین و فردوس جنات و از عمار**  
 مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود علی  
 من مثل رأسی من بدنی یعنی علی بنسبت من همچون  
 سر منست بنسبت من **و در وسیله المتعبدین**  
 از بنی غازی مرویست که رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فرمود علی من بمنزلة رأسی من جسدی یعنی  
 علی از من بمنزلة سر منست از من ای ولی مؤمنان

ازین دو روایت که در چهار کتاب آمده است  
 سیرت و فضیلت ابوالحسن مفهوم و مفراست چه  
 حواس عشره و غیرها من القوی و الکالات مخصوص  
 و منوط بر سیرت و در فردوس الاخبار و مناقب  
 ابن مردودیه و ابن عقیل مرویست که رسول الله صلی  
 علیه و آله فرمود اول من یکسی یومر العقیله ابرهیم خلخته  
 ثم انما لصوفی ثم علی بن ابی طالب یزید بنی و بن  
 ابرهیم زفا المحدثه و روایت ابن مردویه در باب  
 دهم در ایراد یومر لا یخلف الله الشی و الذین استوا  
 معه گفته شود یعنی نخستین کسی که روز قیامت  
 حله و کسوت بهشت پوشد ابرهیم بود علیه السلام  
 از جهت دوستی وی با حضرت حق تعالی بعد از  
 آن که از نجات برگزیدگی من بعد از آن که رفیق  
 میان من و ابرهیم زفاف کرده شود زفافی و چه



زفافی وجون زفاف که عروس بخانه داماد برود است  
 سبب نهایی وصلت و غایت بهنجار و مستر بود  
 و موجب احترام و تجلیل از موقوف هر این بلفظ زفاف  
 تعریف فرمود جبر در سعه و هیچ هدیه اوقع نداشت  
 در نفوس نتواند بود و در حلیه الاولیا و کفایت  
 الطالب و مناقب خطیب از معاذ بن جبل قریب  
 که رسول صلی الله علیه و آله با مرتضی فرمود که احضار  
 بالنسبة و لا نبوة بعدی و تختم الناس بسبع و لا یحاک  
 فیهم احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم  
 بعد الله و اقومهم بامر الله و اقمهم بالتقوی و العفة  
 فی الرخیة و ابصرهم فی الضمیرة و اعظمهم عند الله  
 یوم القيمة مرتبة میفرماید که من نبوت بر تو غالب  
 می شود جبر بعد از من نبوت نیست و تو بهشت  
 بر مردمان غالب می شوی و هیچ کس از قبيلة قریش در

از هفت منقبت با تو تراغ و جدال نتواند کرد  
 تویی نخستین ایشان در ایمان آوردن بخدای  
 تعالی ۲ تویی بیشتر ایشان در وفا کردن به عهد  
 و پیمان خدای تعالی ۳ تویی بهترین ایشان در  
 قیام نمودن بفرمان خدای تعالی ۴ عادل ترین  
 ایشان در حق رعیت ۵ سبکترین ایشان در  
 قنوت کردن بر راستی و سويت ۶ بینا ترین ایشان  
 در حکم و قضیت ۷ عظیم ترین ایشان در تدبیر  
 الله تعالی در روز قیامت از روی قزوین و است  
 و خطیب حواری و رسول از حدیث از جابر بن عبد الله  
 روایت کرده است چنانکه در باب دهم در شان نزول  
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر  
 البریه گفتند ای خدا شاء الله و در مناقب خطیب از  
 اما حسیب علیه السلام روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله



فرمود لوحی بکمال ما تزل فی علی ما و طی علی موضع  
 الاخذ تراب الماء یعنی اگر اخبار کردی و حدیث  
 کنی از جمیع منافعی که در شان من تصی از آسمان نازل  
 شده است پای نهادی بر هیچ موضعی الا که خاک این موضع  
 را تا باب حجت بترک برداشته ندی و در منافق  
 خطیب و وسیله المنعید از من یعنی هر وقت که  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفت در آن روز که فتح  
 خیبر کرده بجدست پیغمبر آمد که با علی لوا ان نفو  
 فیک طوائف من لیس ما فالت تضار فی عینی  
 لقلت اليوم فیک مفا لا یمر بلاء من المسلمین الا  
 اخذوا تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون  
 به و لیکر حسبک ان یتوکلونی و انما منک ترشی و  
 اراک و انت منی بمنزلت هرون من موسی الا ان لا  
 نبی بعدی انت تودی دینی و تفعل علی سنی و انت

فی الآخرة افرس بالناشر و انت غدا علی الحوض خلقت  
 ترود عنه المسافین و انت اول من یرد علی الحوض  
 و انت اول داخل الجنة من اخی و اشیعتک علی  
 منابر من نور دروا مرویون میبضه و جوههم حول  
 اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جبرائی و انت عند  
 ظمائم مطمئن مسودة و جوههم مطعون حریک من  
 و سلمک سلمی و ترک سری و علاینک علاینی و تر  
 صدرک کسری صدری و انت باب علی و اولدک  
 ولدی و لحک لحی و دمک دمی و ان الحی معک و  
 الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ان  
 الایمان محال لحک و دمک کما خالط الحی و دمی  
 و ان الله عز وجل ان ابشرک انک و عنک فی الجنة  
 و ان غدوک فی النار لا یرد علی الحوض بغضک  
 و لا یغیب عنه محبتک قال فخر علی الله سبحانه و تعالی



ساجداً وقال الحمد لله على ما انعم به علي من الاسلام  
 وعلني القرآن وحب بني الخير البرية خاتمة النبيين  
 وسيد المرسلين احساناً منه وتقضلاً **روایت**  
**وسيلة** جنبر است لولا ان تقول فيك طوائف  
 من ائمة ما قالت النصاري في عيسى غلبت فيك <sup>فوق</sup>  
 لا يرميها الا باخذ تراب رجلك وفضل طهورك  
 يستشفون به وليكن حسبك ان تكون من كفرون من  
 موسى الا ان لا تنجي بعددي واناك برة عني ذنبي وبقا  
 علي سنتي واناك في الآخرة معي واناك علي المحض <sup>مخلقة</sup>  
 واناك اول من يسي معي واناك وليس يدخل الجنة  
 معي من ائمة وان شبعك علي من ائمة من نور صفة  
 وجوههم اشفع لهم ويكونون جبرائي وان حرك  
 حرفي وسلمك سلمي وان ترك شري وعلايتك <sup>عليك</sup> عللاً  
 وان الحق معك وعلي لسانك وفي قلبك وبن

عبدك وازال الايمان محال طمحت ودمك كما  
 خالط الحديدي لم يرد علي المحض مبغض لك ولن  
 يغيب عنه محبت لك قال فخر علي ساجداً وقال  
 الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام الى اخر الحديث  
 ميغرياد كما كثر نعيم ان بودي كه طائفه چند از ائمه  
 مرد و باره نوسه گفتند اينچه نصاري در باره عيسى  
 گفتند من امروز در كالات و فضائل تو گفتني كه  
 ان قول هیچ گروه از مسلمانان نرسيد چي الا كه  
 حاك هر دو باي تو و باي وصوي ترا به ترك فرار <sup>و فرار</sup>  
 و بسبب ان شفا بافتند وليكن ترا اين فضيلت  
 كافي است كه نواز من باشي و من از تو و نواز من  
 ميراث باي و من از تو ميراث باي و نواز من ان <sup>است</sup>  
 داشته باشي كه هر روز مني داشته باشي و تو  
 سايه درين تاب هيست كه بعد از من هيچ معبري



بست و تو اوم و فرض مرا اذامیکنی و بر احیا، سنش  
مثالی و کار زار می نمایی و تود را خرت اقرب و نزدیک  
تری بمن از جمع مردمان و بدرستی که توفردا بر حوض  
کوثر خلیفه و قائم مقام منی و ساقا از از حوالی  
حوض پیرانی و نخستین کسی که بچخت در آید و توفردا  
که شیعہ و گروه توفردا از توفردا باشند  
سیراب بوده و خواهند بود و روی ایشان بخت  
سفید شده در حوالی من باشند و برای ایشان شفا  
خواهم تا فرزند در جنت همای من باشند و بدرستی  
که دشمنان نوشته لب بوده و خواهند بود و روی  
ایشان بخت سیاه باشد معجون یعنی از غلبه کرده  
بی هویت افشاده باشند و بدرستی که حرب کردن  
با تو باشد حرب من سلم و صلحت بی شک صلح  
من و بدرستی که سرو پنهان تو پنهان منست و علائق

داشکار تو اشکار منست و سر بره صدرک یعنی  
که در سینه تو است همچون دلی که سینه منست و تو  
باب علم من و بدرستی که فرزندان تو فرزندان  
من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون منست  
و بدرستی که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و درش  
نظر قیامت و بدرستی که ایمان باخو و گوشت تو  
انجمنه است چنانکه با گوشت و خون مرا منجمنه و  
بدرستی که الله تعالی مرا فرموده است که ترا بشمار  
دهم بماند تو و عترت و ذریه تو در جنت باشید  
و بدرستی که دشمنان تو در آتش باشند هر که دشمن تو  
سوی من برآید حوض کعبه آید و هر که دوست تو از  
حوض غایب شود را وی روایت کند که مرخصی گفت  
من برای حق سجده تعالی سجود در افشاده و گفتم  
الحمد لله شایسته خدا را بر آنچه انعام کرد بر من از



عطاء ای اسلام و مرا فرمان تعلیم داد و نزد بهترین  
مخلوقات که خاتم النبیاست محبوب گردانید از  
احسان و فضل خود و در کفایت الطالب الاول  
مرویت که قالت فاطمه با رسول الله زوجتی من  
ابن ابی طالب و هو فقیر لا مال له فقال یا فاطمه اما  
ترضی ان الله اطلع الی اهل الارض اطلاعا فاخفا  
منها رجلین احدهما ابوک و الآخر بعیک یعنی فاطمه  
زهر علیها السلام باید رخت کای رسول الله مرا با  
مرتضی جنت کردی و حال آنکه او مرد فقیریست  
و هیچ مال ندارد و حضرت فرمود راضی نیستی شو  
او بدرستی که الله تعالی بر اهل زمین مطلع شد و  
از زینب و مرد اختیار کرد که یکی پدر تو و یکی دیگر  
شوهر تو است و در وسیله المتقیدین مثل این شد  
از ابن عباس مرویت که لما رجع رسول الله فاطمه

بعلی قالت یا رسول الله زوجتی من رجل فقیر لا  
ثمن له فقال النبی اما ترضین یا فاطمه ان الله عز  
وجل اخنا من اهل الارض رجلین فجعل احدهما ابی  
والآخر بعیک یعنی چون رسول الله فاطمه را بعلی فریغ  
کرد فاطمه گفت کای رسول الله مرا مرد فقیری فریغ  
کردی که او را هیچ شی نیست پس غیر فرمود که کای فاطمه  
راضی نیستی بشوهری وی بدرستی که خدای تعالی از  
اهل زمین و مرد اختیار کرد یکی را پدر تو و یکی دیگر را  
شوهر تو گردانید و در مناقب خطیب از سلمان  
فارسی مرویت که گفت شنیده ام که بنی الله را عارضه  
دست داد و فاطمه بعبادت ایشان رفت و چون  
حضرت را ضعیف و نحیف دید بگریست چنانکه  
اشک بر روی وی روان شد و حضرت فرمود یا فاطمه  
ان لکوام الله ایاک زوجتک من اقدمهم سلما و اکثرهم



علما و افضلهم حتما ان الله اطلع الى اهل الارض  
اطلاعه فاختر مني فبعثني نبييا مرسلانا فاطلع  
اطلاعه فاختر مني بعلك فاوحى الي ان ازوجه  
اياك واتخذ وصييا سيفر ما يدك افاطه بدرستی که  
ازجهت گرامتی که خدا را با تو است من ترا ترجیح کرده  
بکسی که اقدم صحابه است به اسلام و اکثر ایشان است  
بعلم و افضل ایشانست بجهت بدرستی که الله تعالی  
بسوی اهل زمین اطلاعی و نظری فرمود و مرا از ایشان  
اختیار کرد و نبوت و رسالت و رسالت و رسالت  
بنوعی دیگر نظر کرد و از ایشان شوهر ترا اختیار کرد  
و بسوی من وحی کرد تا من اولاد با تو زوج کنم و او را  
وصی خود کردم و در **کتاب الطالب** و جهل حدیث  
که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده و در  
**وسيلة المتقدين** هم از دارقطنی که صاحب

جرح و تعدیل است مروی شده که این سه روایت  
از روایت خطیب خوارزمی و اجماع است که  
ابو هرون عبیدی گفت از ابو سعید خدری در  
خواست کرده که مرا اخباری که بحدیثی که از رسول الله  
شنیده باشی در فضل علی علیه السلام ابو سعید گفت  
که رسول الله خسته شد و فاطمه بیعت و بیعت  
و من از طرف دست راست رسول نشسته بودم  
و چون رسول الله ضعیف و نحیف و بد کرد و بد  
غالب شد و اشک بر روی وی و بر وایتی و سلم  
بر روی رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد  
فرمود مایکک یا فاطمه قالت اخي الصبيحة من  
بعدك يا رسول الله فقال يا فاطمة علمت ان الله  
اطلع الى الارض اطلاعه فاختر مني اياك فاطلع  
فاختر مني بعلك فاوحى لي فاكخه واتخذ



وصیاً اما علمت بکرامه الله ایاک روجک اعظم  
 علماً واکثرهم علماً واکثرهم سلماً فضکت واستبش  
 فقال یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا بیت خصال  
 یعطها الحدیث الاولین الی آخر الحدیث وروایت  
 وسیله اینست که یا فاطمه ما سیکک قالت یا رسول  
 الله اختی الضیفه من بعدک فقال لها ما علمت یا فاطمه  
 ان الله اطلع الی اهل الارض طلائعاً فاختر منها  
 ایاک رسولاً ثم اطلع ثانیة فاختر منها بعدک قائماً  
 از از وجک من اعظم السلین علماً واکثرهم علماً واکثر  
 سلماً ما انا ووجک منه وکن الله روجک یا فاطمه  
 انا اهل بیت اعطینا سبع خصال یعطها وتمام  
 این حدیث در مقدمه گذشت است یعنی حضرت  
 رسالت یا فاطمه گفت که ای فاطمه سبب کرم تو  
 فاطمه گفت میترسم که بعد از وفات تو کرم من کیست

شوم حضرت فرمود که ای فاطمه ایانداستی که  
 الله تعالی بسوی زمین نظری فرمود و از روی زمین  
 بدرتر رسولی اختیار کرد بعد از ان دو مرتب  
 نظر کرد و از اهل زمین شوهر ترا اختیار فرمود و به  
 سوی من وحی کرد تا ترا بکاح وی در آوردم و  
 او را وصی خود گرفتم ایانداستی که بسبب کرامتی  
 که الله تعالی ما نو دارد ترا جنت کی گردانید که اعظم  
 صحابه است بعلم واکثر ایشان است بحکم و مقدم  
 ایشانست بر اسلام بر فاطمه علیها السلام از شایسته  
 خندید و بشارت یافت پیغمبر فرمود ای فاطمه  
 ما که خندان بنویسم هفت خصلت و منقبه داده  
 شدیم و تعداد این منقبه در مقدمه گفته شده است  
**ای وقتی مومن** با وجود تو از تو وارد این احادیث و  
 اخبار که در کتب این علماء اخبار آمده است که حضرت



حق تعالی از روی زمین حضرت مصطفی و مرتضی  
اختیار کرده است پس دیگر پراچه وجود و جانشینا  
بود و قاضی عند بعضی این حدیث در موافق بود  
و گفت که حضرت رسالت با فاطمه گفت که زنی  
نیستی ای فاطمه بد رستی که الله تعالی بسوی اهل  
اطلاع و نظری فرمود و پدر ترا اختیار کرد و  
نوبت اطلاع فرمود و شوهر ترا اختیار نمود بعد  
ایراد این حدیث گفت شاید که علی را اختیار کردن  
عام و من جمیع الجهات نباشد بلکه اختیار را همه  
جها دی برای شوهر فاطمه بوده باشد **جواب**  
گویم که شاید را در برابر دخل نیست چرا که این  
کتاب قریب پنجاه حدیث باشد که مؤید اختیار  
واعضا و ما و افع اعتبار و امعاد ثماست و  
شاهد عدلست بر آنکه این اختیار مطلق است و

و جهاد مقید نیست دیگر میگویم که از اهل بیت  
مصطفی و مرتضی را اختیار کردن بمفهوم حد  
مقدم دلیل فضیلت است چه در یک حد  
میفرماید که الله تعالی از اهل زمین و مرد اختیار  
کرد یکی پدر تو و یکی دیگر شوهر تو است و بر تو  
دیگر میفرماید که د و مرد اختیار کرد پس یکی پدر  
تو و یکی دیگر شوهر تو گردانید و بر و این میفرماید  
که حق تعالی بسوی من و منی کرد تا او را جفت تو و  
وصی خود گردانم و منی ما بهترین اوصیا است و  
قرینه کلام و انصاف مقام محبت و وفادار  
دلالت می کند که حق تعالی از مرد در ورکار و کس  
بخلعت کرامت ممتاز کرده یکی را بنی خود و یکی  
ان بنی گردانیده است **بیت** لیک چون من بگویم  
نبرد بود عقل و محیلات او جرت فرود و لفظ

و جهاد مقید نیست  
و جهاد مقید نیست



فجعل احدها اياك والاخر جعلك دليل واضحا  
بر آنکه بعثت وشوهر فاطمه عليها السلام علت  
وسبب اختيار نبوده است تا فاضل عضد گوید  
شاید که اختیار برای شوهر فاطمه بوده باشد بلکه  
علت اختیار مرتضیٰ فی علت خواست ببارك و تعالی  
که پیش از خلقت آدم بان خلعت شرف و مکرم بود  
چنانکه در احادیث از کتاب مبین و مترجم شده  
و میشود **بیت** جویش از عالم و آدم علی را اختیار  
ابد در آن تعلیمت رفت بعثت که شاید و اختیار  
مرتضیٰ نماند برای جهاد فقط نبوده باشد بل برای آن  
بود که هم جهاد کند و هم عالم معارف و علوم و ریاضات  
پناهی و حاوی اخلاق و کالات نامتناهی الهی و بیخ  
حقایق و هادی خلایق گردد و چندین هزار و بیست  
صاحب کمال از دامن دولت اساطین ارباب

حال مکل شوند و پیوسته در کتاب فضایل صحابه و ائمه  
که رسول الله فرمود من اراد ان ينظر الى آدم في  
علمه والى نوح وبقوة والى ابراهيم في خلقه والى موسى  
في هيبته والى عيسى في عبادته فليتنظر الى علي بن  
ابیطالب **ای وی تمون** چون هر یکی بصفی از اوصاف  
کمال و بفتن از نعوت جلال و جمال مخصوص و کمال  
شد چنانکه بعد صفت نبوت افضل و اکمل صفات  
آدم علم بود و احسن و اشرف کالات نوح تقوی  
و اشهر و اظهر نعوت ابرهیم حلم بود و اغلب غلب  
فضایل موسی هيبت و اغنى و اقدر اخلاق عیسی  
عباده بود لاجرم حضرت رسالت مرتضیٰ پایان  
نعوت و صفات و اخلاق و فضایل و کالات  
مخصوص و مخصوص کرده اند و چون اکمل اوصاف  
این پنج اولوالعزم را جامع شدن باشد بقدر که افضل



صحابه او بوده باشد و قاضی عسکری خبر الطیر را  
 که مثبت افضلیت مرتضی آورد و بنی شعول شد  
 و خبر الطیر چنان بوده که برای پیغمبر صریح بیان کرده  
 پس بر او در پیغمبر دعا کرد که ای بار خدا یا کسی را  
 بعزمت که بسوی خود و سترین خلق تو باشد تا که با من  
 ازین مرغ بخورد پس مرتضی آمد و با حضرت از آن  
 مرغ اکل فرمود و محبت و دوستی آن حضرت حق کثر  
 ثواب و عظیم باشد پس مرتضی افضلیت و اکثر ثوابا  
 باشد قاضی گفت که این حدیث افاده آن نمیکند  
 که علی در همه چیزی دوستین خلق باشد نزد خدا  
 چه صحت تقسیم و ادخال لفظ کل و بعض یعنی شایسته  
 استفسار و تخصیص کردن که دوستین خلقت در کل  
 شی یا در بعض اشیا و علی هذا جایز بود که علی اکثر ثوابا  
 در امری دیگر نباشد پس دلالت نمیکند بر افضلیت علی

مطلقا جواب کرم برزفتند بر معارض بر آمد که  
 گوید ایست و سببها الا انی الذی یؤی ساله یترک  
 افاده آن نمیکند که ابو بکر در همه چیزی شایسته و بر هر کار  
 تر نباشد چه شاید استفسار و تخصیص کردن که بر هر کار  
 تر است در کل شی یا در بعض اشیا و علی هذا افضلیت  
 وی مطلق نباشد بلکه مقتید بود و افاده درین باب است  
 با استفسار و تقسیم اول است و آنکه میگویند  
 و ما لاحد عندنا من نعمه یجزی یعنی هیچ کس را از  
 بشر نزدیک ابو بکر هیچ نعمتی نیست که مستوجب جزا باشد  
 بنا بر آنکه پیغمبر را بر مرتضی نعمت تربیت و حق پرورد  
 بود که مستوجب جزا و سستی مکافات و ابو بکر  
 نبود جواب کرم که چه نعمت اکثر و اعظم از نعمت  
 هدایه تواند بود که حضرت رسالت قوی ضال جاهل  
 را از ظلمت کفر و طغیان بنور معرفت و ایمان آورد



و چه تربیت بیشتر از آن باشد که جمعی ناپاک باشند  
 رای باید باب حیات نبوت و رسالت از خداییت  
 بعد و پیکانی تطهیر داده بر بساط طوب و یکاکی  
 کرد اند و اگر حضرت رسول الله را صلی الله علیه و آله  
 نزد یک صحابه و جمیع اهل اسلام نغمه بخیر می نمود  
 قل لا انا انزلکم علی الخیر الا الموده فی القری فی قوله  
 یعنی بگوی ای یغیر بخیر و احم از شما بر نعمت و خیر است  
 و خود هدایت کردن هیچ اجری و مزی جز مودت و محبت  
 و رزیدن در حق اقربای مز و هرگاه که وحی رسانید  
 و کراهات را هدایت کردن و اهل سعادت گردانید  
 نغمه بخیر نباشد پس هیچ چیز نغمه بخیر نخواهد  
 بود و فاضل عصمت این حدیث را که از اخی و وزیر  
 و خیر من آنکه بعد از یقظی دینی و بخیر و عدی علی  
 ابی طالب را یاد کرد و گفت که این حدیث دلالت بر آنکه

علی سبزه و فاضلترین کسی است از جمعه و امر که  
 و وعد بجای آوردن نرس جمیع الوجوه بل ازین  
 جمعه بهتر است بنا بر آنکه یقظی دینی مفعول دو  
 آنکه است یا خود حال است از آن مفعول جواب  
 گویم که یقظی دینی و بخیر و عدی و احسان از آنکه  
 آنکه شما گفتید و و آنکه خبر پسندنا محذوف باشد  
 یعنی هو یقظی دینی و مقصود و مراد حضرت رسا  
 این احسان است بدلیل روایت وسیله که در یقظی  
 دینی و بخیر و عدی علی ابی طالب و بدلیل این دو  
 روایت این مرد و یکی خیر من آنکه بعدی علی بن  
 ابی طالب یقظی دینی و بخیر و عدی و و و خیر من  
 آنکه بعدی علی بن ابی طالب یقظی دینی و بخیر  
 روایات چنانکه در باب پنجم گفته شود که در میان  
 این مرد و ویران مالک از سلمان روایت کرد که در



فرمود ان اخی و وزیر و خیر من اختلف بعدی  
 علی بن ابی طالب و بروایت دیگر علی بن ابی طالب  
 خیر من اختلفت بعدی و علی هدایت رتقی بهتر و  
 فاضلترین باشد مطلقاً آنکه از جنتی باشد و از  
 جنتی دیگر نباشد و در مسند ابوبکر و پیش  
 از النبی صلی الله علیه و آله بعثه براءه الی اهل مکة  
 لایح بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عز  
 ولا یدخل الجنة الا بقصر مسلمة و من کان ینسب و ینسب  
 مدة فاجله الی مدته و الله برئ من المشرك و رسول  
 قال فاسار بها ثلاثاً لعلی الحجة ثم رده علی ابابکر  
 فبلغها انت قال ففعل قال فلما قدم علی النبی  
 ابوبکر کی فقال یا رسول الله حدثنی شی قال  
 ما حدثت قبلاً لا خیر و لکن امرت ان لا یبلغ الا انا  
 او رجل منی یعنی چون سوره براءت فرود آمد حضرت

رسالت از آنکه بفرموده بدست ابوبکر داد و بجز  
 مکه فرستاد تا در موسم حج سوره براءت خواند  
 و مضمون آن درج کلمه ایشان رساند **اول** آنکه بعد  
 ازین سال هیچ مشرک حج نکند **۲** آنکه هیچ رهبر طواف  
 کعبه نکند **۳** آنکه بخت نمی گذرد مگر مسلمانان **۴**  
 آنکه رسول الله هرگز اهل بیت داده باشد تا وقتی  
 معین جور او قساید یا اسلام بود یا شمشیر **۵** آنکه  
 خدا و رسول میرانند از مشرکان و چون ابوبکر سوره  
 براءت را گرفته روانه شد بعد سه روز جبریل  
 فرود آمد که حق تعالی میفرماید این سوره را بکار  
 باید که تو بخوانی یا کسی که از تو باشد پس مرتقی باز  
 عتب ابوبکر فرستاد تا او را باز گردانند و خود  
 معنی سوره را بکار رسانند راوی گوید که چون  
 ابوبکر بسوی پیغمبر آمد گریست و گفت ای رسول الله



بنو حیزی در حق من فرود آمد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله فرمود که در حق بنو حیز و بنی فرود نیاید و بگوید  
 فرمان را نافرمانی اما از حضرت حق که این سوره را باید  
 که نرساند مگر بنام مردی از من باشد و در مناقب  
 خطیب و مسند اما ما را حد از عمر و بن مهون روایت  
 که جو ز روایت خطیب از روایت اما ما را حد مختصر  
 بود باز گفتا کردیم فالکان ابن عباس جالساً اذا  
 تسعدهم فقالوا یا ابن عباس انما ان تقوم معنا  
 او تخلونا فقال لا قوم معكم وکذا قال و صحیحاً  
 قبل ان یحیی خذوه فلا بدری ما قال لولم یخبر  
 ثوبه و یقولان وقت و قعوا فی رجل قال لانی  
 صلی الله علیه و آله لا یخبر رجلاً لا یخبر الله ابداً یخبر  
 الله و رسول و یخبر الله و رسوله فاستشرف لها  
 مستشرف قال ابن عباس قال هو فی الرجل یطحن قال و ما

کان احدکم یطحن قال یخبر الله و هو امد لا یخبر الله ان یخبر  
 فنفت و غیبه ثم قال یخبر الله فاعطاهما ایاماً  
 بصیقة بیت حمی میگوید که ابن عباس نشسته بود و  
 بر روایت مسند پهلوی ابن عباس نشسته بود و در کمر  
 نغمه میزدند و با ابن عباس گفتند یا انست که همراه  
 ما باشی یا خود ما را بما گذاری پس ابن عباس گفت  
 بلکه برخیز و همراه شما باشم و در آن ایام چشم بن  
 عباس هنوز پوشیده شده بود عمر و بن مهون میگویند  
 که ابن عباس همراه ایشان رفت و با همدیگر سخن گفتند  
 و عداست که جبر میکشید پس ابن عباس آمد و در آن  
 فتنه از می گفتا ف و یفان جبرک کوشست و وقت  
 جبرک تاخر و اف کله است کرد و جبرک بصری گفته  
 شود و وقت با استتباع ان گفته اند پس ابن عباس  
 گفت و قعوا فی رجل یعنی در غیبت و بد کوفی مرد



در افتادند که در فضیلت بیشتر دارد کسان فضیلت  
 بغیر از وی کسی هیچکس را نیست و بعد از آن بعداً  
 از فضیلت شروع کرد و گفت افتادند در غیبت  
 که فضیلت حسرتی نیست که بغیر برای وی  
 جعفر خیر که البته فراموش خواهم فرستادن  
 که الله تعالی ویرا هرگز حواری و رسول نکند خدا و رسول  
 دوست دارد و خدا و رسول خدا ویرا دوست  
 دارند پس هر یک از صحابه منظر نموده چشم انداخت  
 که خود آن مرد باشد و چون روز شد بغیر فرمود  
 که علی کجا است گفتند که در منزل نشسته است  
 و نقشه هر اهلان بدست اسباب طبع میکند و از وی سازد  
 و فاعل جنان بودی که چون صحابه بغیر رفتند  
 بغیر کجا تزلزل کردند و یک نفر را جهت خدمت  
 در منزل گذاشتند و باقی فرمان و عیادت رسول الله

شدند پس حضرت رسالت از روی انکار فرمود  
 هیچکس نبود که اسباب بشود و طبع کند بخیر علی را  
 گوید که مرتضی چشم بسته آمد بنمایا و آنکه بدرد رسید  
 بود حضرت رسالت اب دهم در چشم وی افتاد  
 و الحال صحت یافت بعد از آن راست را که علم  
 بدست گرفت و سه نوبت جنبانید و بدست تقوی  
 داد رفت و فتح کرد و صفیه دختر حبی را که زن بغیر  
 شد آورد فال و عیبت ابابکر بسورت التوبه نبعت  
 علیاً خلفه فاحدها منه و قال لا یذهب بها الا  
 رجل هو منی و انا منه **فضیلت د و مر ابن عباس**  
 گوید که بغیر سوره را برای ابابکر فرستاد و مر تقوی  
 در عقب وی روانه کرد تا سوره را از وی ستود  
 بغیر در حیرت فرستادن مرتضی فرمود باید که این یوسف  
 را ببرد بخیر مردی که وی از من باشد و من از وی



قال وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لبي خمه انكرنا  
 في الدنيا والاخرة يقولها سر سر او ثلث وهو سر  
 وعلى يقولنا فقال العلي انت وولي في الدنيا والاخرة  
**فضيلت مؤيد** ابن عباس كويدك بغير صلى الله  
 عليه وآله باعرا دكان خود فرمود كه كدام بيا ز شما  
 مبايعت و متابعت من سبكت و با من همراهي مي نمايد  
 در دنيا و آخرت و اين كه يار و يوفتر با سده نوبت  
 مي فرمود و عم زادگان جوابي ندادند و مرتضى  
 درين دو سده نوبت مي گفت كه من متابعت و نصرت  
 تو مي كنم بغير خيرا و ي كهنت كه تود و ست و تو رو  
 مني در دنيا و آخرت قال ابن عباس كان علي اولى  
 من امر من الناس بعد خذ خبه **فضيلت جبار**  
 ابن عباس كويدك مرتضى حسين كسي بود كه از زردن  
 كه ايمان آورد بعد از خذ خبه و روايه مستند اسلام

درآمد بعد از خذ خبه قال و وضع نوبه علي بن ابي طالب  
 و الحسن و الحسين و قال انما يريد الله ليذهب  
 عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهير **فضيلت**  
**بخير** ابن عباس كويدك بغير جامه خود بر مرتضى  
 و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام در پوشيد  
 و اين انما يريد الله خواند چنانكه در سنده گذشت  
 قال و شرف علي فلبس نوب النبي صلى الله عليه وآله  
 ثم نام كان فجاء ابو بكر و هو يظنه رسول الله فقال  
 لمان نبي الله قد اطلق بخور ايمون فادركه فانظروا  
 ابو بكر قد خلعه العار و مات علي بري بالحجارت  
 كما كان بري بنبي الله و هو يتصور و قد لفت راسه  
 بالشوبه لا يخرج خبه حتى اصبح ثم كشف راسه فقال  
 انك للسم كارضاحك لا يتصور و نحن نرى مبدو  
 انت تصور و قد استكنا ذلك **فضيلت ششم**



ابن عباس گوید که مرضی جان خود بحضرت حق فرست  
 و خود را ایشان راه رسول کرد بنا بر آنکه جامه بغیر  
 پوشید در شب هجرت و بجای وی حقیقید پس  
 آمد و می پنداشت که آن خفندی بغیر است مرضی باوی  
 بسجی آمد و گفت که بغیر جامه افریمون رفت پس  
 ابو بکر خدمت بغیر علی میشد و هر دو بکار گذشتند  
 ابن عباس گوید و در دانش گفتار فرقی بر مرضی سنک  
 می انداختند چنانکه هر شب با بغیر میکردند  
 بر خود می پیچید و حال آنکه سر خود از توارس کهای  
 بچیده بود تا صبح شد بعد از آن جامه از سر و روی  
 خود برداشت گفت که کلامم و بی طاقت بود  
 چرا که بار تو بر خود می پیچید و حال آنکه ما و را بشک  
 می گرفتیم و تو بر خود می پیچیدی و ما درین کار  
 می بودیم که این کس شاید که نمی داند باشد قال ابن عباس

بطرف

وخرج رسول الله في غزوة بني نضلة قال فقال له علي  
 اخرج معك فقال له النبي لا فاني على فقال للملأ  
 مرضي ان تكون مني بمقرلة هرون من موسى الا انك ليس  
 بعدى بنى لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي **فصليت**  
**مستمر** ابن عباس گوید که بغیر در غزای بنی نضله  
 بیرون فرمود مرضی باوی گفت که همراه تو می  
 فرمود که پس مرضی گریست بغیر باوی فرمود که آیا  
 راضی میشوی بآنکه تو از من ان متمت داشتی  
 که هرون از موسی داشت شاید که سر بجای روم  
 الا که تو فایر مقام و خلیفه من باشی یعنی در حیات  
 و ممات قال و قال لانت ولی کل مؤمن بعدى  
 و مؤمنة **فصليت مستمر** ابن عباس گوید که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله با مرضی فرمود که بعد از من ولی  
 و خداوند جمیع مؤمنان و مؤمناتى قال ابن عباس



و سدر سوار الله ابواب المسجد غیر باب علی قال قد  
 المسجد جنباً وهو طریقه لیس لطرین غیره **فضیلت**  
**نعم** ابن عباس گوید که رسول الله ابواب صحابه را  
 که در مسجد بوده بر آورد مگر باب علی را ابن عباس  
 گوید که مرتضی با اهل خانه خود میگفت و مسجد می کرد  
 و حال آنکه باب احتیاج و داشت و راه دیگر جز در  
 مسجد نداشت قال و قال سر کنت مولاه فان مولاه  
 علی **فضیلت دهم** ابن عباس گوید که هر قدر  
 حق بر حق فرمود هر کس را که من مولی و خدا وند است  
 بجهنم خداوند او علی است **ای ولی مؤمن** عجب  
 اینست که با وجود این احادیث که السند ناطقه و  
 فصوص فاطمه اند بر افضلیت ابوتراب علیه السلام  
 جاری در باب فضایل ابوبکر آورده است که عثر  
 حاص گفت که چون از جیش ذات السلاسل باز گشتیم

از غیر پرسیدم که کدام یک از مردمان دین است  
 بسوی تو حضرت فرمود که عایشه گفت از مردان  
 فرمود که پدر را و گفتیم بعد از آن فرمود عمر و هم در  
 باب روایت گشت که عبدالله عمر گفت مادر را  
 رسول الله هیچ کس را بر ابوبکر مقدم نمی داشتیم ابوبکر  
 را افضل صحابه می دانستیم بعد از آن عمر را بعد از  
 آن عثمان را و بعد از آن میکناشیم اصحاب صحابه را  
 یکی را بر دیگری تفضیل نمی دادیم **شعر** والهج  
 یغفر بعد خیر اذا کان البناء علی فساد **ای وظ**  
**مومن** این روایات و راویان را بسین فاعاد  
 کتاب ما را بیکرو حکم فرمایید میان آن و این و  
 حدیث والله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد  
 النبیین و المسلمین علی رجل افضل من ابوبکر  
 نمی گذرد بلکه ابوبکر را برتر از ما افضل است بنا



انك بعد النبيين والمرسلين كقوله في بعض  
 اياتنا وانا انزلناكم نبي منكم نبي رسول الله  
 معني تميز وسمي است واما فضليت ابو بكر  
 ليست بدليل حديث كقوله انا وعلی نوکرا کردین  
 گفته شد و بدلیل حدیثی که اهل تعصب روا کرده  
 و نزد ایشان معتبر است در حضور فاطمه زهرا علیها  
 السلام که عایشه از حضرت رسول پرسید که در  
 مردمان بسوی تو کیست آنحضرت فرمود که ابو بکر  
 عایشه گفت بعد از آن فرمود که عمر و فاطمه از  
 غیرت گفت یا رسول الله لم یقل فی علی شیئا یعنی  
 هیچ سخن در حق علی نگفتی رسول فرمود که علی بنی  
 و اهل بیت احدی یقول فی نفسه شیئا یعنی عایشه  
 از عهد غری برسدند از جان و نفس من را زانچه  
 علی را یاد نکردم و دیگران را از آن بگویند و غیر حدیثی

روایت میکند که حضرت فرمود یا منی الاوله  
 نظیر منی ابوبکر نظیر ابرهیم و عمر نظیر موسی و عثمان  
 نظیر هارون و علی نظیر یوسف و روایتی از آن  
 بنظر ابی عیسی بن مریم فلینظر الی ابی ذر یعنی هیچ  
 نیست که او را مانند یوسف نظیر نیست در امت من  
 نیست ابوبکر نظیر ابرهیم و عمر نظیر موسی و عثمان  
 هارون و علی نظیر یوسف و در بعضی روایات آمده  
 که هر که خواهد که نظر کند بسوی عیسی مریم باید  
 که بسوی ابودر نظر کند **اولی مؤمن** اگر انضا  
 باشد از بیک حدیث فضلیت برادر پیغمبر  
 موسی در ذات الله است محقق میشود زیرا که  
 چون رسول افضل و اکمل انبیاء است پس علی و الله  
 که نظیر محمد رسول الله است پس باید که افضل او  
 جمیع صحابه باشد و این سخن آن که در کتاب ماکفه



بر نسبت عارفان محزون و شوق و به نسبت طالبان  
 مسدود و حفوظ اما متغضیان نه در کثرت روایه ملحوظ  
 و نه از قلت عبارت محظوظند اگر فی المثل حضرت  
 رسول بعالی مرتبت آید و خواهد که متغضی با  
 با قرار و انصاف راه نماید و ارادت و مشیت حق  
 مدبر نشود این فقیر حصیر خود در رجحان بود  
 والله یندی من یشاء الی صراط مستقیم **باب**  
**دوم** در ثبوت فضیلت مرتضی از حجة فضل  
 و شرف محل ولادت و استحقاق مرتبه امامت و  
 خلافت بنصر حدیث و آیه ای و تسوس بدانکه حضرت  
 مرتضی در روز ششم کعبه در وجود آمد و در جمعه  
 سیزدهم شهر الله الا حم رجب بعد عالم الفیل  
 سال و گویند بعد عالم الفیل بیست و هشت سال  
 و نزد شیعه روایت اولی اصحاب است و درون خانه

کعبه بغیر از ابوتراب هیچ مولود موجود نشد بود  
 و عالم الفیل حیدر آن تاریخ شد که باره صباح پادشاه  
 جسته در آن سال الشکر و فیلی جسد بقصد خرابی  
 کعبه فرستاده بود بسبب انشی که از طرف بادیه  
 غرب و ریه که معبد ضاری است افتاده و  
 قصد هلاک اصحاب قبل بطبر یا بیل در تقسیم سوره  
 سوره الرزک فی فعل مذکور اسطور است و چون  
 متعارفت که هر واقعه و حادثه عظیم و عجب  
 نماید از اسباب تاریخی کنند لاجرم عرب از سال  
 تاریخ کردند و حضرت مضافی صلی الله علیه و آله  
 در آن سال بوجود آمد و چون بعالم الفیل  
 فرمود مرتضی بی و سه ساله بود و بعد رسول الله  
 سی سال امام عالم و غوث اعظم و قطب آریه  
 بنی آدم و عالم پناه و خلیفه الله و قائم مقام رسول الله



او بود و آنکه حضرت رسالت فرمود که خلافت  
 بعد از من ثلاثون سنة و نهضت ملکا عصو صافو  
 بدین معنی اشارت نمود یعنی خلافت و امامت  
 بعد وفات من سی سال باشد بعد از آن بعلقب  
 و اتفاق بود نه با هلیت و استحقاق چرا که خصوص  
 میالغاست در آنکه از ملک بسیار کنیز و بدینا  
 گیرند است اگر چه بعضی صحابه بر هم حکومت و ام  
 خلافت صوری مشهور و معروف بود اما الحقیقه  
 ابوالحسن بود که بکال خلافت صوری و معنوی  
 بر زبان رسول الله مبعوث مغوث و موصوف  
 بود و لهذا در جمیع مشکلات بفرمان وی پناه میبردند  
 و کجرات و مزرات گاه با مفتح الکرب و کجی لولاطی  
 هلاک عمر میکنند و از جمله این سال سی و بیست و چهار  
 سال و چند ماه مسموع بود آنصورت در احکامی که

مشکلا



مشکلی نمید و بوضیعت حضرت نبوت بصیر و مدبرا  
 زندگانی میفرمود و پنج سال و چند ماه میجا آمدن  
 و بیعت شکستان و وسطین که ظالمان و مانان  
 که از دین بیرون شدند کار اند میخی بود از تصرف در  
 احکام نبوت و او امر و نواهی رسالت کی در شریعت  
 کرده که کوه است شش سال بحصار و کجی بیک  
 کود کار و شک کافران کوفتارند و را استطاعت  
 جهاد کافران و نه دفع مضرت از مؤمنان بلکه  
 و عد ظهیر اسلام و قوه دیر منطقی صلی الله  
 علیه و آله رسیدن بود تا کار بجای رسید که از  
 استیلا کفار و اذیت شرار بعضی و جعفر  
 طیار بجبهه رفتند و بعضی صحابه و حضرت رسالت  
 بمدینه هجرت کردند و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد  
 کافران و کسانجهای منافقان میخی می بودند

قوة





اراده و سنت الهی بود در هر عصری چنین بود  
الله التي قد خلت من قبل ولن نجد لسنة الله <sup>سنة</sup>  
ای ولی مؤمن بدانکه این است بعد وفات حضرت  
رسالت در امامت سرچشمه ولایت اختلاف کردند  
و هر چه شیعه وی که جمیع بنی هاشم اند و سلمان  
فارسی و عمار را بر او در عقاری و مقداد بن  
اسود کنزی و خدیجه بن ثابت که ذوالشهادتین  
و خدیجه بن النعمان و ابویوسف انصاری و جابر  
عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و امثال  
ایشان از اصحاب صفه گفتند که خلیفه و امام  
بعد رسول الله علی مرتضی است علیه السلام بخانه  
جمع صفات الهی و مجموعه کالات نامتناهی بعد  
رسول الله او بود بنص انابت و احادیث نامعدود  
و صفات و کالات غیر محدود و از انجمله بنصایه

و اولو الارحام بعضهم اولی بعضهم فی کتاب الله  
میفرماید که اولی الارحام که خویشان نزدیکند  
حق و اولی اند بیکدیگر و این معنی در باب هر  
می آید و ابوتراب است که از اولو الارحام است  
نه ابوبکر پس اختلافت و جانشینی حضرت ابوالقاسم  
باید که او حق و اول باشد چرا این حقیقت و اولی  
که اولو الارحام را بحکم کلام الله باید یکدیگر است  
از جمیع وجوه است و بنص آیاتنا و لیکم الله و  
رسوله و الذین امنوا الیه یعنی متصرف در دنیا  
نیست مگر حضرت خدا و رسول خدا و ان مؤمنان  
که در حین رکوع در نماز صدقه بسایه دادند  
چنانکه در باب دهم نقل میاید هر چه خدا و  
رسول را از ولایت ثابت شود امیر المؤمنین با ثابت  
باشد چرا که معنی این بدلیل کلام حضرت است که



متصرف در ثمانیت الاحضرت الله و رسول الله  
 و علی ولی الله نه غیر ایشان و علی هذا صفة تصرف  
 در خدا و مصطفی و مرتضی محض شدن باشد چه  
 کلمات اذالات و ادوات حصر است و چون این  
 حرف معلوم شد گویم که لفظ ولی در لغت عام  
 بسبب معنی پیش نیامد است بمعنی متصرف که اخ  
 و اولی بالتصرف عبارت از امانت مجنون و  
 کودک و ولی زن بمعنی محبت و ناصر باشد بجهت  
 انتقای صدق بر تصرف و عدم صحت این حصر  
 آنکه معنی این چنین شود که محبت و ناصر ثمانیت  
 الاحضار و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان پس محبت و تصرف  
 مؤمنان درین سه وجود محض شدن باشد حال  
 آنکه محبت و تصرف در ایشان محض نیست بلکه  
 عام است در حق جمیع مؤمنان بنص قول خدای

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعضی  
 جمیع مؤمنان محبت و ناصر یکدیگرند و چون ولی  
 درین آیه بمعنی متصرف و اولی بالتصرف باشد آنکه  
 که در مؤمنان متصرف بود باید که امام و قائم مقام  
 سید الانام و قطب دائرة اسلام و باشد غایب  
 و فاضی عضد در موافقت گفته که ولی درین آیه  
 بمعنی ناصر است و اگر چنین نباشد نظام آیه دلا  
 کند بر آنکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد  
 و در حال حیات رسول الله و این معنی باطل است چرا  
 گویم که حضرت رسالت مرتضی را در حال حیات خود  
 امام المنفین و امام الامر بالمعروف و امام الاطلاق  
 من اطاع الله و اولی الناس باناس خوانده است  
 چنانکه در باب چهارم و پنجم و هفتم و یکرود  
 و اولی بالتصرف گفته چنانکه در حدیث است



اولی بالموسیر و غیره محقق شود و فاضی عصبه  
در برابر شبهه دیگر آورد و گفت اولی اینها بعضی اولی  
بالتصرف نیست چنانکه با این که قبل از و گذشت  
و این که بعد از و آمدن است مناسب ندارد و  
قبل اینست یا آنها الذین آمنوا لا یخفون الله و الیهود  
و النصارى اولیا بعضهم اولیا بعض یعنی  
مؤمنان را باید که فراتر بید جهودان و رسانان را  
اولی و ناصر خود جای ایشان ناصر بکنند و  
بعد اینست که من یتوکل الله و رسوله و الذین آمنوا  
فان ینصر الله هم انما ینون یعنی هر که محبت ناصر  
خدا و رسول و مؤمنان باشد غالب خواهد بود  
جواب کو بیستم مقرر است که آیات قرآن مجید و  
متفرق فرود آمدن است و بعضی حکایه از ائمه  
ترتیب داده اند و مشهور است که ائمه و ائمه و ائمه

بایات متقدم از ایشان بلکه متفرق فرود آمدن  
و میان این سابق و این ائمه و ائمه الله چهار پنج آیه  
دیگر هست و بر تقدیر تسلیم کویم که ولی را دایم  
ائمه و ائمه الله اگر معنی محبت ناصر عمل کنیم  
محمد و که حضرت محبت و نصرت است لازم نیست  
و حال آنکه محبت و نصرت مؤمنان در خدا و صطفی  
و مرتضی محض نیست بلکه عام است میان مؤمنان  
چنانکه فقر یافت دیگر آنکه چه محمد و لازم آید اگر  
نظام دلیل شما و حجت ما بدین نسخ باشد که حضرت  
در شما نیست بغير الله و محمد و علی و هر که محبت و  
نصرت الله و محمد و علی و رزق بنا بر آنکه اولی القدر  
و خدا و ندی اند پس بدینستی که انکس غالب خواهد  
بود فاضی عصبه در برابر شبهه دیگر آورد و گفت  
که الذین آمنوا جمع است و مرتضی واحد و حال جمع



بر واحد مستعد و موقوف است و دیگر گفت که بگوید  
 ابرو در شان علی مثنی ثمول غلام نیست بلکه مراد  
 از الذین اسوا علیست و امثالها و از صحابه چون  
 کومر که احد بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل از  
 علماء محرمات و اولی است از سخن شما در تفسیر  
 و محرم و چون در جمیع تفاسیر آمده است که این  
 در شان وی نازل شد و بوی مختص است چنانکه  
 در باب دهیم مذکور شود پس حمل جمع بر واحد محتمل  
 تقطیع جراجا بر نیاشد و حال آنکه وحشی که فاعل  
 خبره و کافر حزی بود چون از اعیان اسلام پیدا کرد و از  
 فضل خود ناامیدی می نمود حضرت حماد <sup>است</sup> میفرمود  
 او را بر فرمود که یا عباد الذین اسوا علی انفسهم  
 و بر لفظ الذین اسوا که صیغه جمع است اختصاص  
 نفی نمود تا ندانند که با هر کس هم دلیل استغاثه با انفسهم

نمود دیگر بر تفسیر تسلیم سخن شما که مراد از الذین  
 اسوا علیست و امثالهم که کومر که چون این پیر در  
 شان امیر المؤمنین نزول یافت پس اولویت تصرف  
 او را با صالیه باشد و امثال ویرا بفرعیه و تبعیت  
 بودن و بحکم الفضل المقتدره فضل اصل بر فرع  
 اظهر من الشمس است حجتیست بر حدیث غدیر  
 خبر که رسول الله دست مرتضی گرفت و بر بالای  
 شتران رفت و فرمود که است اولی بالمؤمنین پس  
 انفسهم فقالوا لی فقال لی مکت مولاه فعلى یوم  
 یعنی ایمن بر تصرف کردن در مؤمنان و اینست  
 صحابه گفتند لی فرمود هر کس او را با تصرفی باشم  
 پس علی او را با تصرف باشد زهر روایت کند که  
 حضرت رسول از حجة الوداع بازگشت در غدیر  
 نزول فرمود در کربلای کرد و گفت ایها الناس من اولی



الناس بالمؤمنين يعني خذوا رسولاً وليلاً سه  
 نوبت ان تكرر سيكره و صحابا بر جواب می گفتند  
 در نوبت چهارم برخواست و دست المؤمنین را گرفت  
 و فرمود که اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم  
 والى والاه و عاهد من عاهداه و ابن بخت را هم سه  
 نوبت مکرر گفت یعنی ای بار خدا یا هر که من را در حق  
 باشم علی او را در تصرف باشد و در آخر از حدیث  
 فرمود الا فليبلغ الشاهد منكم الغايه يعني اگاه  
 باشید باید که تبلیغ کند و برساند این سخن را آنکه  
 از شما حاضر است بجهت که غایب است و در سوره  
 المتعبدین از برای بن عازب مرویست که رسول الله  
 صلى الله عليه و آله فرمود است اولی المؤمنین من  
 انفسهم قالوا بلی قال است اولی کل مؤمن من نفسه  
 بلی قال لا یسرار و ارجی اتمانکم قالوا بلی قال فان هذا

مولی من انا مولاه اللهم والى مولاه و عاهد من عاهداه  
 قال فلیبلغ الشاهد منكم الغايه يعني اگاه  
 یابن ابی طالب اصبح و استنیت مولای و مولی  
 که مؤمن و مؤمنه یعنی مصطفی دست مرتضی گرفت  
 در روز غدیر خم و اصحاب بگفتند که یا من به تصرف  
 کردن در مؤمنان اولی تر از مؤمنان نیستیم  
 بلی از تعبیراتی دیگر گفت که یا من به تصرف کردن  
 در مؤمنان و لیست از آن مؤمن نیستیم گفتند بلی  
 فرمود که یا از آن من صادقان شما نیستند گفتند  
 بلی فرمود بدرستی که این کبر یعنی مرتضی موز و حقا  
 انکست که من مولی و خداوند و یوم و از بهر مرتضی  
 دعا کرد و او را روایت کرد که عمر خطاب بعد از آن  
 مرتضی را در راه دید و تسنیت کرده گفت هبنا  
 لك یعنی کوارید باد ترا این منقبت ای پورا بوطالب



۱۱-  
 در زیاده اسلمی مرویست که گفت در خدمت تقی  
 سوی پیر بغار رفتم و از وی جانی دیدم چون بخت  
 مصطفی رسید علی را عیبت نقص یاد کرد و دیدم  
 که روی مبارکش بغیر متغیر شد و فرمود که یا برید  
 الست و یا المؤمنین من انفسهم برید گفت که قسم  
 بی انحضرت فرمود من کنست مولا فعلی مولا او  
 ولی مؤمن بدانکه لفظ مولی در لغت عرب هفت معنی  
 امد است **اولی** بمعنی آزاد کننده **دوم** بمعنی آزاد  
 شدن **سوم** بمعنی عمزاده **چهارم** بمعنی همسایه **پنجم** بمعنی هم  
 سو کند **ششم** بمعنی ناصر **هفتم** بمعنی اولی بالتصرف و حمل  
 مولی بر معانی پنج گانه اولی و بر ناصر هم متمتع است چه  
 هر که دانست که مؤمنان ناصر یکدیگرند پس باید که در  
 در نزد حدیث بمعنی اولی بالتصرف باشد و قاضی  
 در موافق کعب که این حدیث را اکثر اهل حدیث

در زیاده اسلمی مرویست که گفت درین شب انگاه خداوند  
 من و مؤمنین و مؤمنات شدی آویخته مؤمن  
 تنیت و نزد کانی عرض خطاب لیل واضح است بر آنکه  
 مراد از اولی در این لحاظ است جز اولی بالتصرف نیست  
 چرا که مراد ناصر بودی تنیت را وجهی نبودی چرا  
 اگر ترجمه ای از صحابه بمنور انابت و اقوال و افعال  
 روشن و معین بود که مؤمنان ناصر و معین هم که  
 پس اگر یک شخص را بنا صریح تعریف و تنیت کنیم  
 تحصیل حاصل بلکه عیب باشد در منافقان و زود  
 از این اعتبار مرویست که پسر فرمود ایها الناس  
 اولی کم من انکم قالوا یا رسول الله قال اللهم  
 کن مولا هذا علی مولا جنا که در باب دوم در  
 سبب نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزلناک  
 روایت کرده شود و در منافق خطیبی مسند احمد



نقل نموده اند گویم که از اصحاب حدیث اگر چه دو  
کس از نقل نموده و در کتب خود مسطور کرده باشند  
ما را از این مقدار کافیت در احتیاج و استنباط  
دیگر گفت که علی روز غدیر خم همراه رسول الله نبود بلکه  
در غزوه بود گویم که در بخاری چند موضع آمده است  
که مرتضی از یمن بسوی مکه آمد با رسول الله حج گذارد  
و قربان کرد و در اینجا هیچ کس هدی نفرستاد و قربان  
نکرد مگر مرتضی دیگر گفت اگر چه محتاج این حدیث است  
داریم اما اکثر روایان معتدله از آن است اولی آنکه  
ما انفسهم است نقل نموده اند گویم عرض توان کرد  
حدیث اگر اکثر روایان روایت نموده باشند بهر اقل  
اکتفا نمودن هم جایز است چنانکه از براء بن عازب  
و زهری و ابن عباس و برید اسلمی و دیگر کتب مذکور  
بطریق معتدله مسطور است ای و لا مؤمن مثله

مصطفی و

عصه

عصه در این ارادت مثل التوفیق تعلق بکلام  
است چنانکه سبکیر بخواند که بمقدار مقدور است  
و فضایل مرتضی را جوابی و عذری گوید دیگر گفت  
که مولی در این حدیث معنی ناصر است بدلیل اینست  
که اللهم والی من والاه است گویم حدیث اولی که  
است اولی بالمؤمنین است و معتدله و تهید کلام  
دلالت میکند که مولی معنی اولی بالتصرف است دیگر  
گفت که مولی معنی اولی در عربیه نیا مان است گویم  
که قول حق تعالی ما وکم التارحمی مولی که دلالت می  
کند که مولی معنی اولی آمده است یعنی جای شما است  
و شما اولی است و آنچه میگویند که لفظ مولی در  
هی مولی کم معنی معزو مال و عاقبة الاثر است  
بقرینه و خبر المصیر امام مسلم نیست چرا که مولی در  
عربیه هفت مفهوم بیشتر ندارد چنانچه در اول این



کلمات گذشت و یعنی موقوف مال و عاقبت لامر قطعاً  
نیامد است دیگر گفت اگر چه مسلم داریم که موقوف  
اولی است دلیل چیست بر آنکه مراد از اولی اولی  
بالتصرف است بلکه جائز است که مراد از آن اولویت باشد  
و در امری از امور جهان که خدای تعالی می فرماید آن  
اولی الناس با برهم للذین اتبعوه یعنی بدین کسی که سر او  
ترین مردمان برابر هم است که اتباع او کرده اند  
و از اولویت با برهم شاید که از جهت قرب با از جهت  
اتباع و اختصاص بر وی باشد و اولی بالتصرف اینجا  
مراد نیست و جهة استغناء و وجه تقسیم دلیل  
ماست بر آنکه مراد از اولی اولویت است در امری از  
امور اما استغناء و جهان که کوئی زید در وجه امری  
بعود در تصرف یا در محبت یا در تصرف اما تقسیم  
کوئی زید اولی است و این اولویت یا در محبت است

یا در ضبط اموال و یا در تصرف در دست جواب  
توسیم دلیل ما بر آنکه مراد از اولی بالمؤمنین من  
اولی بالتصرف جز صمیمه من انفسهم نیست چه این  
قرینه محقق میشود که مراد اولی درین حدیث جزو  
بالتصرف نیست زیرا که از اولویت است در امری از  
امور دنیا بر آنکه تصرف مردمان از مردمان اولی بودن  
بغیر اولی بالتصرف بودن هیچ معنی دیگر ندارد بلی  
اگر قید من انفسهم بودی استغناء و قاضی عضدیه  
از اولی الناس با برهم و استدلال و بجهة استغناء  
و جهة تقسیم راست بودی چه نظم از این مثال  
جنبه بودی که از اولی الناس با برهم من انفسهم للذین  
اتبعوه مراد از این اولی اولی بالتصرف می بود و محبت  
اگر کوئی زید اولی است بر من تقسیم امر استغناء از  
تقسیم را جهة نیست نماید چه مراد اولی بالتصرف می شود



لا عیلاما فاضی عضد معذور است **محمد بن محمد بن**  
 حدیث است منی بمثل هرون من موسی لا اله الا الله  
 از علای حدیث آورده اند که رسول بفرمان تولا رفت  
 در مرقی را در مدینه گذاشت مرقی گفت یا رسول الله  
 مرا باز نافرودگان میگردانی رسول الله فرمود که  
 نمیشوی که از من امتزلت داشته باشی که هارون از  
 موسی داشت و این قضیه چنان بود که چون رستا  
 پناه بفرمان تولا میرفت و بتول در راه شام بود و  
 دور بود از خوف هجوم اعدای در مدینه بر او  
 عیال خود گذاشت و فرمود که الله تعالی من و  
 داده است که بتول را حاجت جلت نیست و بی گفت  
 و مشقت از این خواهیم کرد و مرقی در هیچ غزا از صفوی  
 تخلف نشده است مگر در غزای ابراهیم شقی از بان  
 کتودند که علی در حساب زنان و کودکان است چون

مرقی این سخن شنید سلاح و درع در پوشید و  
 سوار شد و در اول منزل بمصطفی رسید آنحضرت فرمود  
 که موسی چون بکوه طور میرفت هارون را قایم قرار ده  
 گذاشت چنانکه خود در کلام مجید از موسی حکایت  
 میکند که با هرون گفت اخلفنی فی قری و اصلح ولا  
 تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه من باش در قوم  
 من و اصلح که نسیان ایشان و اتباع راه اهل فساد  
 مکر ای ابوالحسن تو از من امتزلت داری که هارون  
 داشت از موسی بیکم این حدیث هر چه هارون را  
 ثابت بود از استحفاق و استخلاف و غیره اهم  
 را ثابت باشد مگر نبوة که مستثنی است در این حدیث  
 و این حدیث برخلافه ایل المومنین نصر حق است  
 بلکه نصر حق است فاضی عضد در موافقت آورده  
 که علی خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بفرمان تولا



وهاروز خلیفه موسی شد در حیرت بگوید طویر  
جمع منازل را عام و شام را ناسد حجه انکه منازل  
هرون یکی برادر یکی بغیر بودن است **جواب** گویم  
که هر چه بگوید که از جمله منازل هرون یکی برادر است  
و یکی بغیری بخنیت حسود و وفای نه چرا که رسول  
مزلت بغیری برادر و لا بغیری استثنای فرموده  
پس این سخن نقیض و عیب باشد هر چه برادر  
خود مشهور است که او را برادر گرفته و در مواضع  
متعدد برادر گفته است در مواضع متعدد  
ساوات وارضید و هزار سال برد رختن نوشته  
که محمد رسول الله علی آخر رسول الله جنانکه در باب  
هشتم آورده شود پس اگر احزاب بقول خدا و رسول  
مخوف و مقبول نشود هیچ قول مقبول نخواهد بود  
**اگر** گوئی که غرض اخوة مادری و ناپدری است گویم

اخوة ساسنی ارفع و اعز است از اخوت شیعی  
و اخوة روحی و قلبی عزیز از اخوة بطنی و صلبی و  
قول تو که این حدیث در حین رفتن بغیر است لکن  
شد بهر مخصوص باشد بان اختلاف و عامی  
گویم که رسالت پناه از حدیث بکرات و مراتب  
بامریضی در چند موضع فرموده است در فتح خیبر  
و در غزاه سلاسل و در رست درهای مسجد و غیر  
ان جنانکه مذکور شد **فصل پنجم** در حدیث علی  
سید و انامنه و هوونی کل مؤمن بعدی افتاد  
احمد حنبل از برید سلیمی روایت دیگر مرویت که چون  
مرحله کاتبه میر و شکایه ابو الحسن کرد و حضرت رسالت  
در غضب شد فرمود لا تقع فی علی فانه منی و انما  
و هوونی کل مؤمن بعدی ای برید سلیمی در عصب  
و نقص علی یعنی که علی از منست و من از وی و



۱۲۰  
 اوست اولیٰ انصرفت در شما بعد از من و این سخن را  
 دو نوبت فرمودند دلیل ناکید است در تنصیب  
 بخلافه و تأدیب و تنبیہ صحابه و در سنن نزدی از عمران  
 ابن حصین مرویست که رسالت پناه مریضی را امان  
 لشکر داد و بقرآن فرستاد و چون بر کفها رعالیامد  
 مریضی یکدختر را مخصوص بخود کرد ایند بعضی از  
 هرازانکار او کردند و چهار کس از صحابه با هم دیگر  
 عهد بستند که چون بحضرت رسید حکایت  
 شکایت امیر جمله مردان علی بن ابی طالب کند که چنانچه  
 فاجله زهر بر مریضی غضب کند و فاعده صحابه بودند  
 که چون از سفر معاودت کردند اولیٰ سلام رسول  
 رفتندی پس بخانههای خود شدند و چون لشکر  
 بمدينه رسید از آن چهار شخص کی درخواست و گفت  
 یا رسول الله علی چنین و چنین کرد و مصنون حکایت

و شکایت وی را بر بود که علی دشمنی اصطفی کرد چنانکه نزد  
 زمان و غیر از اصطفی کسی بر حضرت رسالت رو  
 اندازد کرد امید و هیچ نکست دویم باز خواست و همام  
 گفت حضرت رسول در قهر و غضب شدند فرمود  
 ما مردون من علی ان علی بن ابی طالب و انا من علی و هو  
 ولی کل مؤمن من بعدی و بار فرمود چنانچه خواهید  
 از علی چنانچه خواهید از علی بدرستی که علی از من و من  
 از علی امر و اوست خداوند همه مؤمنان بعد از من و  
 در نزد و سایر اخبار از عمران مرویست که رسول  
 فرمود علی بنی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی  
 اگر کسی گوید که ولی در حدیث یعنی محبت و ناصر  
 اگر دایره اتما و لیکم الله تسک منع حصر کردی و گفت  
 که ولی دایره اتما و لیکم الله یعنی محبت و ناصر شاید که بنا  
 چرا که محبت و نصرت منحصر در خدا و مصطفی و غیر



میشود اینجا خبر عدد داری جواب گویم که این حدیث  
 هر طبقه آمده و هر متقدم خبر است بدلیل تقدم  
 هو که خبر فضل است یعنی هو و فلک مؤمن لا غیر  
 دیگر قریبه حال و شان و رده این حدیث با کمال است  
 میکند بر آنکه لفظ و اینجا بمعنی خداوند و یا بالقر  
 بنا بر آنکه صحابه از جمله اصطفا در خرازه رضی حکایت  
 با شکایت کرده یعنی که مرتضی را اهلیت و سخفا  
 از نیست که بر خود کاری کند و دختر را اختیار  
 و اصطفا نماید بر رسالت ایشان را نخبه کرده  
 گفت که مرتضی را سخفا و آن است که اختیار  
 اصطفا کند چنانکه من میگم چرا که اصطفا کی  
 میگم بنا بر آنست که مزاولی بر تصرف و خداوند  
 شما امر و مرتضی بعد از من بر تبه من یعنی در جود  
 و عمارت من خداوند شماست **بخبر ششم**

حدیث که در منافق خطیب و وسیله المعتمد  
 هم از عبدالله بن مسعود مرویست که گفت که  
 مع رسول الله و قد اصح یعنی بود در همراه رسول الله  
 در حال آنکه بجهای میرفت فتنه الصعداء پس آه  
 یا ابن مسعود بغیث القس گفت ای رسول الله بیت  
 ترا که از سر میگشتی گفت ای ابن مسعود خبر مرا از این  
 رسانیدند قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت  
 ابابکر فقلت گفتیم کسی را فایده مقام خود کن فرمود  
 که انتم ابابکر هیچ گفت و باز از سر کشید دیگر  
 همان جواب شنیدم گفت عمارت را خاموش شد و باز از  
 سر کشید در نوبه سوم گفت علی را از سر جمع گفت  
 گفت هرگز این کردار نمیکند و اگر او را خلیفه و قائم  
 مقام خود کم قبول نمایند و بخود خدا که اگر شما این کردار



ميگرديد البته شما را بچند سكه دارايد تمام را بچند  
 اينست كه ثمثغر فقلت مالي را كه ثمنش قال نعمت  
 الى نفسي قلت استخلف يا رسول الله قال من قلت  
 عمر الخطاب فقلت ثمثغر فقلت مالي را كه  
 ثمنش قال نعمت الى نفسي قلت استخلف يا رسول الله  
 قال من قلت علي بن ابي طالب قال لا والله لا تفعلوا  
 اذ ابا والله ليرفع ليموه ليدخلكم الجنة رفا  
 وسيله اينست كه كنت مع رسول الله فثمنش فقلت  
 يا رسول الله ما شانك فاباير مسعود نعمت الى  
 نفسي قلت فاستخلف قال من قلت ابا بكر فقلت  
 ساعة ثمثغر فقلت ما شانك قال نعمت الى  
 نفسي قلت استخلف قال من قلت عمر فقلت نعمت  
 ساعة ثمثغر فقلت ما شانك قال نعمت الى نفسي  
 فقلت لا استخلف قال من قلت علي بن ابي طالب قال

اما الذي نفسي بيد لن اطاعوه ليدخل الجنة  
 اجمعون يعني يا حضرت مصطفي بودم را بچند  
 اه سرد كشيد گفتم خال شما جيت فرمود خبرم  
 بنمير رسد گفتم استخلاف كن فرمود كه گفتم باكم  
 پرسيد كه خا موش ما ند بعد ازان اه سرد كشيد  
 ديكر حال پرسيد دهان جواب شنيدم اين بود  
 گفتم عمر را جواب ندا تا كه اعدا كند بازاه  
 سرد كشيد گفتم علي بن ابي طالب را خليفه كن فرمود  
 بحق انكه جان من بدست قدره اوست كه صحابه  
 اطاعه علي كنند البته البته همه بخت بگذرد **محمد**  
**مفتر** از عمرو و سلمه رويت كه گفتند شنيدم  
 كه رسول الله را كه در حجة الوداع ميفرمود علي بن  
 المؤمنين و المال يعسوب الطالبين علي بن ابي طالب  
 المؤمنين من بعد مني و هو مني فتمت له هارون من مو



الا ان الله ختم النبوة فلا نبى بعدى وهو الخليفة  
 الاهل والمؤمنين <sup>يعني</sup> على شاه مؤمنانت جرشا  
 زبور عسل را بعسوب گویند و مال شاه ظالمات  
 علی برادر منبت و خداوند مؤمنانت و اولی است  
 بر تصرف کرده در ایشان بعد از من و علی از من  
 امتیازت دارد که هر من از موسی اما در هست که  
 نبوت را ختم کرده است و بعد از من پیغمبر نیست  
 اوست بعد از وفات من خلیفه و قائم مقام اهل  
 بیت و در مؤمنان و در باب پیغمبر خواهد آمدن  
 که حضرت نبوة الیهوسین را خلیفه گفتند است که  
 کسی گوید که حضرت نبوة ابوبکر را بخلافت مخصوص  
 کرده است چنانکه بخاری در باب استخلاف از عا  
 روایت کرده است که رسول فرمود که بدرستی که من  
 سوی ابوبکر فرستم و عهد کنم میان ما که گویند که آن پیغمبر

گویند

گویند با خود از رو کنندگان از روزی که باز گفتم که  
 خدا غیر ابوبکر قبول نکند و مؤمنان غیر او را دفع کند  
 و با خود خدا دفع کند و مؤمنان قبول کنند و آن  
 ابن مطعم روایت کرد که ضعیفه با حضرت مصطفی  
 گفت که هرگاه که ایبر و تنزیه بنم و بنا بر کوبیا مراد  
 ضعیفه وفات رسول بوده که اطمینان مصطفی فرمود  
 ابوبکر جواب گویم که پیغمبر در مثل این احادیث از  
 نفی راهی خبر داده نماند که در حق ابوبکر تصریح کرده باشد  
 چه بر رضی علیه السلام در هیچ خاندان نبود که پدر زور  
 و جد را یا برادر و عم و خال نکشد بود و عرب همچون  
 نود و کرده در رکنه و جلالت و حمیه جاهلیه لا  
 جرم بنا بعت و سایر عیوی رغبت نکردند و با وجود  
 آنکه اسلام قوی شدن و مالک فتح یافته بودند ناکسا  
 و قاسطان و مارقان بر رضی خروج کردند و در آن



پنج سال که من ظهور خلافت وی بود مجال وصیت  
 از ندادندش که با سائش و فراغت بنشیند چنانکه  
 میفرمایند **شعر** ملک قریب متانی نفسانی فلاح  
 ربك ما نزلوا ولا ظفروا وایزد و سهیت در دنیا  
 ابر سطور است باز گویم تو که اشبات خلافت میکنی  
 بحدی که لفظ خلیفه و خلافت ظاهر در آن نیست و  
 ثبوت مدعی در آن حدیث بنا و بل محتاج است  
 بدیارات و احادیث که در شان مرتضی اند و  
 لفظ خلیفه و استخلاف در آن صریح بطریق اولی  
 که خلافت مرتضی ثابت شود دیگر در معالمت و تزیل  
 تفسیر یا ایها النبی که محترم ما اهل الله لك است  
 که حضرت مصطفی کبریک خود را که مایه قطعه بود  
 در نوبه عایشه بجای حضرت بن عمر آورد و با وی  
 صحبت داشت چون حضرت بجای آمد و مایه را دید

گفت

گفت یا رسول الله امروز نوبه عایشه است و مایه را  
 بجای من آوردی حضرت فرمود که این حکایت با عایشه  
 سکوی و نژاد و بیثباتی دهر یکی آنکه مایه را بر خود  
 حرام کرده دیگر آنکه پدر و پدر عایشه بعد از من  
 بجای من خواهند نشست جناب من بنیانی آقا  
 کرد و حضرت را این معنی بوی معلوم شد فرمود که بلی  
 مایه را بر خود حرام کرده و من کفتم من حیث التخصیص  
 که ابوبکر و عمر بعد از من بجای من خواهند نشست  
 و حضرت رسالت این سخن همانا اعراض کرد و انکار  
 نمود ناد حق ابوبکر و عمر بخلافه تصریح کرده باشند  
 آنحضرت سخن نکوید و باز از آن اعراض کند و انکار  
 نماید مگر بنا بر مصلحتی عظیم و از اینست که اگر اعراض  
 و انکار نشود همه کس آن سخن را بر نصیحت حمل کرد  
 و غرض آنحضرت اخبار از نغیر بود نه نصیحت یعنی



در اول جنبر مقرب شدن است که پدر تو و پدر عایشه  
بجای می خواهند نشستن و حضرت بعد از جنگ  
بر زنار خود خشم کرد و بگماه در مسجد اعظم افتاد  
و گویند که حفصه را طلاق داد و باز رجعت فرمود  
و حضرت حق تعالی بایغیر عتاب کرد و از این فرو  
فرستاد که یا ایها النبی لم یخبر ما اخطا الله لك بقی  
مرصات از واجبات یعنی ای آنکه بغیری جرایم خود  
میکنی چیزی را که حق تعالی بر تو حلال کرده است و یا  
زنان خود میطلبی دیگر میفرماید که و اذا امر النبی  
الی بعض امر واجبه حدیثا یعنی بعد از بعضی زنان خود  
که از حفصه است حدیث سری گفت فلما اثبات  
یه و اظهره الله علیه عز و جله بعضه و اعرض عن بعض  
یعنی چون حفصه اسامی اخبار مردم را بدو بان تحدد  
سری اظهره الله علیه و حق تعالی رسول را بر اطلاع

کرد عرف بعضه یعنی اقرار کرد که ما را بر خود حرام  
کرد و اعرض عن بعض یعنی اعراض و انکار کرد از آنکه  
ابوبکر و عمر بجای او نشیند و میخواست که این سخن  
از ایشان فاش کرده تا در آن سخن احتمال نصیحت  
نماند فلما اثباتها به قالت من ایتنا الله فالتی ایتنا  
العلیه الحبیر یعنی چون حضرت رسالت حفصه را  
بان سخن که فاش کرده بود اخبار فرمود حفصه گفت که  
اخبار تو که کرد بدین کس فاش کرد در حضرت فرمود  
اخبار کرد آنکه که علیم و خیر است ان شویا الی الله فقد  
صغت قلوبنا و ان نظاهر علیان الله هو مولد  
و خیریل و صالح المؤمنین یعنی این عایشه و  
اگر توبه و بازگشت میکنند بسوی خدا جای آن هست  
بجقیق که دلهای شما باطل میل کرده و از رحمت حق دور  
شد است و اگر شما هر دو بحضرت رسالت مظاهر



میگوید و هر گشت می شود پیر درستی که الله تعالی  
 ناصر و معین اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان کثیر  
 هم ناصر و معین وی اند و بعد از ایشان هر ملائکه  
 ظهیر و معین اند و صاحب معال را بشیر می گویند  
 که مراد از صالح المؤمنین عمر و ابوبکر و هجتان تاویل  
 دور میکند که عرض صالح المؤمنین بوده و آنچه را  
 حذف کرده و حال انکه از عتاس و مجاهد که از  
 معتز اند می گویند که صالح المؤمنین علیست و در  
 ابرید و نیز از ابن عباس و اسماء بنت عمیس هر ویت که  
 گفتند شنیدیم که رسول فرمود صالح المؤمنین علیست  
 چنانکه در باب دوم گفته شود ان شاء الله تعالی **باب**  
**سوم** در ثبوت فضیلت مرتضی جنت سبوا سلام  
 و کمال و علم و زهد و نصرت در دنیا بر انکه جمیع کالات  
 و فضایل که استحقاق فضیلت مرتضی داشته باشد

در چهار صفت و منقبت مختصر است و این باب  
 بر چهار فصل مشتمل است **فصل اول** در سبق  
 اسلام قطب در تفسیر این قول تعالی و الشاهقون الیه  
 من المهاجرین و الانصار را آورده است که خدا شفقت  
 العلیاء علی ان اوله من امن بعد خدیجه من الذکر  
 بر سول الله علی بن ابی طالب و هو فلول ابن عباس و  
 جابر بن عبد الله الانصاری و زید بن ارقم و محمد بن  
 المنکدری و ربيعة الزاری و ابی الحار و المدنی  
 و قال الکلبی سلم المرفوعین علی ابن ابی طالب  
 هو ابن نفع سین یعنی علی التباک کرده بر انکه  
 اولی که بعد از خدیجه از مردان بر سول ایمان آورد  
 علی ابن ابی طالب بود و این قول ابن عباس و جابر  
 ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن سکد  
 و ربيعة الزاری و ابی الحار و مدنی است و کلبی که از



اعيان مفسرانست گفتا ميلاد مسين علي سلمان  
و حال انكه نه سال بود و در نزول الشاهين از عرش  
مرويت كه رسول بامر حق گفت يا علي انت اول  
المسلمين وانت اول المؤمنين ايماناً وانت مني بمنزلة  
هرون من موسى يا علي انا انت بمنزلة الكعبة في  
ولا تاتي فانك اياك هؤلاء القوم يسلمون اليك  
هذا الامر فاقبله منهم فان لم يأتوك فلا تقبلهم  
يعني اي علي تو اول سلمانان از روي اسلام و  
تو اول مؤمنان از روي ايمان و تو مرا بخدا  
كه هرون بود موسي را اي علي بقرينة كعبة كه خلق  
بر ايت اوج ايند و او پيش كس نزود پس كراي حق  
قرين پيش تو ايند و امر خلافت را تسليم تو كند و انا  
از ايشان قبول كن و اكر من تو نيايند تو پيش ايشان  
مرو و در حديث هم نصبت ظاهر است و هم

وصيت ترك سازند و طلب خلافة والله اعلم  
و در ساق خطيب و فرد و مرا اخيارا و سلمان  
فارس مرويت كه گفت شنيدم رسول الله را كه مي  
اويل الشاهين و رد علي الحوض يوم القيمة او هم سلاما  
علي ابن ابي طالب يعني نخستين مردمان كه به انجور  
حوض كوثر مي رسند نخستين ايشانست از روي اسلام  
و انكس علي بن ابي طالب و روايت فرد و مرا اخيارا  
اينست اولكم و رد الحوض و اولكم اسلاما علي  
ابن ابي طالب يعني نخستين شهادت امدن انجور  
حوض كوثر و نخستين شهادت اسلام علي بن ابي طالب  
و در ساق خطيب را بن عباس مرويت كه  
رسول الله فرمود هلمت الملائكة علي و علي علي  
سبع سنين قبل و لم يزل بارسول الله قال ايكن  
مع الرضا و غيره يعني ملائكة براي من و علي



سال استغفار کرد و دعا بر سریدند یا رسول الله  
از بعضی ازجه رها کرد و فرمود که با من از رفان  
هیچکس نبود الا او و بر او این دیگر و ذلك انه لم يقع  
شهادة ان لا اله الا الله الى السماء الا من  
علي بعض ملائكة ان برای من و علی هفت سال استغفار  
کردند و ان از پنجه بود که کلمه توحید بسوی  
آسمان مرتفع می شد الا در هفت سال الا ان  
و علی و در ترک الشاکلین از ابوب انصار رفت  
که رسول فرمود لغد صلیت الملائكة علی و علی علی  
سبع سنین و ذلك انه لم یصل معی رجل غیر من  
بدستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار  
کردند و ان از پنجه بود که در هفت سال این  
هیچکس هیچ مردی نماز نکرد و در وسیله المعتدین  
از ابودر غفاری مرویست که رسول فرمود ان

الملائكة

الملائكة صلیت علی و علی علی سبع سنین من قبل  
ان یسلم بشر یعنی بدستی که ملائکه برای من و علی  
هفت سال استغفار کردند بشر از آنکه هیچ فردی  
از افراد بشر مسلمان شود و الله اعلم **فصل دوم**  
در علم مرتضی ابن مخیری روایت کند که مرتضی یار  
منبر کوفه دیدم که مدبر رسول الله پوشید و تمام  
رسول بر سر عجب و شمیر رسول حواله کرده و  
رسول در آنکت کرده و میفرمود سلونی من قبل  
ان نفقت دونی فاما من الخواج می علم حر فوالله لو شئت  
لی وسادة فخلست علیها لافیت لاهل التوراة بنور  
ولا هل الانجیل باخیلاهم حتی یطق الله التوراة و  
الانجیل فقول صدق علی قد افاکنا انزل فی و  
انتم سلون الکتاب فلا تعجلون یعنی نماز بر سرید  
از هر چه خواهد بشر از آنکه مرا بناید که بدستی که



پهلوهای کوچک من که محل دل بود علم بسیار است و  
که اگر بالشی از برای من دو نشدی بران بالش نشستی  
البته فتوی دادی مراهل توره را ستوره و اهل الخیل  
با عجل ایشان با حق تعالی توره و الخیل با بطون<sup>ال</sup>  
و با خلق میگفت که علی راست گفت بدستی که شما  
فتوی داده است بان اسکا که در من فرو دامن است  
و حال آنکه شما کتاب میخواهید و فضا نمیکنید یا نقل  
و ادراک ندارید و بالش شکستن کار است از غایت  
یا فرستادن بودن و بر وانی دیگر فرمود فوالله او کمن  
و سادۀ غفلت علیها حکمت من اهل التوره توتیم  
واهل لاخیل باخیل و میرا توتیم بر بود و میرا  
اهل الفرقان بغرفانم یعنی بخدا که اگر بالش از برای  
من شکسته شدی و من بران بالش نشستی البتکه  
کردی میان اهل توره بحکم توره ایشان و میان اهل

الخیل باخیل ایشان و اهل زبور بر نور ایشان اهل  
قرآن بقرآن و جانی دیگر فرمود که لبتۀ لوشنت<sup>ان</sup> اخیر  
کل رجل منکم بمولجة و محرجة و جمیع شانه لفعلت  
ولکنی اخاف ان یكفرُوا فی رسول الله یعنی والله اگر  
میخواستم که خبر دهم به مردمی بلکه هر فردی از آمدند  
وی و جمیع احوال وی خبر دادم و لیکن من بیشترم که  
در محبت من بدین و شریعت رسول کافر شود و فرمود  
لوشنت لا ورت من تفسیرا: بسم الله سبعین بعیرا  
یعنی اگر خواستی البتۀ از تفسیرا: بسم الله هفتاد  
شتر بار کردی و هیچ شك و ریب نیست در بر اخبار  
و آثار چه رسالت پناه در حقان حقیقه و لایت می فرماید  
که انا مدینه العلم و علی بابها و بر وایت دیگران انا دار الحکمة  
و علی بابها و در مقام خطیب و خطبه اولیا و فرمود  
الاخبار را زاین مسعود مرویست که رسول فرمود تسمیت



الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى على تسعة والناس جزوا  
بعض حكمة بين جزو منقسم شد بر تقي جزو داده شد  
وجميع مردمان يك جزو و در منافق خطيب آمد  
كه ابن عتبار گفت لقد اعطى على ابن ابى طالب التسعة  
اعشار العلم و اير الله لقد شاركهم في العشر العاشر  
يعني بدرستی كه بر تقي نه بخش علم داده شد و بخي خدا  
كه شريك مردمان شدن است در بخش دهم و در و ايات  
متعدد آمده كه قال ابن عتبار العلم سنة اسد  
لعلى من ذلك خمسة اسداس و لثلاثين سدر و لقد  
شاركنا في التسدس حتى هو اعلم منا يعني علم الهوش  
سدر است پنج سدر ان مرتقي باست و يكسدر جميع  
مردم بدرستی كه در ان يكسدر شريك مانندن است  
ناخايتي كه در ان سدر انما اعلم است و در منافق  
خطيب و مسند احمد از امام حسن مرويت كه در ايام

خلافت

خلافة عمر مجنون تر تا كرد و حامله شد هر در باره وى  
حكم بر جر كرد و گفت كه ان مجنون را سنگ سار كند  
ابو الحسن گفت نشيدن كه رسول جبر فرموده است عمر  
گفت جبر فرموده است رفع العلم عز ثلثة عن المجنون  
حتى يبرء و عز العلم حتى يدرك و عن الناصر حتى  
يستيقظ يعني حكم شريعت از سد كه مرفوع است  
از ديوانه با هوش آيد و كودك نابالغ شود و اخفته  
نابينا رشود عمر گفت لولا علم هلك عمر و المجنون را  
كناست نوبه ديگر هم حكم بر جر كرده بود كه بر سرش  
ماء وضع حمل نمود ابو الحسن فرمود ليس عليه اجر جر  
ان بخير بغير رسيد و كيفيت انرا از مرتقي رسيد  
فرمود كه الله تعالى در كلام مجيد مي فرمايد كه اولاد  
يرضون اولاد هُنَّ حَوَائِلُ كَامِلِينَ يعني مادران شير  
دهند بفرزند ان خود دوسا كاملا كه بپست و جبار



ماه باشد و هر دو کلام مجید میفرماید جمله و فضائله  
 ثلثون شهرا یعنی چون مدت رضاع که دو سال و کمال است  
 از این ماه ساقط گردد و اگر از مدت حملش ماه باشد  
 آنجا هر دو لای علی هلك عمر گفت نوبه دیگر حکم بر جریمه  
 بود در حق حامله که در نزد وی بنحور اعتراف کرده بود  
 ابو الحسن این زن را در راه دیدن بود و از احوال وی  
 تفتش فرموده گفتند عمر حکم کرده که مستوجب است  
 ابو الحسن حامله را ببرد و عمر را زارد که بر جریمه  
 حکم کرده گفت نعم اعتراف غندی بالجور یعنی بکار کرده  
 بر جریمه زن بنا بر آنکه نزدیک من بنحور و زنا اعتراف  
 کرده است ابو الحسن فرمود هذا سلطانك علیها  
 فاستطاعت علی ما فی بطنها یعنی این بچه تو حکم تو است  
 بر زن بگو چه حکم داری بر آنکه در شکم وی که مجید می  
 که از وی صادر شود میبکشی بعد از آن فرمود که شما

زنا تخویف و نندید کرده باشی عمر گفت بی انحضرت  
 فرمود نشنیدی که رسول فرمود لا حد علی معتز و بعد  
 بلام یعنی هیچ حد نیست بر کسی که بقید و حبس و نندید  
 و تخویف او از حد او را روی اعتباری نداده عمر  
 گفت عجزت النساء از مثل مثل علی برای طالب لولا  
 علی هلك عمر یعنی زنان عاجز اند و مثل علی نراند  
 و گویند در هفتاد و دو محل لولا علی هلك عمر  
 و هم در منافسانند که دو کمر از عمر سفتا و کرده  
 مازی شطراقی لاله چه میفرماید در طلاق کنیز  
 یعنی عایدان چند بود پس عمر علی الفقه برخواست  
 و بسوی جمعی مردمان شد و از مردی که در آن جمع  
 بود پرسید مازی شطراقی لاله ان مرد گفت اثنتان  
 یعنی نه یا شطراقی کنیزك دواست پس عمر روی مستقیما  
 کرد گفت اثنتان یکی از مستقیان روی بفرمود



گفت که ما مدبر و از اهل حقین و تو که خلیفه رسول  
گیتی طلاق ما بر سید پر نور رضی و از یاری پر  
والله که وی با تو هیچ نکت یزید که در جواب تو  
فرمود و خاموش گشت پس عمر را ان مستغنی گفت  
تو این کمر را پیش ناسی این علی برای طالی است  
شنیدم که رسول فرمود لو ان السموات والارض  
وضعت و کف وزن ایمان علی لرجح ایمان علی  
یعنی اگر فرض کنیم که آسمانها و زمینها و یک ستره  
بنیاده شود و با ایمان علی سجده شود ایمان علی  
بر ایمان و زمین زیاده شود و هم در سابق آمد که  
د و اعرابی نزد عمر محکم آمدند عمر را رضی گفت یا ای  
افضل بینهما یعنی سیار ایشان حکم کن و چون احد  
ایشان حکم فرمود ان محکوم علیه گفت یا ای  
هذا بعضی است یعنی این حکم می کند میان ما

عمر خواست و کریان انکر را بر خلق او بحد و  
زمین زد و گفت ما ندیدی من هذا مولای و  
مولا کل مؤمن و مؤمنه و من لیکن هذا مولاة فلیس  
بمؤمن یعنی پیش ناسی این کمر را این خداوند نیست  
و خداوند هر که مؤمنست و هر که این مطهر است و  
خداوند بنیادان مؤمن نیست **فصل سوم**  
در زهد مر رضی در کفایه الطالب و مناقب این  
مرد و مناقب خطیب و حلیه الاولیاء از ابو مر  
سلوی مرویست که مصطفی با رضی گفت یا علی  
ان الله قد رزقک برزیه لیرزق العباد برزیه  
الاله منها الرزق و الدنيا و جعلک لائتلاف  
الدنيا شیئا و لا تلتا لا الدنيا سکت شیئا و لا  
حسب المساکین و رضوا بک اماما و رضیت بهم انبا  
و رواية خطیب چنین است هی احب الیه من ان رزقک



و الدنيا و بعضها اليك و حبيب اليك الفقراء فوضيت  
 بهم اتباعا و رضوانك اما ما الحديث يعني بدستی  
 که الله تعالی ترا بزینتی اراسته کرده است که بندگان  
 خود را مرتزکه کرده است بزینتی که نزد یک وی از آن  
 زینت دو ستر در دنیا باشد صفت زهد بر نودا  
 و دشمنی دنیا در دل توانا خست و دوستی فقر و  
 مستاکین بخوشید پس ایشان را خشنی شد اندکی که  
 توانا و پیشوای ایشان با خشنی و نوراضی شدن با  
 ایشان اتباع و پیروان باشند و در منافق خطیب  
 از ابو مطر روایت که گفت از مسجد کوفه بیرون آمدم  
 از عقب اهل شنیخه که میگفت ای جوان دامن کشان  
 از دامن از راه الاکتی انقی یافتی بوده من چون نگاه  
 کردم مرد اعلا بدوی دیدم که از آری در میان  
 و ردای در دست داشت از شخصی پرسیدم که این چه

کرامت

کرامت گفت دها نانو درین شهر غریبی گفتم بی اهل  
 بصره ام گفتند این امیر المؤمنین و اما از شقی علیست  
 ابو مطر گوید عقب او روان شده تا بینا را زشت  
 فروشان رسید فرمود بفرشید و سوگند بخوید  
 که سوگند اگر چه سلع را رواج می دهد ولیکن کت  
 می کاهد بعد از آن بخیمای فروشان رسید خاد  
 را که یازدید از بسبب گیر پرسید خادم گفت این  
 تماریک در خزانه خزیده محمد و مادرش سپیدیدند  
 این مرد از صنایع خود امتناع می نماید حضرت به  
 تمارک گفت که تم خود بستان و در خادم را بدین  
 که خدمتکاران اختیار ندارند تمارکی و قارست  
 بر سینه مرقعی زد و از ردگان دور شود مرقعی  
 هیچ نگفت ابو مطر گوید که من تمارک گفتم که این کن  
 پیشش ای گفت نه گفتم این امیر المؤمنین علیست



نماز شمسار در محاده را برادر و خرماداد  
 دکان نهاد و بر رقصی گفت التماس دارم که از من  
 خشنود باشی و بود ما ارضا عنک اذا اقم  
 حقوقهم چه نیکو و راضی و خشنود از تو هر که  
 که توفیق حقوق مردمان کنی و روی با صاحب نمیکرد  
 و گفت با اصحاب التماسوا المساکین بزیادت کسبکم  
 بعد از آن بسوق التماس رسید و مسلمانان هر روز  
 لاسباع و شوق طاعت باید که ماهی مرده در بازار  
 مافروخته شود چه طافی بر سر آب استاده را گویند  
 و ماهی چون بمیرد بر سر آب استند دیگر بسوق الکرام  
 رسید و بر کرباس فروخته گفت ای شیخ پیراهن کرباس  
 بر سره زمین بنفروشی شخصی که انجانی نمود حضرت  
 مرتضی با وی معامله نمود و بسوی دیگر رفت و بعد  
 کرباس رسید چون تعریف شنید از آنکس هرگز

تاجیوار و صغیر الشن رسید بسره در مقبض ابتیاع  
 نمود و پوشید و در حجر پوشیدن گفت الحمد لله  
 الذي رزقني من الزنايس ما التحل به في التنايس و اذ  
 به عورتي یعنی سنایش و ستودن سزاوار است  
 احتیاطی را که روزی نکرد ایند خانه پوشیدن  
 که بسبب آن در میان مردم محفل میکنم و عورت  
 خود بآن پوشم و اذاسیکنم در آن فريضه خود را  
 مسلمانان گفتند یا ابا الحسن این دعا را از خودی  
 فرمائی یا از رسول الله شنید مرتضی فرمود این  
 دعا را از رسول الله عند الکسوه میخواند ابو مطر گوید  
 چون پدر انجوان به بازار آمد مردمان به سبیل نشاند  
 با وی گفتند پسر تو امر و رخصتی بر رقصی فروخته  
 بسره در مرد را بر سر عتاب کرد که جراد و در  
 یکدر گرفت و عجب کوفه آمد و گفت یا المومنین



خذ هذا الدرهم الخضر فرمود که حکایت این درهم  
 چگونه است گفت بنام فیض بود و درهم بود فرمود  
 که فرزند تو بر صفا و رغبت خود فروخت و من صفا  
 و رغبت خود خریدم و آن درهم را قبول کرد و  
 ایام خلافت خود پراهنی لبه در رو نیم خرید و در بازار  
 پوشید استین پراهن از سرانکشان و وی را  
 بود انجرا از انکشان زیاد بود برید نوچه دیگر و نوچه  
 غلیظ استیاع کرد و قنبر را در آن مخیر فرمود پس قنبر  
 یکی پوشید و آنحضرت یکی ملبوس حضرت المومنین  
 و امام المومنین ازین قبیل بود و هر چه حکایت کول  
 آنحضرت ظاهر من الثمر است ای ولی مؤمن اگر اهل  
 نقص از سرانضاف نظر در اخلاق و اوصاف  
 کنما فضیلت مرقی نام حیث از عهد فقط استم  
 دارند و لکنها الا هو اعنت و عمت **فضل حیات**

درجهاد مرقی و حضرت مصطفی در سند امام  
 ابوالخیر امر ویست که رسول فرمود لما اسرى الى السماء  
 رايت على ساق العرش اليمين انا وحدى لا اله غيري  
 عزست جنة عدن سدي محمد صفوة ائمة بعلي  
 يعني جوشب معراج مرا باسمان بردند دیدم که بر  
 ساق عرش از دست راست نوشنه بود که من یکا  
 و نیست بعین نشانده ام در خشان جنة را برد  
 قدرت خود محمد بر کزین منفست و ویرا سبب علی  
 یاری و از ابوالخیر امر ویست که رسول فرمود ليلة  
 اسرى الى السماء السابعة نظرت الى ساق العرش  
 اليمين فرايت كتابا ذهبا محمد رسول الله ائمة بعلي  
 و نصرته يعني در شبی که مرا معراج می بردند نظر کردم بر ساق  
 دست راست عرش و کتابی دیدم و از آن همدی که نشانه  
 بود محمد رسول الله مؤید و مروند کرده و حضرت را



و را بسبب علی و معاونت وی و شاید که حضرت زین  
 عابد باشد علی و در حلیه الاولینا از ابوهریره مروی  
 که رسول فرمود مکتوب علی ساق العرش لا اله الا  
 وحده لا شریک له محمد عبده و رسولی بیده علی بن  
 ابیطالب ای ولی مؤمن چون بر ساق عرش نوشته  
 که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است بر اخصا فی  
 ارضیان سایر صحابه نصرت حضرت مصطفی ارتکاب  
 دلالت میکند بر آنکه حضرت مرتضی افضل صحابه باشد  
 چرا که نصرت رسول بر نزد موافق و مخالف افضل  
 طاعات و عبادات است و در سند احمد و خطیب  
 هر آمد است که رسول با طایفه قریش گفت لیسمن  
 یا معشر القریش اویعش الله علیکم رجلا شکم المتحن  
 الله قلبه لایمان یضرب رقابکم علی الدین قبل رسول الله  
 ابوبکر و الا فیل صریح الاولی که خاص صفت النعل

الحج سبب این حدیث چنان بود که حضرت زین  
 صحابه را بفتح مکه بشارت داد چنانکه در تفسیر  
 آن افتخار مذکور است و روانه شد تا بحدیقه که  
 جاهلیست قریب مکه فرود آمد سهل بن عمر یاجعی  
 از قریش هجوم کرد بد بر آنحضرت و ثقل نمودند  
 هر که درازد و سه روز ابناء و اخوان و اقربا و نشان  
 فرست یافتند حضرت رسالت که بخینه بود مطالبت  
 کردند آنحضرت در غضب شد بحیثیتی که روی  
 مبارک ایشان سرخ شد و جماعه قریش را بر رضی  
 علی تهدید و تحویر نمود و فرمود لیسمن یا معشر  
 قریش یعنی باید بایسته از این افعال و اقوال اجتناب  
 نمایند ای گروه قریش و اگر نایسته بفرستند الله تعالی  
 بر شما مردی هر از قبیله شما که استخوان و جگر کرده باشد  
 دل و راجعت محبت ایمان ناکند بزند کرد نهای شما را



برخایه و حضرت دین صحابه گفتند یا رسول الله این  
 مرد ابو بکر باشد فرمود نه گفتند پس عمر باشد فرمود  
 نه ولیکن امیر خاصه النعل است یعنی دو زن <sup>نعلین</sup>  
 و چون نعلین مصطفی پاره شدی همیشه مرتضی از او  
 د و ختی از او هکذا در بحاصف النعل ملقب شد و در  
 هجرت حدیث ترمذی آمد است باین عبارت یا  
 معشر قریش لیسمن اولیبعث الله علیکم من یضرب  
 رقابکم علی الدین قد استخ الله قلبه علی الایمان قال  
 من هو یا رسول الله قال عمر من هو یا رسول الله قال هو  
 خاصه النعلین میفرماید ای گروه قریش از کشتن  
 و کردار بزرگوارید با خود البتہ بفرستد الله تعالی بر  
 شما کسی که بزند گردنهای شما را بر خایت و حضرت دین  
 که به تحقیق بخیر برگزیده باشد لا و از جهت محبت امین  
 تا که بزند گردنهای شما را برخایه و حضرت دین صحابه

گفتند

گفتند یا رسول الله این مرد ابو بکر باشد فرمود گفتند  
 عمر باشد فرمود نه ولیکن امیر خاصه النعل است و  
 اخطب خوارزم در سابق از مطلب بن عبد الله  
 روایت کند که رسول فرمود با گروهی که نزد وی از بنی  
 آمد بودند که تسلیم اولیبعث الله رجلاً منی و قال  
 مثل یمنی ولیضرب عنقکم و لم یس ذرا و کبر ولیخلف  
 اموالکم فقال عمر بن خطاب فوالله ما نسمی الامارة  
 الا یومئذ جعلت انصب صدری لمرجاء ان یقول  
 هو هذا قال قال قلت لعلی بن ابی طالب فاخبرید  
 فقال هو هذا هو هذا یعنی باید سلمان شوید ای  
 گروه یقیناً با خود البتہ بفرستد مردی را اهل بیت  
 من با خود گفت مردی را که مثل و مانند من باشد پس  
 البتہ گردنهای شما را بزند و ذیات و زن و بچه سیر  
 و برده کند و اسوال شما البتہ بسند مطلب بن



عبدالله گوید که چون عمار بن حدیث را با د کردی تا  
 صحابه گفتی والله متنا و ارزو اماره و حکومت  
 نکردم مگر در انروز در اسناد و مبرای حضرت رسالت  
 سینه خود را پیش منی داشتم بایستاد که گوید اگر اینست  
 آنحضرت بسوی علی بن ابیطالب التفات کرد و دست  
 او را گرفت و فرمود اگر اینست اگر اینست و در سینه  
 امام ابراهیم است که رسول در حق بعضی از عرب فرمود  
 لیبعثن اولیبعثن الیهم رجلا یمضی فیه امری و یقیل  
 المفاضله و یسمی الذریع فمالا بود در قمار علی لاری  
 گفت عمر بن حمرق من خلقی قال من یزید یعنی قلت ما یغنی  
 و لکن یعنی خاصف النعل می فرماید که از افعال و اقوال  
 پیش خود باز کردید با خود بسوی ایشان مردی را  
 بفرستم که در باره ایشان امر و فرمان مرا بجای آورد  
 و بکشد مردمان کارزار کنند را و اسیر و برده کنند

و بعد را بود ز عفتاری گوید که چون حضرت رسالت  
 این سخن فرمود نرسانید و بشکفت میاورد مرا الا  
 کف دست عمر که ناگاه در میان بد من زد از قضا  
 من و گفت که اکان می بری که بر این سخن مراد و مقصود  
 باشد **شعر** گفت که نویسی مراد و مقصود بل  
 خاصف نعل اوست مقصود و مراد و مراد و مقصود  
 در شرح سلازا بوسع حدیثی روایت کند که رسول الله  
 فرمود ان منکم من یضلل علی تاویل القرآن کما ضل  
 علی تنزیل فقال ابو بکر اما هو یا رسول الله قال لا قال  
 عمر اما هو یا رسول الله قال لا و لکن خاصف النعل و کان  
 علی قد اخذ نعل رسول الله و هو یخصمها یعنی بدستی  
 که از جمله شما کسی هست که بر تاویل قرآن فتنال و جهل  
 کند همچنانکه من بر تنزیل قرآن فتنال و جهل کرده  
 ابو بکر گفت من انکر یا رسول الله آنحضرت فرمودند



نه که بعد از آن عمر گفت که من آنکه را رسول الله فرمود  
 نه ولیکن آنکه را خاصه انقل است و مرضی در آن حال  
 بغیر مصطفی سده بود و بدو سخن آن مشغول بود  
 و در مسافرت خطیب از محمد بن خالد صنی مریدیت  
 که گفت خطبهم عرب خطاب فقال لوضرفنا که  
 عما نعرفون الى ما نثرون ما كنتم صاعين قالوا  
 فكنوا قال ذلك ثم انما على فقال اذا كنسا  
 ننتدك فان من قبلنا قال وان لم قال اذا  
 يضربا الذي فيه عيناك فقال الحمد لله الذي جعل  
 وهذا الامه من اذا اعوججنا اقامه وني يعني  
 عمر خطاب خطبه خواند و در انشای خطبه گفت اگر  
 شما را می کرد ایندم از آنچه میتابید بجزی که انرا  
 منکر باشید جز می کرد بد را وی گوید حاضران همه  
 خاموش گشتند و عمر این سخن سربار گفت پس مرضی

برخواست و گفت که هرگاه تو جنبه نمیکردی ما از  
 تو توبه و بازگشت میخواستیم اگر توبه می نمودی ترا قبول  
 میکردیم عمر گفت اگر می کردم مرضی گفت هرگاه که تو  
 نمیکردی میزد بر او بخیر در دست هر دو چشم توبه بر عمر  
 گفت سنایش از خطیب را که درین ماهه اینچنین کردید  
 کرده است که چون اعوجج و کژی نماید بر کوفه ما را  
 راست کند **باب چهارم** در ثبوت فضیلت  
 مرضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالاة و  
 مودت ایشان بر جمیع مخلوقات در مسافرت خطیب  
 و فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری مرید  
 که رسول الله علیه و آله فرمود جانی جبرئیل علیه السلام  
 عز وجل بوفد از حضرت آه مکتوب فیما یبایض الیه  
 افتراض محبت علی بن ابی طالب علی خلق فی بعضه ذلك  
 عن جبرئیل از حضرت حو علی بن ابی بركه مرید



سبزه را آورد و در آن برك بفرمودی نوشته بود که  
 بدرستی که من بخت علی بن ابی طالب را بر مخلوقات خود  
 فرض کرده ام پس با محمد یاد که این سخن را از من بایشان  
 رسانی و عبارت خود را نیست جا آتی جبرئیل  
 بوردن از من عند الله عز وجل مکتوب فیها بیضا  
 اقرأته ~~فمن~~ محمد بن علی بن ابی طالب علی خلفی  
 فی بعض ذلك و در روایت لفظ حضرت و لفظ  
 حق نیست و بوردن مقدر است بر من عند الله و <sup>حق</sup>  
 ابو نعیم در خلیة الاولیاء از ابوهریر روایت کند  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لما اُسرین  
 ليلة المخرج فاجتمع علی الانبیاء فی السما و حی الله  
 تعالی الی سلمه با محمد یأذ بعثتم فالو انشأ علی  
 شهادة الا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتك والو  
 لعلی بن ابی طالب یعنی چون مرا باسمان بردند

معراج انبیاء بر من جمع شدند پس حضرت حق بوی  
 من وحی کرد که ای محمد از انبیاء پس که بحجه کار فرست  
 شدن اید چون برسیدم گفتند که فرستاده شده ایم  
 بر اظهار کلمه توحید و بر اقرار کردن نبوت تو و ولایت  
 و بخت علی بن ابی طالب و در سابق خطیب خواند  
 از جابر بن عبد الله مرویست که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله فرمود ان الله لما خلق السموات و الارض دعا  
 فاجبته ففرض علیهم نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب  
 فقبلنا هم اثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین <sup>لنعم</sup>  
 من بعد بنا و الشقی من شقی بنا نحن المحدثون لجلالة  
 و المحرمون لحرمة یعنی بدرستی که حق تعالی چون انما  
 و زمین را فریدایش را خواند و اجابت حق کرد و  
 و بیک گفتند پس حق تعالی نبوة مرا و ولایة علی بن  
 ابی طالب را ایشان عرض کرد اسمها و زمینان



نبوت و ولایت را قبول کردند بعد از آن حق تعالی  
مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعت را باین خاندان  
سپرد پس نیک بخت آنکس است که بسبب دوستی  
نیک بخت شدن بد بخت آنکه بسبب دشمنی نیک بخت  
شدن حلاکت کند حلال خدای تعالی و حرام کند و حرام  
خدای ای ولی مؤمن بمفهوم و مستوفای دوسه  
حدیث مستفاد بر اهل اسلام فرض است و لازم ذکر  
بعد رسول الله افضل خلق الله دانستند و در جمل خلافت  
و عمارت غفلت نمائند چرا که محبت و ولایت ابوالحسن  
بر جمیع مخلوقات و اهل الارض و سموات فرض علیست  
و چون محبت و ولایت وی بر جمیع صحابه واجب  
و مفترض باشد و محبت صحابه بر وی نه فرض نه واجب  
بود بلی غایت مافی الباب مستحب یا مندوب نماید پس  
وی افضل و اکمل بوده باشد و در آثار ما این است

سلمان فارسی که گفت یا ایها رسول الله علی النبیج  
للسلین و الامام علی بن ابیطالب المولات لمرنا  
رسول الله بیعت کردم بر نیکوای مسلمانان و افتدا  
بر رضی و مولایه ان امام اولیا و در سابقه فخر خواند  
و فرمود و را لاجنابا را بن عباس روایت کرد رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود لو اجتمع الناس علی حب  
علی بن ابیطالب لما خلق الله عز وجل الا ان اکردهما  
بر محبت مرتضی جمع شدیدی خدای عز و جل ازین دو رخ  
نیافریدی و در تزلزل است برین از غیر خطاب مرویست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود حب علی بر آه  
من الناس محبت علی بزرگوار و از ادبست از انبیا و رسل  
و در فرمود و را لاجنابا را بن عباس جسد الله امن که  
صلی الله علیه و آله فرمود عنوان صحیفه المؤمنین  
علی بن ابیطالب و در سابقه حواری از ان مالک



و در روز و سراسر معاد جبل مرویت که رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فرمود حب علی را طالب حنة لا یضمها  
 سبنة و بعضی حنة لا یتبع معها حنة محبت مرقی  
 حنة و نیکی و عظیم است که با وجود آن هیچ سینه و  
 بدی زبان ندارد و بعضی و دشمنی و سینه و بدی <sup>عظیم</sup>  
 که با وجود آن هیچ حنة و نیکی سود ندارد و در روز قیامت  
 و وسیله و تزلزل از اعتبار مرویت که رسول الله صلی  
 علیه و آله فرمود حب علی <sup>نیک</sup> طالب یا کل الذنوب  
 کما ناکل النار الحطب یعنی دوستی مرقی کما هار  
 می خورد همچنانکه اثر هب زمر را بخورد و در وسیله  
 و تزلزل از اسلام و وجه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 مرویت که رسول الله ص فرمود علی و شیعه هم  
 الغایزون يوم القيمة و روایت وسیله جنیر است  
 که از علی تا یعنی بدستی که علی و شیعه وی روز قیامت

ایشانند که فایز و سبکارند و در وسیله از ابن  
 عباس مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
 علی اقض امتی بکتاب الله فن اجبتی فلیجبه فان  
 العبد لا ینال الا بالیاتی لا یحب علی یعنی علی پسر  
 امت نیست در حکم کردن بکتاب خدای تعالی هر  
 که مراد دوست دارد باید که ویرا دوست دارد بنا  
 آنکه بدستی که بدست سعادتمندی رسد شهادت  
 با خود گفت که منی اید روز قیامت لا یحب علی ای  
 ولی مؤمن هر که از سر انصاف درین پنج شتر حدیث  
 سابق نام نماید فضیلت مرقی معلوم فرماید چه  
 از خواص این احادیث چنان معلوم میشود که  
 صحابه باید که از شیعه و سوا لیان و محبان مرقی  
 باشند تا که در روز قیامت سعادتمند و رستگار  
 آیند بدلیل ضمیر فضل که هم الغایزون و لا یعرف



که فایز العبد است و در وسیله از ابوالفضل علیه السلام  
که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح کنایه از  
بجواب داده بفرموده نماز نظر کرد و فرمود که ما را از  
علی بن ابی طالب بفرماید ما فی السماء و فی الارض  
مؤمن الا وحب علیاً جنة فرض و بغضه کفر یعنی  
جست مرا که علی را در میان شما نمی بینید از آن  
فرمود که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که  
علی را دوست می دارد محبت علی فرض است و بغض  
وی کفر است ای مؤمن قینه کلام بحرف و ف  
و افتضای مقام دلالت میکند بر آنکه حضرت مصطفی  
از بعض صحابه بغض مرتضی معلوم کرده حجة تنبیه و  
و رعایت آنکه فرموده است و الله اعلم و در فرمود  
از عمار مرویست که رسول الله ص فرموده او صبی  
امن بی و صدق بولایت علی بن ابی طالب فرموده

فقد تولانی و مرتولانی فقد تولی الله یعنی  
و اندر زمینکم انکم را که بمن کردید و تصدیق من کرد  
که بولایت مرتضی تمسک نماید پس هر که بوی تولی کرد  
بتحقیق که بمن تولی کرده باشد و هر که بوی تکفیر  
که حضرت حق تعالی تولی کرده باشد و در فرمود  
از ابودر عتقاری مرویست که بغیر صلی الله علیه و آله  
فرمود علی باب علی و هدی و سینه لاتی ما ارسلت  
بر تعبدی حبه ایمان و بغضه فناء و النظر الیه  
دافه و مودنه عباد یعنی در علم من و نیکی  
مراست و بیان کنند است بعد از من برای است  
انچه را فرستاده شد مرا محبت و ایماز است و دشمنی  
با وی منافعی است و نظر سوی وی رافست است و محبت  
وی عبادت است و در فرمودن از ابن عباس مرویست  
که گفت حضرت مصطفی مرتضی نظر کرد و فرمود

سیرت



سَيِّدِي الْمَدِينَا وَسَيِّدِي الْآخِرَةِ فَمَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ  
 أَحَبَّنِي وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي  
 وَبَعْضِي بَعْضُ اللَّهِ قَالُوا بَلَى الْمُبْغِضُكَ بَعْضِي  
 تَوَهَّدْتَنِي فِي دُنْيَا وَدَاخِرَةٍ وَهَرَكْتَنِي تَرَادُوسَ دَارِ  
 جَنَّةٍ مَرَادُوسَ دَارِ شَهَادَةِ اسْتِوْدِوسَ دَارِ  
 خَدَايَةِ وَهَرَكْتَنِي تَرَادُوسَ دَارِ تَحْقِيقِ مَرَدِشِ  
 دَاشْتَنِي وَدَشْمَنِي وَدَشْمَنِي خَدَايَةِ تَرَادُوسَ  
 بَرَانِكِي كَرْتَنِي بَعْدَ دَارِ دَشْمَنِي دَاشْتَنِي وَدَرَجَاتِ  
 اَنَا مَرَجِسْ مَرِيَسْتِي كَرْتَنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا إِلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ يَعْنِي عَلِيًّا فَتَالَتْ  
 عَابِثَةً سَيِّدَ الْعَرَبِ فَقَالَتْ يَا سَيِّدِي وَلَدَا مَر  
 وَعَلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ فَلَمَّا جَاءَهُ أَرْسَلَ إِلَى الْأَنْصَارِ فَقَالَ  
 فَقَالَ لَهُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ لَا أَدُلُّكُمْ عَلَى مَا أَنْ  
 تَسْكُنُوا بَلَى تَصْلُقُوا بَعْدَ آبَاءِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَالْمَدِينَا

قَالُوا هَذَا عَلِيٌّ فَاحْبُوهُ يَحْبِبُنِي وَكَرْمُوهُ كَرَامَتِي فَمَنْ حَبِيبِي  
 أَمْرِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْنِي إِبْرَاهِيمَ  
 سَيِّدِي عَرَبِي رَاكِعِي عَلِيٍّ سَيِّدِي عَرَبِي عَرَبِي عَرَبِي  
 كَفْتُ تَوَهَّدْتَنِي عَرَبِي سَيِّدِي الْخَضِرَةِ وَفَرَمُوهُ كَرْمُوهُ  
 سَيِّدِي أَوْلَادِنَا وَعَلِيٍّ سَيِّدِي عَرَبِي وَجَوْنِي  
 أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ بِطَلْبِ الْأَنْصَارِ فِي سَادَةِ الْأَنْصَارِ  
 أَمْدَنِي الْخَضِرَةِ بِأَنْشَانِ فَرَمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 شَمَارِ دَلَالَتِي كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 بَعْدَ دَارِ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 مَرْدُوسَ دَارِ دَرِيدِ وَبَسْبِ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 بَدْرِي كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 عَرَبِي كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ كَرْمُوهُ  
 أَمْدَنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ



رُوحتك سيدا في الدنيا وانه في الآخرة لم الصالحين  
 ابي ولي مؤمن چون حضرت مصطفی مرتضی است  
 گفتند است جنانکه در روایات مقدمه گذاشته  
 پیرانها که ویراسته می دانند مصطفی را هم تکذیب  
 کرده و هر سید ندانند باشند اما تکذیب از حق <sup>است</sup>  
 که آنحضرت میفرماید که مرتضی سید است و آن کورده  
 میگویند که سید نیست و اما آنکه مصطفی است <sup>سید</sup>  
 بنا بر آنست که ما آنحضرت را حجت استید میگویم که حق  
 در حق خود فرموده است که ما سید و ولد او فاطمه  
 زهرا و اما حسن و اما حسین را از آنحضرت سید است  
 میخوانند که درباره ایشان فرموده است که سید و ولد  
 العالین و سیدنا شهابها الحجت و همچنین <sup>تقریر</sup>  
 بنحی آنحضرت سید میدانیم و چون جامع میان  
 سیادت آنحضرت و سیادت رسالت است پس بنحی

سیادت مرتضی بنی سیادت مصطفی نیست و چرا  
 که هر دو سیادت بنحی آنحضرت ثابت است و هرگاه  
 که سیادت یکی را بنحی کرده اند همانا که سیادت آن دیگر  
 را بنحی کرده باشند و در فرد و سر از این عباس مراد  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیلۃ عرج  
 بی الی التمام رایت علی باب الجنة مکتوب الا الدلالة  
 محمد رسول الله علی حبیب الله و الحسین صفوة الله  
 فاطمة الله علی باطنهم لعنة الله و در مناسبت خطبه  
 و سخن ترمذی هر اهل است که آن رسول الله بعث  
 علیا فی برائته فرائده را بنحی میگوید اللهم لا  
 تمنی حتی ترینی و جبر علی یعنی بدستی که رسول الله <sup>تقریر</sup>  
 در گروه لشکر فرستاد امر عطیه که راوی از خود <sup>است</sup>  
 گفت حضرت مصطفی را در آن حالت دیدم که هر دو  
 دست برداشته بود و میگفت ای بار خدای مرا ببر



۱۷۰  
 تا انگاه که بنامی بنزوی علی را و در میان خطیب  
 حسن بصری با عبد الله بن عباس رفاعت کند که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اذ کان یوم القیامة  
 یقع علی ابن ابی طالب علی الفردوس و هو جیل  
 قد علا علی الجنة و فوقه عرش رب العالمین من  
 سفح یخضر انهار الجنة و تنفخ الجنة و هو جیل  
 علی کرسی من نور یجری من ید الی النسم لا یجوز احد  
 الضراط الا و معه براءة یولایه و لایة اهل بیت  
 یشرف علی الجنة فی دخل حبیبة الجنة و یدخل  
 بعضیة النار یعنی هرگاه که روز قیامة باشد مرتضی  
 نشسته بر فردوس و هر کس که او هست بلند شد بر جنت  
 و بالائی فردوس عرش برورد که عالمیانت و انشیب  
 او اسبابها را جنت می دود و در جنت متفرق می شوند  
 و مرتضی بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش روی

جنت که از انسیم گویند میرود هیچکس بر صراط نکند  
 مگر که همراهی و برائی یولایت مرتضی و ولایت اهل بیت  
 وی باشد علیهم السلام بر اهل جنت مشرف و مطلع  
 بود پس یحییان خود را بخت و دشمنان خود را بخت  
 گذراند ای ولی مؤمن در فضیلت و جامعیت  
 ننکر فرمای و افضلیت مرتضی را با اهل نقصت بیا  
 از اجل لفظ احد در لا یجوز احد مکره است در سابق  
 عموم بر دلیل بود بر آنکه هیچکس از صحابه بی ولایت  
 ابوتراب بر صراط عبور نتواند که هیچ باب و در  
 وسیله و مسدود هر آمده است که اخذ الشی بنید  
 الحسن و الحسین و قال من احبني و احب هذین  
 احبنا باهما و انما کان معی فی درجتي یوم القیامة  
 و روایة مسند بنی است که ان رسول الله اخذ  
 بید حسن و حسین و قال من احبني و احب هذین



وَابَاهُ الْحَدِيثُ يَعْنِي مُصْطَفَى دَسْتِ اِمَامِ حَسَنِ  
اِمَامِ حَسَنِ كَرِيْمٍ وَفِيهِ هَكَه مُرَادُ وَاسْتِ  
وَاَيْنِ دُوكُشِ پَدِرو مَا دَر اِيْشَانِ دُوسْتِ دَاشْتِ  
هَرَاهِ سَنَاسْتِ دَر مَرْتَبَةِ وَدَر جَهْ مِنْ رُوزِ قِيَامَتِ  
وَدَر سَنَاقِبِ خَطِيْبَا رَعْبِدَاللهِ مَسْعُودِ مَرُوْثِيَّتِ كِه  
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَز خَانَةِ زَيْنَبِ بِيْتِ  
بِجَانَةِ اَمْرِ سَلَمَةِ رَفْتِ وَهَر دُورِ حُرْمِ مُصْطَفَى تُوْدِ نَشْتِ  
بُوْدِ كِه مَرِيقِي دَر خَانَةِ اَهْلِسْتِ رَدِ اَمْرِ سَلَمَةِ كُوْدِ حُجُونِ  
دَر كُشَادِمِ مَرِيقِي هَر دُورِ مَصْرَاعِ دَر اَجْدَانِ كُوفْتِ  
كِه مِنْ پَرِ بَرْدِ شَدَمِ وَحُجُونِ صَدَايِ نَآيِ مَرِ شَبِيْدِ  
بِجَانَةِ دَر اَمْدِ رَسُولِ اللهِ فَرمودِ كَدَايِ اَنْ سَلَمِي اَمْرِي دَر  
بِيْتِ شَنَاسِي كَفْتِ عَلِيٌّ بِنَا وَطَالِبِ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ فَرمودِ  
كِه هَوَايِ شَحْمَةِ شَحْمِي وَكُجْمِ مِنْ لُجْمِي وَدَمِ مِنْ دَمِي وَهُوَ  
عَسِيٌّ عَلِيٌّ اَسْمَعِي وَاسْتَدِي هُوَ فَالِ الشَّكْرِ كَثِيْرٌ وَالتَّوْبَةِ

وَالْمَارِقِينَ مِنْ بَعْدِي اَسْمَعِي وَاسْتَدِي لُؤَانَ عِبْدًا  
عَبْدَاللهِ الْفَاحَامِ مِنْ بَعْدِ الْفَاحَامِ عَامِرِ بْنِ اَرْكَوْنِ  
الْمَقَامِ لِقَى اللهُ مَبْغُضًا اَعْلَى كِبَرِ اللهِ عَلِيٌّ تَقِيٌّ مَسْنُوْ  
نَا رَجَحْتُمْ وَهَيْنِ حَدِيْثِ دُرُوسِيْلَامِ اَمْدِ اَسْتَدِي عَسِيٌّ  
كِه هَذَا اَخِي مَحْمُودِي وَدَمِ مِنْ دَمِي وَهُوَ عَسِيٌّ عَلِيٌّ وَهُوَ  
مَحْمُودِي شَتِيْ بِيْتِ اَلِ الشَّكْرِ كَثِيْرٌ وَالتَّوْبَةِ كَثِيْرٌ وَالتَّوْبَةِ  
مِنْ بَعْدِي اَسْمَعِي وَاسْتَدِي يَا اَمْرِ سَلَمَةِ لُؤَانَ رَجُلًا  
عَبْدَاللهِ الْفَاحَامِ رُفِيْتِ وَهُوَ بَعْضُ عَلِيٍّ وَاعْتَرَفَ  
كِبَرِ اللهِ وَالتَّوْبَةِ عَلِيٌّ اَمْرًا سَهْ يَعْنِي مَرِيقِي عَلِيٌّ يَرَادُ  
مَرِ اسْتِ حُوزِي وَخَلْقِي وَحُوزِي وَخَلْقِي هَيْنِ وَكُوْ  
وَحُوزِي وَكُوْشْتِ وَخُوزِي مَسْنُوْ وَارْجَحْتُمْ اَمْرِي  
بَشُوْ وَكُوْاهِ شُوكُوِي بَعْدِ اَرْكَشْتِ بِيْعَتِ شُكَا  
وَظَالِمَانِ وَارْدِيْنَ پَرُوْنِ شَدَا كَانَسْتِ بَشُوْ وَكُوْاهِ  
وَاللهِ كِه وَی رَزْدِ كُنْ سَنَتِ مَسْنُوْ بَشُوْ وَكُوْاهِ



اگر فرض کنیم که بنده بدی خدا کند هزار سال از پس  
 هزار سال میان رکن و مقام ابرهیم که در کعبه است  
 بعد از آن برداشتی علی میرد خدای تعالی و در برین  
 و روی در آتش و زنج سرنگون اندازد و این مرد  
 در مساقب خود از ابوسعید خدری روایت کند  
 که گفت بگو و قصد زیارت رسول الله کرده ام حضرت  
 فرمود که آن الله عموداً تحت السماء یعنی لاهل الجنة  
 كما يقضي الشجر لاهل الدنيا لا يناله الا على ومحبوه  
 بدرستی که خدای تعالی با ستونی است بر عرش که  
 روشنائی میبخشد باهل جنت چنانکه آفتاب روشنائی  
 میبخشد باهل دنیا نمیکند آن ستون مگر علی و جنتان  
 وی و در وسیله از عمر بن الحوام روایت که گفت با  
 رسول الله نشسته بودیم که فرمود یا عمر ایست آن رکن  
 عمود الجنة دوست می داری که تو نمایی ستون جنت یا

گفتیم بی بعد از آن مرتضی در کدنا آمد حضرت فرمود  
 هذا و اهل بیت عمود الجنة و عظم و خاندان وی  
 ستون جنت اند و این معارفی مالکی در مساقب خود  
 از ابوهیره روایت کرد که رسول الله نماز صحیح کند  
 و بعد از آن فرمود اندرون بماء طیب جیریل علیه السلام  
 طیب جیریل فقال یا محمد ان الله عز و جل قضی بالجنة  
 ثلثة من یلقونه حمراء و ثلثة من یدرجون خضراء و ثلثة  
 من یؤلولون یطبلون ضرب علیها طاقات جعل الله الطاق  
 عرفاً و جعل فی کل غرقة شجرة جعل علیها الحورین  
 و اجر علی عین السلم فامسك فوثب رجل من القوم  
 فقال یا رسول الله لم یزلک القضیب فقال احب  
 ان یمسک بذلک القضیب فلیمسکک بحب علی اوک  
 می فرماید یا محمد این که جیریل بجه کار فرود آمد یا نه  
 فرمود که جیریل فرود آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدا



يك شاخ درختي نشانده است كشت او  
از ياقوت سرخ است و ثلث آن از برنج سبز و ثلث  
ديكر از لؤلؤ زراست و بر بالاي او طاقهاره و ميان  
از طاقهاره ها افروند و در هر غره درختي اشا كرد  
و حور و غير را با رو ميوه آن درخت گردانند و آب  
جسته سلام بر آن شاخ روان كرد و بعد از آن سخن  
حضرت رسالت خاموش گشت پس يك مردى از قومي  
كه حاضر بود ندا رجاى بر جست و گفت اى رسول خدا  
صاحبان شاخ درخت كيست آنحضرت فرمود كه  
دوست دارد كه بر آن شاخ بمتك نمايد بايك نجبه  
على بن ابي طالب بمتك نمايد و در وسيله المعقبين  
از حديقته مرويت كرد رسول الله فرمود مرا حجت آن  
يحيى جياقى و يموت موفى و بمتك بالفضيل اليه  
الذي خلفه الله عز وجل فليبسك ان وفليته صلى الله

ابو طالب بعدى يعنى هر كه دوست دارد كه حيوة و  
موت وى چون حيوة و موت مراد است بمتك نمايد  
بان شاخ ياقوت كه خداى عز وجل از او فرمود است  
پس بايد كه بعد از آن بمتك نمايد ما خود گفت بايد  
كه تولى كند بعللى بن ابي طالب بعد از آن و در ستا  
خطيب نزد الشايعين از امير المؤمنين مرويت كه  
رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود يا على لواى عبدك  
عبد الله عز وجل مثل ما قام نوح فى قومه و كان له  
مثل احد ذهباً فانفعته فى سبيل الله و سد فى عمر  
حتى حج الف حجة على قدميه ثم قتل بن الصفا و الزهراء  
مظلوما ثم قال لك يا على لم ينسج رايحى و لم يدخها  
و روايت از جنس است كه حتى حج الف عام ميفرست  
اگر فرض كنيم كه بدن بدنكى خداى عز وجل كند هزار  
سال و او را بقتلار كوه احد رزدا باشد و از او در راه خدا



صوت کند و عزاود را ز کرده ناظر راجع بپناه کند و  
بعد از آن میان صفا و مرویه بظلم کشته شود و باید  
این همه اگر موالی و متابع و محب نباشد ای علی  
نبود و بخت نکذرد و در وسیله و ساقی بخورد  
از عایشه مرویست که گفت لما حضر رسول الله الموت  
قال ادعوا لی جیبی فدعوت له ابا جعفر علیه  
رسول الله ثم وضع رأسه ثم قال ادعوا لی جیبی علیه  
له عمر فلما نظر له وضع رأسه ثم قال ادعوا لی جیبی  
فقلت ویدکم ادعوا له علی انزلت طالت فوالله لا  
لا یرید غیره قالت فلما أخرج الثوب لندی کان علیه  
ثم ادخله فیه فلم یزل یحتمس حتى مات واول روا  
خطیب خوارزمی چنین است که قال رسول الله هو  
وینزل لما حضر الموت ادعوا لی جیبی فاحرزوا  
جبین که فلم یزل یحتمس حتى قبض وید علیه یعنی چون

راه

وفات

وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ترديد شد و  
ادعوا لی جیبی بخوانید از برای من محبوب مرا عایشه  
گفت که ابو بکر را خواندم پس رسول الله سر برداشت  
و بسوی ابو بکر نظر کرد و باز سر خود بر بالین نهاد و فرمود  
ادعوا لی جیبی عایشه گفت که عمر را خواندم چون  
وی نظر کرد سر بر بالین نهاد و فرمود ادعوا لی جیبی  
گفتم وای بر شما از برای وی علی بن ابی طالب را بخوانید  
والله که غیر وی نمیخواهد عایشه گوید که چون مرخص  
دیدان پیراهن که پوشید بود بالا کشید و مرتضی  
را در آن گذرانید چنانکه هر دو هارنیک کریمان بر  
میدر کردند و همیشه مرتضی را در اغوش میداشت  
تا بعلیه بختارفت و همچنان دست وی در کمر مرتضی  
بود ای ولی من ای حدیث را برین و حدیث دیگر  
را که در مصابیح و غیره هم از عایشه مرویست که از







دوستان مردمان که بود عايشه گفت که عايشه گفت  
که من ترا از همه مردان سؤال کردم که گفت که شوهر <sup>طهر</sup>  
دوست ترين بود و چه منع میکند و مرا از آنکه دوست  
مردان باشند والله که وی بیست و نه روزه دار <sup>است</sup>  
بیمار و نماز کند و بد رستی که با بزرگوار <sup>است</sup>  
در حیرت و وفات در کف مرتضی جاری شد و مرتضی  
از ابا زخورد و جمع بن عمر گوید که عايشه گفت چون <sup>چنین</sup>  
بوده است پس تا خبر بران داشت که با وی در <sup>الحل</sup>  
حرب کردی پس عايشه حاضر خود بر روی خود کشید  
و گریست و گفت این فضا بر من می افتد و ابو نعیم <sup>در</sup>  
حلیه الاولیا از ابو رزبه روایت کند که رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود ان الله عهد الی عهدنا فی  
باب علی یارب یمنی فقال اجمع فقلت سمعت  
فقال ان علیا و ابی اهل هدی و انما الاولیا و نور

مراطاعی و هو الکلمه الی الزمها المتقین مزاجیه  
احسنی و من الغضه بغضی فبشر بذلك فجاء علی  
فبشره فقال یا رسول الله انا عبد الله و فی غضبه فانی  
یعذب فی ذنوبی و ان یم الذی بشرنی فانه اولی  
و فقلت اللهم اجعل قلبه اجمل و یغفر له الایمان فقال  
قد فعلت به ذلك ثم ارفع الی الله سبحانه و تعالی  
بشیء لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخو  
صاحبی فقال ازهدنا شیء قد سبق ان یسب علی و یسب  
به میفرماید بد رستی که خدای تعالی از عهدی و عهد  
فرمود در حق مرتضی من کفتم یا رب انرا از برای من  
بیان کن حضرت حق گفت گوش کن کفتم که گوش کرد  
فرمود بد رستی که علی را بت و علم و هدایت است انما  
و بشوای اولیا و نور ایمان انکس که مطیع من شد  
و اوستان کلمه که بر مشغیان واجب لازم کرده ام



ویرادوست داشت مراد دوست داشت و هر که را  
دشمن داشت مراد دشمن داشت پس ای محمد این سخن  
را بشارت ده حضرت رسالت سینه باید که تقاضی  
و بشارت دادم گفت که یا رسول الله من یند خدا یرو  
در قبضه قدرت وی اگر عذاب من میکند پس آن  
بواسطه کاهان نیست و اگر تمام می رسد اندک عطا  
کند مرا بشارت دادی حق تعالی متصرف دین  
از من اولیست است بغير فرمود که چون من رضی این  
سخن گفت من در باره وی دعا کرده و کفتم ای خدا  
دل علی را جلاده و ایمان را بها و او کردن پس خدا  
فرمود جل گفت که چنین کردم بعد از آن بمن رسانیدند  
که حضرت حق زود باشد که ویرایلا می مخصوص کند  
که بران بلا مخصوص نکرده باشد همچو از صحابه پیش  
میگفت که یا رب علی را مبتلی کن که برادر و یار من

حضرت حق گفت بدرستی که این چیز نیست که سبق یافته  
در علم من که وی مبتلی و مبتلی است یعنی هم در این  
و امتحان کردن ختم است و هم بسبب وی ندکان  
خود را امتحان و تجربه لازم است و در وسیله ای بود  
عقارب مرویت که رسول فرمود یا ابی اذر علی اخی  
و ضمیری و عصبی و از الله لا یقبل فزیته الا  
بحب علی ابن ابی طالب یا ابی اذر اسری الی النما  
مررت بملک جابر علی سر من نور و علی زایه  
شاج من نور و واحدی رجلیه فی المشرق و الآخر  
فی المغرب و بین یدیر لوج بنظر فیه و الذی انکها  
یرعیبیه و الخلق بین رکبتیه و ین بلغ المشرق  
و المغرب فقلت ای جبریل من هذا عر راسل تقدم  
و سلم علی فی الشفاقت و سلمت علیه و قلت السلام  
علیک حبیبی ملک الموت فقال و علیک السلام



یا احمد مفضل از غمک علی بن ابی طالب قتل و  
 هل تعرفنا بن عمی علیاً قال وکیف لا اعرف فان الله  
 وکلی بقبض ارواح الخلاق ما خلا روحك وروح  
 علی بن ابی طالب فان الله بنو تمکما بمشبهة یعنی  
 ای بود در تقی علی برادر و اما دو عضد و بار  
 منست و بدستی که خدای تعالی از بندگان هیچ فریضه  
 قبول نمیکند مگر آنکه بدوستی مقرون باشد ای بود  
 چون شب معراج مرا به آسمان بردند بر فرشته گذشت  
 که بر تختی از نور نشسته و بر سر او حاجی از نور بود و  
 یک پای وی در مشرق و یکی در مغرب بود و در پیش  
 لوح بود که در آن نظر میکرد و دنیا همه در پیش هر دو چشم  
 وی و همه خلائق در میان هر دو زانوی وی بود و  
 دست وی بشار و مغرب می رسید من گفتم ای خیر  
 این کیست گفت این عزرائیل است پیش رو بروی

سلام کرد و گفتم السلام عليك ای حبيب من الملك  
 عزرائیل گفت و عليك السلام این احد بن غم تو علی  
 ابن ابی طالب چه کرد گفتم تو پیش منی عزاده مرا  
 که علی است گفت چگونه و برانش نام ترا که حق تعالی  
 مرا بقبض ارواح جمع خلائق مؤکد کرده است بغیر  
 روح تو و روح علی بن ابی طالب که خدای تعالی  
 روح شما را بمشیت و ارادت خود قبض کند و در  
 مناف خطیب از النزالک مرویست که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فرمود خلقوا الله من نور و جبر علی  
 ابن ابی طالب سبعین الف ملک استغفر و نه  
 و الحیبه الی یوم النبیمة یعنی خدای تعالی از نور و جبر  
 علی هفتاد هزار فرشته فرمود است که استغفار کند  
 برای وی و برای محبتان وی و از روز قیامت و در کفایت  
 الطالب هم از النزالک مرویست که رسول الله



و در مرتبه لیلۃ اسری بی الهی السماء فاذا انا ملک  
 جالس علی منبر من نور و الملائکۃ سجدوا قبله فقلت  
 یا حیریل من هذا الملك قال اذن منه وسلم علیه  
 فدعوت منه و سلمت علیه فاذا انا باخی و ابن عمی علی بن  
 ابی طالب فقلت یا حیریل سیقتی علی السماء لما  
 ففنا فی الامجد لا ولیک الملائکۃ شکت خیمها العلی  
 فخلق الله هذا الملك من نور علی ف الملائکۃ رزقوا  
 فی کل لیلۃ جعده و یوم جعده سبعۃ الف من یسجدون  
 الله و یتدسون و یدعون ثوابی علی علی السلام  
 می فرماید در شمع ایچ سبک ششم در طرقی هموار که از  
 ناکاه فرشته دیدم بر منبری از نور نشسته و فرشتهها  
 کردا کردا و در آمدن گفتیم که ای حیریل این فرشته کیست  
 گفت وی شو و بروی سلازم کن پس من نزدیک وی  
 رفتم و سلام بروی کردم دیدم که وی برادر و عترت

من علی بن ابی طالب بود گفتیم ای حیریل علی بن  
 از من یا ایمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتهها  
 از در محبت علی شکایت کردند خدای تعالی این فرشتهها  
 از نور علی آورد پس جمیع ملائکه در هر شب جعده و در  
 جعده هفتاد هزار نوبت زیارت وی میکنند و  
 تسبیح و تقدیس خدای تعالی بخای می آرند و ثواب  
 از اهدیه بخشان علی میکنند و در مناقب خطیب  
 از عبد الله عمر مر ویست که گفت از حضرت مصطفی  
 پرسیدند که حضرت پروردگار در شب معراج کجا  
 لغت بانو خطاب کرد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود خاطبتی بلغه علی بن ابی طالب فاطمتی ان  
 قلت یا رب خاطبتی امر علی بن ابی طالب یا محمد بن ابی  
 کالاشیاء ولا اقامن الناس ولا اوصف بالاشیاء  
 خلقتک من نور و خلقت علیا من نورک فاطمت  
 علی من نورک فلو احدا الی قلبک احب من علی



ای طالب بخاطبتك بلسانه كاطب طمليك طمليك  
 كه حق تعالى با من بزبان علی بن ابی طالب خطاب  
 كرد پس الهام من كرد و در دل من انداخت كه گفتم ای  
 تو ایمن سخن كردی یا علی سخن كرد فرمود كای محمد بن  
 شیبه ام نه جواز اشیا و مرا با مردمان قیاس نباید  
 كرد و با شبهاء و امثال و نظائر وصف نباید كرد  
 و ترا از نور خود افزیدم و علی را از نور تو بین برابر  
 دل تو مطلع شدم بسوی دل تو از علی بن ابی طالب  
 دوستی یافتیم تا بران با تو بر زبان وی سخن كردم تا  
 دل تو مطهر كرد و از هیبت این حضرت دلت  
 ارطای برزود و در فرد و سر از عبادت مرویست كه  
 گفت ای رسول الله پرسیدم كه كدام يك از مردمان  
 بسوی تو دوستی است فرمود كه فاطمه كه گفتم از مردمان  
 فرمود كه شوم روی و اخطبت خطبا فی خوارزم

در سابقه از انس مالك روايت ميكند كه گفت  
 را بخواب دیدم را بر كفت ما حلك علی ان لا تود  
 ما سمعت منی فی علی بن ابی طالب حتی در كك  
 العقیقه ولو استغفار علی بن ابی طالب لك  
 ما شئت را بخواب الجنة ابا و لك ان تر فی بیت  
 عمره از اولیا علی و ذریه و محبتهم السابقون  
 الاولون الى الجنة و هر چه ان الله و جبر ان اولیا  
 الله حمزه و جعفر و الحسن و الحسین و اما علی فهو  
 الصديق الاكبر لا یخشی يوم القیمة من محبة یعنی ترا  
 جد داشت برانكه از كردی را بخواب از من شنیدی و  
 در فضل و كمال علی تا ترا عقیقت دریافت و كرنه  
 استغفار من بقی نثارك و لا فی نقصان تو كرد  
 را بخواب و بوی جنة هر كس شنیدی و لیكن اشكالا  
 كرد را فی عمر خود این خبر را كه اولیا و دوستان علی



و ذریه وی و محبازانشان بیش روان و سابقانند  
 بسوی جنت و ایشانند هفتای خدای و هفتای  
 اولیای خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند  
 هر چه علیست او خود صدیق اکبر است هر که وی دارد  
 دارد از هول روز قیامت نمی ترسد او ولی مؤمن  
 اگر از سر انصاف در بر احادیث نظر کند بدتر  
 و تفکر در این لفظ هزار فضل پیش از فضل مرتضی  
 معلوم و مفهومی کرد و بخاری در باب فضل  
 عمر از انس مالک روایت کرده است که مردی از  
 حضرت مصطفی سئوال کرد که قیامت کی است حضرت  
 فرمود که از برای قیامت چیزی منیا کرده گفت هیچ  
 چیز نیست آنکه خدا و رسول خدا را دوست می داری  
 آنحضرت فرمود که انت مع من احببت نوابا لک  
 که دوست منیداری انس مالک گوید که هیچ چیز

شاد نشدیم همچون شادی ما بقول پیغمبر که انت مع  
 من احببت بعد از آنکه گفت من پیغمبر را و خدا را  
 دوست می دارم و امید دارم که همراه ایشان باشم  
 بسبب محبتی که با ایشان دارم و اگر چه عمل صالح  
 مثل اعمال ایشان نکرده باشم و الله بهدی نیکو  
 الخصال مستقیم **باب پنجم** در ثبوت افضلیت  
 مرتضی بجهت لقب و وقت حضرت مصطفی و بر  
 بسند مسلمان و امامان متقین و تحفه الله علی  
 خلقه و الیسیره و قال الخیرة و خیر البشر و خیر  
 هذه الامة و خیر الرثة و خیر من یشی علی و جلاله  
 و خیر الصحابة و افضلهم و وصی و وارث و خلیفه  
 و خلیلی و موضع سری و خیر الخلف بعدی  
 یعنی دینی و پسر موعودی و قاضی دینی و یار دینی  
 و خیر الخلق و الخلیفه حافظ ابو نعیم در حلیه



الاوليا. اورده كه ان رسول الله قال لعلي هو صاحب  
 بيتي بالمسلمين واسم المؤمنين ده روزه و من زاد ذلك  
 مرويت رسول الله صلى الله عليه واله و مودانا  
 وعلى حجة الله على عباده و در سند آمد كه ان الله  
 كفت است جالس مع النبي اذ قيل علي فقال النبي  
 انا وهذا حجة الله علي خلفه تسنه بود مرا بغير كه  
 علي آمد پس حضرت فرمود من و اين كس حجة الحق علي  
 الخلفيم و احطب خواز مرد رستا قبا و رده كه  
 زید بن صوحان را يود الجلد و حرب عابث بخرج  
 كرده بودند و در معركه بحالت نزاع افتاده بود كه  
 مريض بر بالين و حاضر شد پس ابن صوحان را  
 مريضی كرد و كفت رحمت الله و الله ما عرفناك الا  
 بالله عارفا و الله ما فالت معك من جهل ولكني  
 سمعت حديثه بن اليان يقول سمعت رسول الله

يقول

يقول علي امير الميزه و قال الفخر مضمون من نصر محمد  
 من خذله الا و ان الحق معه يتبعه لا قبله و معه  
 يعني بر مريض رحمت و سند و الله كه من و احاط الله  
 و عارف بايات الله شناختم و الله كه در پيش توان  
 سر جهل و ناداني جنگ كردم و ليكن از حذيفه شنيده  
 كه كفت شنيده كه رسول الله مي فرمود علي را بگو كه  
 و كشته فاجران و بدكاران مضمون است اكر بقره  
 وى داد بخذ و است اكر ترك نصرت وى كرد اگاه باشيد  
 بد رستي كه حق همراه عليست و در پي وى برويد  
 و ميل ياد وى كنيد و از كتاب شافى ابن مردويه چند  
 حديث و ارفعل كرده ايم حديث اول از حذيفه  
 مرويت كه رسول الله فرمود علي خير البشر من ابى  
 فقد كفر علي ستر بشارت هر كه اين سخن قبول نكرد  
 كاشد حديث دوم روايات متعدده از حذيفه



مرویست که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله و  
 شیخ کبر فضلنا غیرنا عن هذا الرجل علی بن ابي طالب  
 فرغ حاجتیه ثم قال ذلك من خیر البشر یعنی در این  
 مجاز جابر بن عبد الله انصاری و او در آن من بر  
 سالتن و ابروی وی بر چشم فرو داده بود و گفتیم  
 خیره ما را ازین مرد که علی بن ابي طالب است جابر هر  
 ابروی خود از پیش چشم برداشت و گفت انکس بهترین  
 بشر است حدیث سوم سئل جابر عن علی فقال  
 کان خیر البشر جابر رسید شد از کیفیت فضل علی  
 گفت که علی بهترین بشر بود حدیث چهارم را سألین  
 ابو الجعد مرویست که گفت ندانوا فضل علی عند  
 جابر عبد الله قال کان خیر البشر و فی رواية قال و  
 شکون فیه فقال بعض القوم انه احدث قال ولا ینک  
 فیرا لا کافرا و منافق یعنی ذکر فضل علی کردند و در یک

جابر بن جابر گفت که علی بهترین بشر بود و روایت کرد  
 جابر گفت که در فضل علی کان و شک می کنید پس یکی  
 از قوم حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای  
 نو کرد که در زمان یحیی و ابوبکر و عمر نبود از آنجه  
 در فضل و شک کردم جابر گفت شک می کند در فضل  
 علی بخیر کسی که کافرا و منافق است حدیث پنجم گفت  
 سئل حذیفه عن علی فقال خیر هذا الامة بعد  
 نبینا و لا یشک فیه لا منافق رسیدند حذیفه را  
 از کیفیت فضل علی حذیفه گفت که علی بهترین این  
 امت است بعد از پیغمبر و شک نمیکند درین سخن با در  
 فضل و کمال علی بخیر کسی که منافق است حدیث ششم  
 ابو رافع از سید و از حد خود روایت کند که قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی انت خیر امتی فی  
 الدنیا و الاخرة مصطفی نامرئتی گفت که تو بهترین



من در دنیا و آخرت حدیث هفتم از برین مرویت که آن  
 انبی صلی الله علیه و آله قال العاطه ان زوجك خیر  
 اقدمهم لک و اکثرهم علی بدرستی که بغیر باطامه  
 گفت که شوهر تو بهتر است منت اقدم صحابه است  
 باسلام و اطاعه و اکثر علم و معرفت حدیث هشتم  
 از حبشی بن حساده مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود خیر منشی علی الارض بعدی علی ابی طالب  
 بهتر است که می رود بر روی زمین پس از من علی ابی طالب  
 حدیث نهم از ابوسعید خدری مرویت که قال  
 سلمان را فی رسول الله فنادی فقال لیسک فقال  
 اشهدک الیوم ان علی بن ابی طالب خیر و افضلهم  
 سلمان گفت که رسول الله مرادید و خواندن گفت  
 که لیسک انحضرت فرمود که امروز ترا گواه میگیرم  
 بر آنکه علی بن ابی طالب بهتر و فاضلترین صحابه است

حدیث دهم از عطاء مرویت که گفت سالت عا  
 عن علی فقال لک ذلك من خیر البریه و لا یشک فی  
 الاکاف و عایشه را از کیفیت فضل علی پرسیدم گفت  
 که انکاران بهتر خلافت است و در سخن یاد فضل  
 علی شک نکند الا کسی که کافر است و در باب دهم  
 زوایتان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئک  
 هم خیر البریه خواهد آمد که در زمان رسول الله  
 مرتضی را خیر البریه می گفتند و در ساق خطیب از  
 امیر المؤمنین مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود انما جبریل و قد فرحتنا حیه فاذا هی امکن  
 لا اله الا الله علی اوصی یعنی جبریل پیش من آمد و  
 آنکه هر دو بال خود گشاده بودند پس دیدم که در یک پا  
 وی نوشته بود که لا اله الا الله محمد بنی خداست و  
 در بال دیگر نوشته لا اله الا الله علی وصی و است و



در فرد و سوزن و وسیله از برین مرویست که رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود لکل شیء وصی و وارث فان  
 علی وصی و وارث و روایت وسیله جنیز است  
 و علی و حنفان و در مسند از انس مالک مرویست  
 که گفت بر سلمان گفتیم که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرس  
 که وصی و کیست چون پرسید حضرت فرمود که  
 یا سلمان وصی و وارث و قاضی دینی و منجز وعده  
 علی زای طالب یعنی ای سلمان وصی و وارث من و  
 قاضی دین و شریعت من و وامگذار من و مجاز  
 و عهد من علیست و در سنن قتیب بن مردویه ابو حمزه  
 از سلمان روایت کند که گفت از رسول الله پرسیدم  
 و گفتیم یا رسول الله لکل شیء وصی من و وصی من فکت  
 عنی فلان بعد از آن گفت ای سلمان یا رسول الله  
 و قلت لیبیک فقال تعلم من وصی موسی فقلت

نعم یوشع بن نون قال له قلت قلت لایکمال اعلم  
 یومئذ قال فان وصی و موضع سری و خیر من  
 بعدی و من موعده و بعضی دینی علی بن ابی طالب  
 یعنی گفتیم ای رسول هر چه میرزا و وصی هست پس  
 تو کیست آنحضرت جواب داد بعد از آن مرادید  
 فرمود ای سلمان من یسوی آنحضرت شناسم و کفر  
 ای رسول خدا فرمود کسی دانی وصی موسی که بود  
 گفتیم یی یوشع بن نون فرمود چرا گفتی یوشع بن نون  
 گفتیم برای آنکه در آن زمان اعلم امتا بود فرمود  
 که بدرستی وصی و قایم مقام و موضع من و جای  
 را از من و بهترین کسی که میگذارد بعد از خود بجای  
 میارزد و عهد مرا میگذارد و امر مرا علی بن ابی طالب  
 و در سنن ابی نعیم و ابی اسحاق مالک از سلمان روایت  
 کند که گفت قلت رسول الله من یأخذ بعدک یومئذ



شوقال منک عنی حنی سالت عثمان قال یا سلمان  
 ان وصی و خلیفنی و اخ و وزیر و خیر من اخلقه  
 بعدی علی بن ابی طالب یؤدی عنی و یخیر موعدی  
 یعنی گفتم ای رسول الله امور شرعیه بعد از تو از که  
 فاکبریم و بر قول که اعماد کیم سلمان گفت که حضرت  
 رسالت جواب بنمادند ناده نوبت سوال کردم بعد  
 ان فرمود ای سلمان بدرستی که وصی من و خلیفه  
 من بعد از من و برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد  
 خود میکند امر علیست که علم شریعت و طریقه آن  
 اذاسیکند و وعده مرا بخای آورد و در مناقبان  
 مرد ویر و وسیله از ان سالک مرویست که رسول الله  
 ان خلیلی و وزیر و خلیفنی و خیر من ازک بعدی  
 یعنی دینی و بخیر موعدی علی بن ابی طالب و بر و  
 وسیله خیر است و من بخیر موعدی و یقینی دینی

ابن ابی طالب یعنی بدرستی که دوست من و وزیر  
 من و خلیفه من و بهترین کسی که میکند امر بعد  
 خود و انکس که وعده مرا بخای آورد و امر من میکند  
 علیست ای و ط مومن فوق میان حضرت مرتضی  
 علی صلوات الله علیه با بکر از انجا حاصلست که حضرت  
 در حق مرتضی درین حدیث بحرف تحقیق می فرمایند  
 که ان خلیلی یعنی بدرستی که خلیل و دوست من علی  
 مرتضی است و در حق با بکر بحرف امتناع میفرماید  
 که لو کنت متحدا خلیلا لا اخذت با بکر خلیلا یعنی  
 اگر از غیر اهل بیت خود دوست گرفتی با بکر را دوست  
 می گرفتم و در مناقبان از مرد و برادر از سلمان روا  
 کند که رسول فرمود ان اخ و وزیر و خیر من اخلقه  
 بعدی علی بن ابی طالب و بر و ایزد بکر علی بن ابی طالب  
 خیر من اخلقه بعدی و درین کتاب از سر و قمر



که گفت بخانه عایشه دوامد تبرکت او مسروق  
 خواج را که فذل کرد گفتیم علی کشت هیچ گفت گفتیم ای  
 ما در مؤمنان بحق یغیر که اگر چیزی از رسول شنیده  
 مرا اخبار که عایشه گفت شنیدم که رسول الله که  
 هم شر الخلق و الخلیفه یقتلهم خیر الخلق و الخلیفه  
 واعظمهم عند الله یوم القیمة وسیلة یعنی ایشان  
 بدترین خلق و مخلوقاتند و می کشند ایشان را کسی که  
 بهترین خلق و مخلوقات و آنکه در روز قیامت  
 نزد یک حق عظیم تر خلاق است بحسب وسیله و در  
 کتاب بروایی دیگر از مسروق که عایشه تبرکت که  
 نوزد یک من را کرم و احب و لا دمی هیچ خبر داری از  
 ان ناقص یعنی ذوالثدیه که بزرگ خواج بود من گفتم  
 بی علی مرتضی او را در هر روان بفذل آورد عایشه از  
 سر کواه طلبید من هفتاد مری بکواه آورد مرو

من کواه داد مدبر عایشه گفت لعن الله عمرو  
 ابن العاص فانه کتب الی ان فسله علی بن مصر یعنی  
 عاص سوی من کتاب و نسا که ذوالثدیه را او  
 کشت بر کاه ریل مصر و بروایی گفت فاذن الله عمرو بن  
 العاص فانه کتب الی ان فسله احبنا بصر پس مسروق گفت  
 که گفتیم ای ما در مؤمنان بمن خیره از رسول الله  
 که در حق خواج جه شنید عایشه گفت رسول الله  
 شنیدم که میفرمود هم شر الخلق و الخلیفه یقتلهم  
 خیر الخلق و اقربهم عند الله وسیلة یوم القیمة یعنی  
 ایشان بدترین خلقند ایشان را می کشد کسی که بهترین  
 خلقت و در روز قیامت پیش حق تعالی نزد  
 تر خلقت بحسب وسیله و از اخبار او روای  
 که در کتاب سابقا بر سر و بر نقل کرده ام بطریق  
 متعدد وارد شده است و همچنین است هر چه از



در کتاب روایت کرد و الله اعلم **باب ششم**  
در ثبوت فضیلت مرتضی بواسطه لقب و نعت  
حضرت رسول و ربابه و المصلحین و عیسویین  
و فاروق الاثمه و الصدیق اکبر و افضل الصدیقین  
و اکرمهم علی الله و غیران و یکین ایشان با بوناب و  
ابو الاثمه و غیره شتمل بر دو فصل **فصل اول**  
در کتاب حصان طبری را بود و از سلمان مرویست  
که گفتند رسول الله دست علی را گرفت و فرمود  
هذا اول من آمن بی و فاروق هذا الاثمه و هذا  
المؤمنین و اول من یضاهی فی يوم القیمة و هذا  
الصدیق اکبر یعنی بدستی که ایستاد اول کسی که  
بر کروی و ایمان آورد و ایستاد بغایه فرق کننده  
سیان حق و باطل و ایستاد شاه مؤمنان هجده  
انکه زبور علی را یعسوب میخوانند و ایستاد اول

کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند و ایستاد  
بزرگتر امان که بس است که بسد و در کتاب الشاهین  
و کتابة الطالب و سنامه خطیب خوارزم از  
ابو یحیی غفاری مرویست که رسول فرمود سکون  
فتنه فاذا کان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب فإنه  
اول من یرانی و اول من یضاهی فی يوم القیمة و هو  
الصدیق اکبر و هو فاروق هذا الاثمه یفرق  
بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و لما  
یعسوب المناقین یعنی رزد باشد که فتنه حاد  
شود بر هرگاه که آن باشد باید که دامن علی بن ابی  
بکیرد چه بدستی که اوست اول کسی که بر ایستد در روز  
قیامت و اول کسی که مصافحه می کند اوست صد  
اکبر و فاروق این اتمه اوست که میان حق و باطل فرق  
می کند و اوست شاه مؤمنان و ما ایشامه منافقان



در روایت کتایه چنین است ستكون بعدی فتنه  
 فاذا كان ذلك قالوا على بن ابي طالب فانه اول  
 من يراهي واقله بصافحي يوم القيمة وهو معي في  
 التمام العليا وهو الفاروق بين الحق والباطل قال  
 مؤلف الكتایه حديث حسن عالى رواه الحافظ  
 ابو نعیم في الاماليته ورواية خوارزمي چنین است  
 که ستكون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك قالوا  
 على بن ابي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل وانه  
 اولى بحله مرويت که گفت من سلمان فارسي حج رفته  
 وبر من عبور کرد بزارت ابوذر عفار شدید  
 ابوذر بمانا گفت اندر ستكون بعدی فتنه ولا بد منها  
 فعديکم کتاب الله والشیخ على بن ابي طالب قالوا  
 فاشهد على رسول الله اني سمعته وهو يقول على  
 من امر مني واول من صدقني واول من بصافحي

يوم القيمة وهو الصديق الاكبر وهو فاروق هذ  
 الامة يفرق بين الحق والباطل وهو عيسى بن مريم  
 والمال يعسوب المناقبين يعني امام ما شيد که بد  
 که بعد از وفات من زود باشد که فتنه حادث  
 شود ونست طارده از بودن ان فتنه پس بر شما  
 که بکتاب خدای تعالی و فرمان شیخ که علی بن ابي  
 کار کنید و راه ایشان نیز گیرید که من کواهی مید  
 بر رسول که تحقیق شنیدن امارت وی که فرمود اولی  
 اول کسی است که بر نبوة من ایمان آورد و اول  
 کسیست که تصدیق بر کرد و زجت باقی حدیث از  
 ما فقه م معلوم است و در سند و وسیله از  
 ابی عبد عفار مرويت که رسول فرمود القصد  
 ثلثه حبيب التجار مؤمن التمر الذي قال يا قوم  
 اتبعوا المرسلين وجبرئیل مؤمن ال فرعون الذي



قَالَ لَقَدْ تَلَوْنُ رَجُلًا اَنْ يَقُولَ بِاللهِ وَعَلَىٰ بَنِي طَالِبٍ  
 وَهُوَ اَفْضَالُهُمْ يَعْنِي حَسَنٌ رَّاسْتُ كُوْبَانِ وَطَلَبَانِ  
 سَرَكْسَدِي كِي حَبِيبُ نَجَّارِ كِه مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ رَاسْتُ اَنَكِه  
 اِيَوْمِ مَوْجُوْد كِهْت اِي قَوْمِ مَن بِرُوِي رَسَلِ عِيْسَى الْيَسِي  
 كَسِيْدُ وِي كِي جِيْرِيْلُ كِه مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ فِرْعَوْنُ رَاسْتُ اِيَوْمِ  
 بِرَسِيْلِ اِنكَا رَكَشْتَا اِيَا مِي كَشِيْدُ مَرُوِي رَا بَعِيْثِي  
 كِه مِي كُوِيْدُ بِرُوِي دَكَا رَسْنِ خُدَا سْتُ وِي كِي عَلِيْنِ  
 اِيَوْمِ طَالِبِ وَاَوْفَا ضَلَزْنِ هَر سَرَسْتُ وِدَر رَقَا  
 وِسِيْلِ جَنِيْبِ رَاسْتُ كِه الصَّدِيْقُ ثَلَاثَةُ جِيْرِيْلُ مَوْسُوْنِ  
 اِلَيْهِ فِرْعَوْنُ وَحَبِيبُ النِّجَّارِ مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ وَطَلِبُ  
 اِيَوْمِ طَالِبِ مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ وَفَضْلُ الثَّلَاثَةِ وَاَكْرَمُهُمْ  
 عَلَيَّ اللهُ عَلِيْنِ بَنِي طَالِبِ يَعْنِي صَدِيْقَانِ سَرَكْسَدِي  
 بِرَنِيْجِ مَدَاوِرِ وَفَا ضَلَزْنِ اِيَوْمِ هَر سَرُوِي كَرَامِي رَا بَعِيْثِي  
 تَزِدْ خُدَايَ بَعَالِي عَلِيْسْتُ وَاَمَّا مَا رَحِيْدُ دَر مَسْنَدَاوِ

كقول

كِه قَالَ اِلَيْهِ رَعِيْبَانِ سَمِعْتُ عَلِيْنِ بَنِي طَالِبِ يَقُوْلُ  
 اِيَا عِبْدَ اللهِ وَاخُو رَسُوْلِهِ وَاَنَا الصَّدِيْقُ الْاَكْبَرُ لَا  
 يَقُوْلُهَا بَعْدِي اِلَّا كَاذِبٌ مَغْفِرٌ وَلَقَدْ صَلَيْتُ قَبْلُ  
 النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِيْنِ يَعْنِي اِيَوْمِ رَعِيْبَانِ كِهْت عَلِيْنِ  
 اِيَوْمِ طَالِبِ رَا كِه كِهْت اِيَا عِبْدَ اللهِ يَعْنِي مَن قَطِبُ  
 اِيَوْمِ زَمَانِ وَقَامِ مَقَامِ حَبِيبِ الرَّحْمَنِ جَرَا كِه اَسْمُ  
 عِبْدِ اللهِ مَخْصُوْرٌ اَقْطَابُ سْتُ وَهَذَا اَكَا بَرَا اِيْمِيَا رَا  
 كِه اَقْطَابِيَانِ اَعْصَارِ بُوُوْدُ نَدْمِ جَا كِه دَر فَرَا نِ ذِكْرُ  
 مَعْمُوْدُ نَدْمِ عِبْدِ اللهِ تَسْمِيْعُ كِرُوْدُ وِلْمَا قَامَ عِبْدُ اللهِ  
 مِيْدَعُوْهُ دِي كَرَا نِي عِبْدُ اللهِ اَنَا اِيَوْمِ الْكِتَابِ بِرَنِيْجِي  
 مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ كِه مَن قَطِبُ اِيَوْمِ زَمَانِ وِمَن بِرُوِي دَر رَسُو  
 وِمَن صَدِيْقُ اَكْبَرِ اِيَوْمِ كِه رَا كِه مِي كُوِيْدُ غَيْرِ مَن اِلَا كِه مَغْفِرٌ  
 وَكُذَّابٌ بَاشِدُ وَاَفَرَا خَلَا كِه تَبْتُ وِدَر سَرِي كِه بِرَنِيْجِي  
 مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ هَفْتُ سَالِ نَمَا رَكُوْدُ دَا مَرَايِ وِي مَوْسُوْنِ اِلَيْهِ



بعدی درین خبر یعنی بعد وفات نیست بفرموده  
صَلَّیْتُ قَبْلَ النَّاسِ وَبَدَّلْتُ لَكَ رَضَیَ بِمَا مَعْلُومٌ نَبُودُ  
که بعد از وفات وی همچو این لقب بر خود نمیداد  
و با که این سخن جهت تنبیہ مردمان و ردع انکار گوید  
باینکه رضی و امثال وی هر چه گویند یعنی بر  
معلومات و مشاهدات خود گویند و بعد از وفات  
وی هر شنیدیم که گویان لقب بر خود بستند  
پس لفظ بعدی بمعنی غیری باشد و هرگاه که لفظ بعدی  
بر حقیقت خود بود معنی خیر باشد که من بحسب  
زمان و بحسب رتبه و شرف هم درین لقب بر خود  
مقدم چه حضرت رسالت مرا بصدیق اکبر ملقب  
و مخصوص کرده است و در احادیث رضوات که از  
ابا و علی رضی علیہما السلام مرویست که رسول فرمود یا علی  
اِنَّ اللهَ قَدْ غَفَلَكَ وَاَهْلَكَ وَاَشَاعَكَ وَخَجَّ شَيْطَانَكَ

و مخی بحسب شیعتک فابشر فانک لاترزع البطین متروخ  
من التزک بطین من العلم یعنی ای علی بدرستی که الله  
تعالی ترا مرزید و اهل بیت و شیعه ترا مرزید پس  
مرزده باد ترا که بدرستی که تو با ترزع بطین یعنی متروخ  
و کشید شد ازها لک شرک و بطین و بزرگ شکلی از  
علم و ابو عیسیٰ برمدی در صحیح خود آورده است که  
رسول مرتضی با ترزع بطین خوانده است **فصل**  
دوم در وسیله معتقدین و مناقب این مرد و بزرگان  
که جابر بن عبد الله گفت شنیدم که رسول الله با مرتضی  
علی بن ابی طالب از وفات خود بسمه روزی گفت که سلام الله  
علیک یا ابا الریحان نیز اوصیک بریحانی من الله یا  
فمن قلبی یهدم رکاک و الله خلیفتی علیک یعنی  
ترا وصیت و اندرز میکنم بریت حسین که هر دو  
برحجاز و روزی منند از دنیا یعنی حاصل من از دنیا



ایشانند و باندک روزی دورگز تو و فرزند تو آمد  
 افتاد و خدا بر محافطت تو خلیفه و قائم مقام  
 منست خابر گوید که چون مصطفی علیه السلام یافت  
 مرتضی گفت این یک رکن است اذان دورکن که  
 حضرت رسول فرمود و چون فاطمه زهرا وفات کرد  
 مرتضی گفت این رکن دوم است که رسول فرموده  
 بود و فاطمه بعد از حضرت مصطفی بی پنج روز وفات  
 کرد و گویند هفتاد و پنج روز و در بخاری آمد که  
 شش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و  
 در مناقب خطباء خوارزم از سهل بن سعد  
 ساعدی مرویست که گفت مردی ازال مروان بر  
 مدینه حاکم و او را شند و سهل بن سعد را خواند و  
 فرمود که علی بن ابی طالب کن و ما را گوی سهل بن سعد بگوید  
 نکرد مروان گفت پس گوی لعن الله ابوتراب سهل گفت

علی از ابوتراب دوسر نام نبود چنانکه شام و کنگ  
 چون ابوتراب خواند ندی مروان گفت مرا از قصه  
 وی خبر ده که بر ابوتراب چراستی شد سهل گفت که  
 رسالت بخانه فاطمه را مدد علی در خانه ندید با فاطمه  
 گفت این نعمت نجاست گفت میان من و او نوع  
 مواضع بود از پنجه بیرون رفت و پیش من قیلوله  
 نکرد رسول با شخصی فرمود بگریختن نجاست انشخص  
 آمد و گفت که مرتضی علی در مسجد خفته است حضرت  
 رسول مسجد آمد و حضرت مرتضی را دید پس بگریختن  
 خفته و ردای وی دور افکند و زوی مبارک و  
 سر وی خاک لود شد آنحضرت بدست مبارک  
 خود خاک از سر و روی و چانه امیر المؤمنین دو  
 میکرد و میفرمود و میگفت قریبا ابوتراب یعنی  
 برخیزی پدر خاک و لفظ حدیث اینست که قال



استقل علی المدینه رجل من الروان قال فدعی سهل  
 ابن سعد فامر ان یسثم علیا قال فابی سهل قال لما  
 اذا التیت فقال لعز الله ابنا سهل فقال سهل ما كان  
 لعلی اسم احب الیه من ابی تراب وان کان لیفرج  
 اذا دعی به فقال له اخبرنا عن قصه لمرتی ابنا تراب  
 وانما جاء رسول الله بیت فاطمه علیها السلام فلم یجد  
 علیا فی البیت فقال ابن ابی عمك فقالت کان  
 وبنه فی فاصبی فرج ولم یقل عندی فقال  
 رسول الله لاننا نظرا فی هوجاء وقال هونی  
 المحجد راقدی فاجاء رسول الله هو مضطجع قد سقط  
 رداءه عن شفت فاصابه تراب فجعل رسول الله یسحه  
 عنه ویقول فربا تراب وسبب این نکتہ و تسمیه در  
 صحیح بخاری و مسلم هر دو است و ابو عیسی و ترمذی  
 در سنن خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت می کنند

که معاویه

که معاویه بن ابی سفیان علیه السلام یسحق با سعد بن  
 ابی وقاص گفت که ترا از سبیل بو تراب چه بازدا  
 گفت مرا از سبیل وی سه منقبت باز داشته که حضرت  
 رسول از برای وی فرموده از این سبب من هر کس  
 وی بخوام کرده که حصول یکی از آن سه منقبت اگر  
 باشد مراد و ستر است از شتران سرخ یکی که شنیده  
 رسول را که می گفت با علی در حالتی که علی را در بعض  
 غزوات بجانده گذاشته بود و علی مرتضی با وی گفت  
 مرا همراه زنان و کودکان می کشد ازی انحضرت فرمود  
 ای اراضی نیست که مرا باشی همچنانکه هارون بود از  
 موسی و لیکن بعد از من نبوت نیست دوم آنکه رسول  
 را که موضع خیمه بر سر فرمود که البته علم و رایت را بر او  
 خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا  
 و رسول و برادر است دارد سعد گفت که هر یک



از چهار چشم از داشتند که صاحب رایزه و اهل  
 مکتب کردند بر رسول فرمود که علی را بخواند علی آمد  
 و در دردداشت آنحضرت اب و هر مبارک خود  
 در چشم امیرالمؤمنین انداخت و رایزه را بوی داد تا دفع  
 خیر کرد سوخرا که چون فرود ابر که قل قالوا فذبح  
 ابناشنا و ابناشنا که گویا که در باب ده که گفته شود سعد  
 گفت رسول الله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم  
 السلام را خواند و فرمود این را بخواند این گروه  
 اهل بیت من و ترمیدی در آخر این حدیث گفت که  
 هذا حدیث حسن عرب صحیح من هذا الوجه و لفظ  
 حدیث اینست که عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن  
 ابیة قال مر معاویة بن ابی سفیان سعدا فقال ما  
 سَعَلَكَ انْ لَیْسَ ابَاؤُا بِ فَقَالَ اَنَا ذَكَرْتُ ثَلَاثَ  
 فَالْهَنَ رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ اَسِدْ لَانْ کُنْتُ لِی وَاحِدًا مِنْهُمْ

احزابی من حر النعمی سمعت رسول الله يقول العلی  
 فی بعض معاربه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع  
 النساء و الصبیان فقال له رسول الله اما ترضی  
 ان تكون من بمنزلة هارون من موسی الا انه لا  
 بعدی و سمعته يقول خیر لا عظیم الرایة غدا  
 رجلا یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله فقال  
 فمطأ و لنا لها فقال لا دعوا لی علیا قال فانا و به  
 رمد فمضی فی غیبه فذفع الرایة الیه ففتح الله  
 علیها زلت هذه الایة تدع ابناشنا و ابناکم و  
 ابناکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم  
 فدعا رسول الله علیا و فاطمة و حسنا و حسنیا  
 فقال اللهم هؤلاء اهلی در احادیث وارد شد  
 که رسول بامر نفسی فرمود که یا علی انا و انت اب هذ  
 الایة یعنی ای علی من و تو پدر این ایتم و چون فیض



و تزیت امه از بنون نبوه و واه و لا یست و حضرت  
 محمد و علی مظهر مطهر از بد و صفند هرینه پدر  
 ایرامه باشند و در فرزند و من الاخبار را خا بر اقصا  
 مرویست که رسول فرمود که حق علی را بطالع  
 هن الامه الحق الوالد علی ولد یعنی حق مرتضی بر این  
 امه همچون حق جد راست بر فرزند و در مساف  
 خطیب از مرتضی مفعولست که گفت چند آنکه  
 رسالت در حیوة بود حسن مرا ابو الحسن حسین  
 مرا ابو الحسن کفنی و پدری نخواهند یعنی آباء  
 نمیگفتند بجز حضرت رسالت را و چون پیغمبر  
 بجا میرفت مرا بدخواستند و آباء گشتند  
 مرتضی علی را از ان جهت ابو السبطین گفتند که  
 سبط فرزند را گویند که ما این هم فرزند و هم فرزند  
 زاده رسول الله بودند و مرتضی را ابو محمد میگفتند

جهت و ازند ایشان محمد حقیقه  
 در ثبوت فضیلت مرتضی بسبب لقب حضرت  
 حق علی را با امیر المؤمنین و خلیفه و وصی پیغمبر کرد  
 و گفت حضرت مصطفی ایشان را با امیر المؤمنین و  
 امام القم المحجلین و سید المسلمین و سید العرب  
 عسمة علم الرسول و خاتم الوصیین و خیر الوصیین  
 و اولی الناس بالناس و سید النبیین و خلیفه و وصی  
 و غیران و در فرزند و من الاخبار از حدیث مرویست  
 که رسول فرمود لو بعلم الناس منی سنی علی بن  
 المؤمنین ما لیکروا فضله منی بذلك و ادین  
 الروح و الجسد حیر فلیعنه الله ربکم قالوا لعلنا  
 الله تعالی ما ربکم و محمد بنکم و علی امیرکم یعنی که  
 مردمان دانستند که مرتضی با امیر المؤمنین یک  
 سنی شدی انکار فضل وی نکردند پس سنی شدن



بدو بمؤمنین و حال آنکه آدم میان جان و تن بود  
 در آن حیر که حق تعالی گفت بر تو و جوار قیام  
 بلی شنید پس حق تعالی فرمود که من پروردگار شما  
 و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما و ابی تراب و زین العابدین  
 از بریده روایت میکند که امر از رسول الله ان یسلم  
 علی علی سائمه امیر المؤمنین یعنی رسول اعجاز کرد که بر  
 رضی سلام کنیم و کوم السلام علیک یا امیر المؤمنین  
 و در مناقب ابی تراب از سائمه سلام امیر المؤمنین  
 مرویست که گفت همراه من یعنی بودم در زمینی که ملک  
 وی بود و آن زمین حراثت و تخم می کرد که ابوبکر و  
 عمر آمدند و سلام کردند و گفتند سلام علیک یا  
 امیر المؤمنین و رحمت الله و برکاتش بر بعضی مردم از  
 ایشان پرسیدند که شما در جوار رسولان سلام و  
 کلام می گفتید عمر گفت هوامرأیه یعنی رسول امر کرد

باین و لفظ خبر اینست عن سالم موفی علی قال  
 مع علی فی ارض له یحرقها حتی جاء ابوبکر و عمر فقال  
 سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمت الله و برکاته  
 گفتم تقولون فی حیوة رسول الله ذلك فقال عمر  
 هو امرأیه و ابی تراب و زین العابدین و در مناقب از داود عقیق  
 روایت کند که حدیثی معاویه بن ثعلبه التیمی قال لا  
 اخذتک بحديث لم یخلف قط قلت بلی قال من  
 ابی ذر فاضی الی علی فقال بعض من یعوده لو  
 اوصیت الی عمر کان اجل لوصیتک من علی قال  
 والله لقد اوصیت الی امیر المؤمنین حق المؤمنین  
 والله انه للربع الذي یسکر الیه ولو قد فارقکم لقد  
 انکرتم الناس و انکرتم الارض قال قلت یا ابا ذر  
 انما نعلم ان احبهم الی رسول الله احبهم الیک قال  
 احببتم فاهم احب الیک قال هذا الشیخ المصنف



المظلوم حقه یعنی علان ابی طالب داد و در حق  
 گوید که معاویه بن ثعلبه که از بنی ثعلبه بود با گفت  
 که مرا اخبار کنم بجای که هرگز بدو رخ مخلط و  
 نشده است گفت ای گفت ابوذر خسته شد و وصیت  
 خود بر رقی علی کرد پس بعضی از آن مردمان که  
 بعید از او بودند با وی گفتند که اگر  
 وصیت بر تو میکردی وصیت تو به نجاشی آورد  
 ابوذر گفت والله که تحقیق وصیت کرده ام با امیر <sup>المؤمنین</sup>  
 که امیر المؤمنین بخوانست والله که وی آن نهاد  
 که بسوی وی میل می کنید و اگر مقاومت شما می  
 کردی تحقیق ابواب فیض شما بسته شدی و ما  
 بهایم و بودیم شما ختید مردمان و در زمین  
 معاویه بن ثعلبه گفت که گفت ای ابوذر ما البته  
 تحقیق میدانیم که دوست برین صحابه پیش رسول اکرم

که بر نزد بود و ستر است ابوذر گفت جل یعنی بی  
 گفتم و ستر صحابه بسوی تو کیست گفت آن  
 شیخ مضطرب و متهم بود که حق ویرا از وی بظلم است  
 یعنی امیر المؤمنین علی و کفایه الطالب را ابوذر  
 غفاری مرویست که رسول فرمود مرد علی الحوض  
 رایه علی امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین فاقوه  
 اخذ به فیض وجهه و وجوه اصحابه چون  
 اسب ایشان سفید را غر گویند و دست و پا  
 سفید را محجل گویند پس رقی علی امام هر که باشد  
 ایشان و دست و پای آنکس در روز قیامت منور  
 بود بنور و منور یعنی زایه و علم رقی علی که امیر <sup>المؤمنین</sup>  
 باب حوض کوثر بسوی مزاید پس من بر میخیزد  
 وی میگیرد و الحال سخت سفید کرد در وی  
 و روی اصحاب و پیروان وی والله اعلم و در کتاب



از ابن عباس مروست که رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود هذا علی بن ابی طالب محمد من محمد و محمد من محمد  
و هو منی بمنزله هرون من موسی غیر ان لا بی بعدی و  
قال یا ام سلمه سمعی و اشهدی هذا علی امیر المؤمنین  
و سید المسلمین و عیبه علی و ابی الذر الذی و فی منه  
اخی فی الدان و خذ فی فی الآخرة و معی فی  
السنه الا علی یعنی من نضی جای علم من است عجب  
جای سر را گویند و علی ان در منست که هر چه ابد  
بجز از ان در اید و برادر منست در دیو یار و دو  
مزد را خرت و با منست در کوهان علی جیست  
کوهان شتر است و از ساریدن شتر بلند تر است  
و ترجمه اول این حدیث از ما فقهه معلوم است  
و در مناقب خطیب خوارزم از ان مالک مرویست  
که رسول فرمود که یا ان اسکنت و صوفی و قمار فضلی

دکعبین ثم قال یا ان اول من یدخل علیک من هذا  
الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و فایده از تخریجین  
و حاکم الوصیین قال قلت لله عزه اجعله رجلاً  
من الاضداد و کنت ذنباً علی فقال من هذا یا ان  
فقلت علی فقام مستبشراً فاعسده ثم جعل یمسح  
عرق وجهه و یمسح عرق وجهه علی وجهه فقال علی ان  
الله لعن ذیابک صنعت شیئاً ما صنعت فی  
قبل قال و ما یمنعنی و انت تؤدی عثم و تمنعهم  
صوفی و تبرأ لهم ما اخلعوا فیهم من بعدی یعوذ  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای ان برای  
اب و ضد در کوزه بریز و چون وضو کرد برخواست  
و در رکعت نماز گذارد و بعد از ان فرمود که ای  
ان اول کسی که بر تو ازین در بگذرد امیر المؤمنین و  
سید المسلمین و اما مرویست از عیبه بن جراح



وصبر است و چون انزال مالک از مرد انصار  
 بود گفت من دعا کردم و گفتم یا خدا یا ای مرد که  
 پیغمبر و صف کرد از مرد انصار کن انزال مالک گفت  
 که چون مرتضی علی آمد آمدن او را از پیغمبر پوشید  
 داشتم پس حضرت فرمود کیست آن که برد است  
 ای انزال گفت که علیست حضرت رسالت سبش  
 و مرده بافته برخواست و با امیر المؤمنین معاویه کرد  
 در اعوشه گرفت و بعد از آن در اسناد و عرف  
 روی خود را مسح میکرد پس مرتضی علی گفت کدای رسول  
 الله تو را آورد بدیدم که کاری کردی که از ایشان ازین  
 نکردی حضرت فرمود که مرا ازیر کرد از جباران صدای  
 و حال آنکه تو احکام دیر بر ازین دادی کنی و او ازین  
 بامت من می شنوایی و از بهر ایشان بیان میکنی  
 انفع را که بعد از من در آن اختلاف کشد و حفظ

ابو نعیم از حدیث را در حلیه الاولیا آورده و در آن  
 وی چنین است که در حلیه علی بن ابی طالب و وجهه بوجه  
 و عرف و وجهه علی بوجه حضرت رسالت عرف رو  
 خود بر روی خود مسح میفرمود و عرف روی علی را  
 هم بر روی خود مسح کرد و هم حدیث حافظین  
 مرد و مرد خطاب مناقب آورده است و در ابی  
 وی چنین است که کان رسول الله فی بیت ام حنیبه  
 بنت ابی سفیان ثم قال ام حنیبه اعترلیا فانا  
 علی حاجه ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء ثم قال  
 ان اول من يدخل من هذا الباب مسلم المؤمنین و  
 سید العرب و خیر الوصیین و اول الناس بالنسبه  
 قال ثم فخلت اقول اللهم اجعله رجلا من الانصاء  
 قال فدخل علی فبايعه حتى جلی الی جنب رسول الله  
 فحصل رسول الله مسح وجهه بید من مسح بها وجه علی



۲۳۰  
 ابی طالب فقال علی و ما ذلک رسول الله قال انزلت بلیغ  
 رسالتی من بعدی و تودی عنی و یسمع الناس صوتی  
 و یعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول الله  
 در خانه امر حبیبه دختر ابوسفیان بود فرمود که  
 ای امر حبیبه کاره گیر از من که ما بر سر حاجتی و در  
 کاری هستیم بعد از آن اب وضو خواست و بنک  
 وضو ساخت و فرمود بدرستی که اول کسی که از من  
 در میگذرد اهل المؤمنین و سید العرب و بهترین  
 اوصیاست و اولترین مردمان بشرف کردن  
 در مردمان انسانی من مالک میگوید که من در استاد  
 بدعا و کفتم ای بار خدای این کس را که بغیر میفرماید  
 از من و ایضا رکن انشالله که بدک علی در آمد <sup>وقت</sup>  
 تا که بر پهلوی رسول الله نشست پس آنحضرت استاد  
 و روی خود بدست خود میمالید و بعد از آن بهما <sup>بدرست</sup>

روی علی بن ابی طالب را میمالید علی بن ابی طالب است  
 ای رسول الله دست بر روی ما لیدن جید <sup>الخصر</sup>  
 فرمود بدرستی که تو بعد از من رسالت مرا باین  
 میرسانی و احکام من مرا از من ادا میکنی و او از  
 مرا بر دمان میفشوای و مردمان را از کتاب الله  
 آنحضرت میآوردی و همین حدیث در مناقب  
 خطیب خوارزمی بر روایت دیگر آمده است و آن  
 روایت چنین است قال انی بینا انا عند رسول الله  
 اذ قال رسول الله الان یدخل سید المسلمین و امیر  
 المؤمنین و خیر الوصیین و اول الناس بالنسب  
 اذ طلع علی ابی طالب فقال رسول الله اللهم  
 وال اللهم وال قال یخیر بین یدی رسول الله <sup>جنت</sup>  
 رسول الله یخیر العرق من حیثه و وجهه و یمسح العرق  
 من وجهه علی و یمسح بوجهه فقال علی یا رسول الله



ترا بی غی قال اما ترضی ان تكون مني منزلة هرون من  
 موسى الا ان لا يبق بعدی استاخی و وزیر و خیرین  
 اخلف بعدی بقضی دینی و بخرم و عدی و تبیین لهم  
 ما اختلفوا فیهم من بعدی و قلم من الاول القلم  
 ما لم یقبلوا و یجاهد هم علی النابیل كما جاهدتم علی  
 النبیذیل یعنی انزال ک گفت من نزد رسول بودم  
 که حضرت فرمود از دم میگذرد سید المومنین  
 المؤمنین و بهترین اوصیا و اولی ترین مردمان  
 بانبیا که کاه علی بن ابیطالب در آمد پس آنحضرت  
 برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال الله و وال الله و  
 ای نار خدای دوستی کن با او انزال ک گفت که  
 من رضی علی نشست پیش رسول الله پس آنحضرت داد  
 ایشان را و عرف از ایشان و روی خود مسح کرد و  
 مسح میکرد بان روی علی و با زعفران از روی امیر المؤمنین

مسح می کرد بان خود را پس علی گفت یا رسول الله و در  
 آمد است چیزی در شان من آنحضرت فرمود اما  
 ترضی ان ترضی نیستی که باشی مرا چنانکه هارون  
 بود از موسی نوباد رسی و وزیر رسی و بهترین کنی  
 میگذارد بعد از خود و میگذاری و امر مرا و حکما  
 می آوری و عدل مرا و بیان میکنی برای صحابه و امت  
 من آنچه اختلاف کنند در ان بعد از من و می آید  
 ایشان را از ما و بل قرآن جنانچه بر جسد کرد مرا  
 ایشان در تقرب قرآن و حافظین مرد و به در کما  
 ترکند که گفت و

فجاء رسول الله و

عز محمدی نصر

نوذینی ۲ اخی فاته

انزل المجدلین یومئذ



بقصد علی الصراط فیدخل اولیائنا الجنة وندخل القدر  
 النار یعنی در آمدن رضی بخانه مصطفی و عایشه  
 نزدیک حضرت بود و نشست میان رسول و عایشه  
 پیر عایشه گفت بود ترا مجلس و جای نشستی بهتر از آن  
 من پس حضرت رسالت برداشت عایشه در دست  
 و فرموده گونا که در دست بداد زین سخن و مرعجان  
 مراد بخش برادر من که بد رستی که اوست امیر المؤمنین  
 و ستید المسلمین و قاید عز مجملین یعنی پیشوای آنان  
 که روی در دست و پای ایشان سعید و نونانی است  
 در روز قیامت بر صراط نشسته اند اما همان  
 خود بجهنمی گذار  
 خطبا خوار زمره  
 روا بر کند که در سر  
 من التماس الی سید

رقی ع و جعل فقال یا محمد قلت لیبك وسعدك قال  
 قد بلوت خلقی فایتم رأیت طوع لك قتل قلت رقی  
 علینا قال صدقت یا محمد وهل اتخذت لنفسك خليفة  
 نوبی عنك و یعلم عبادی من کما بی بالایهلون قال  
 قلت اخبرنی فان خیر لك خیر فی قال قد اخترت لك  
 علیاً فانخذ لنفسك خليفة و وصیاً و خلفاً علی  
 حلی و هو امیر المؤمنین حقا لیرثک احد قبله و لیت  
 لاحد بعدن یا محمد علی رایة الهدی و امام الزمان  
 و هو الکلمة التي الزمتها المقیمین من احبه فقد اخبر  
 و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلك یا محمد فقال  
 السبی قلت رقی قد بشرته فقال یا عبد الله و فی  
 قبضه ازینما قبی بد نوبی لیرظمنی شیئا و ان ثم  
 لم وعدی فانه مولای قال فقلت اللهم احمل ظلمه  
 و اجعل رجعة الایمان به قال فقد فعلت ذلك یا



محمد غیر از شخصه بی من الی الامام احمد بن محمد  
 قال قلت زفاخی وصاحبی قال قد سبق فی علی انه  
 مسئلی ولو لعل لی یعرف حقی ولا اولیائی ولا  
 رسلی یعنی قول رسول درین حدیث که قلت زفا  
 بشره اشارت باحدیث حافظ ابو نعیم و حلیه  
 الاولیاء از ابو زرعه روایت کرده است که رسول الله  
 از الله عهد الی عهد فی علی الی اخره و در باب  
 جهنم که گذشت میفرماید که چون شب عراج را  
 با سمان بردند بعد از آن از سمان بسدر المستور  
 رسانیدند ایستاده و در پیش رو در کار خود غرق  
 پس آنحضرت فرمود با من کدای محمد گفتیم لبیک و  
 فرمود بخیر کرده خلق مرا پس کدام یک را مطیع تر  
 بدیدی رسول الله گفت گفت علی را مطیع تر دیدم  
 گفت راست گفتی ای محمد هیچ فاکر منم بر خود خلیفه

وقایم مقامی که احکام دین را از نوادا کند و علم  
 بندگان من کند از کتاب من آنچه میباید در رسول  
 گوید که گفتیم تو اختیار کن برای من که اختیار تو اختیار  
 منست فرمود که علی را اختیار کرده ام پس او را خلیفه  
 و وصی خود بیکر علم و حلم خود بوی بخشید ام و او  
 امیر مؤمنان بحقیقت در مقام نبی منقبت راهیج  
 کس را پیش از وی نیست این منقبت راهیج که بعد از  
 وی ای محمد علی را به هدایت است و اما را انکر کلام  
 مذکور و این کلام است که لازم کرده ام بر مقتضای هر که  
 و برادوست داشت پس بدرستی که مراد دوست داشته  
 و هر که و برادوست داشته است بدرستی که مرادش  
 داشته است و بر این خبر بشارت ده ای محمد پس  
 بیخبر گفت که گفتیم ای برادر کار من و بر بشارت  
 داده ام و او گفت من من خدا را و در قبضه قدرت



او اگر معافیت می کند بگناهان من هیچ ظلم نکرده باشد  
 و اگر تمام می کند برای من آنچه مرا وعده داده است  
 او یاری دهند و خداوند کار نیست حضرت رستا  
 گفت که گفتیم ای بار خدای دل او را جلاده و بوی کرد  
 را بها او کردن حق تعالی فرمود بدستی که اینچنان کرد  
 ای محمد اما انت که من او را چیزی از اینها نشان بخش  
 کرده ام که مخصوص نکرده ام این هم که را از اولیا  
 خود پیغمبر گفت که گفتیم ای پروردگار علی برادر و یار  
 منست حق تعالی فرمود که در علم سابق یافت است  
 این که پسند او را نشان کرده غده است و اگر نه علی بود  
 ساخته شدی نه کرده من و نه اولیا و دوستان  
 پیغمبران من **باب هشتم** در ثبوت  
 افضلیت مرتضی علیه السلام بنص اخوه و انشاء الخطب  
 خطباء خوارزمی در مناقب خود و امام احمد حنبل

در مسند آورده اند و این جمیع روایه هر دو است  
 از حضرت مرتضی که آن رسول الله اخي من المسلمين  
 ثم قال يا علي انت اخي وانت مني بمنزلة هرون من  
 موسى غير انه لا نبي بعدي اما علمت يا علي ان انا  
 من يدعي بي يوم القيمة يدعي بي قال فاقم علي بين  
 العرش في ظله فاكنس حلة حضرة من حلال الخب  
 زه يدعي بالنبيين بعضهم علي اثر بعض من يقولون  
 سناطين عن أمير العرش و يكون حلالا من حلال  
 الجنة الا و اني اخيك يا علي انت اول الامم  
 بحاسبون يوم القيمة ثم ات اول من يدعي بك  
 لغرابك مني و منزلتك عندي و يدفع اليك لواءي  
 وهو لواء الحمد فيسير بين السماطين ادم و جميع الخلق  
 يستظلون بظل لوائي يوم القيمة و طول سيرة  
 الف سنة سنا من ايقوت حرام قضيت به صاء



رحه دره خضراء اوله ثلث ذوايب من نوردوا  
 في المشرق ودهانه في المغرب والثالثه وسط  
 الدنيا مكتوب عليه ثلاثه اسطر الاول بسم الله  
 الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والثالثه لا اله الا  
 محمد رسول الله طول كل سطر مسيره الف سنه قال  
 وسر بلواني والحسن عزمي بك والحسين عزمي بك  
 حتى تعقبت بين وبين ابراهيم ثم كسى حلة خضراء  
 من الجنة فزيناه من ثياب الجنة ثم انعم الاله  
 ابونا ابراهيم ونعم الاخ اخوك على البشر اعلينك  
 اذا كذبت ونعم عي اذا دعيت ونجى اذا حيت  
 يعني بدرستي كرسول الله ميان سلمان موانا  
 و برادر كيري فرمود وكنت اى على نور ادرمى  
 بنسبت همجور ها رو في سنت بموسى اما ابراهيم  
 كه هيج بغير بعد از من نيت ابا نداستى اى على كذا

كسى كه خواند شود روز قيامت خواند شود  
 بر اى اى بسم از دست راست عز و رساله اوى  
 و در من خطه سبز از خطاى بهشت در پوشند بعد  
 ان بغيران بعضى را از بعضى و كسى در پى خواند  
 شوند و در وصف از دست راست عرش بر اى اشد  
 و در ايش از خطا سبز از خطاى جنت در پوشند  
 اكاه باش كه من اخبار تو ميكنم اى على كدامت من  
 روز قيامت و ليجمع انهم احاسب شود بعد  
 ان توفى و لكى كه خواند شود بخت قرابه توبه  
 لستيت من و منزلت تو تريك من و لوى را نليم  
 تو كنند و ان لوى خداست بر تو ميان دو  
 سركنى و ادم و جميع خلق روز قيامت در ر  
 سايه لوى را باشند و طول ان مسافه هزار سال  
 بود سنان او يا قوت اخر جوب و فضايض كن



او در اخضر باشد و او را سه ذوایب یعنی سه کوه  
 از نور بود يك ذواله در مشرق و يك ذواله در  
 مغرب و سوم در میان آسمان بود بر آن لواسه  
 نوشته سطر اول بسم الله الرحمن الرحيم و سطر  
 دوم الحمد لله رب العالمين و سطر سوم لا اله الا  
 الله محمد رسول الله باشد طول هر سطر مسافت هزار  
 سال و عرض او هزار سال بود فرمود که لوای مرا برداشته  
 میروی و حسن از طرف راست و قو و حسن از  
 طرف چپ توانگاه که میان من و ابرهیم می ایستی  
 بعد از آن در توحله سبزه از جنت در پیش آمد و  
 منادی از زیر عرش ندا کند که خوشا پدری که پدر  
 تو است ابرهیم و خوشا برادر که برادر تو است علی  
 بشارت باد ترا ای علی که کسوه بای هرگاه که کسوه  
 با بر و خواند شوی هرگاه که من خواند شوم و زنده

شوی هرگاه که من زنده شوم و در وسیله المتحدین  
 و کفایت الطالبین از جابر بن عبد الله انصاری مرقد  
 که رسول فرمود لما خرج بی الى السماء فخرجت الحجب  
 ما دانی مناد من وراء الحجب بغیر الا بایک ابرهیم  
 و نعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب فاستوص به  
 خیرا یعنی چون بودند مراد با هم و بر و آمد مراد  
 جابها ندا کرد منادی از زیر عرش ابرهیم را و گفت خوشا  
 پدری که پدر تو است ابرهیم و خوشا برادر که برادر  
 تو است علی بن ابی طالب بر وصیت کن او را به  
 نیکویی و روایت کفایت ایست که اذ کان يومئذ  
 نودیت من بطنان العرش بغیر الا بایک ابرهیم  
 خلیل الرحمن و نعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب  
 حضرت رسالت می فرماید هرگاه که روز قیامت  
 بودند اید از درون عرش که نعم الا بایک ابرهیم



و ترجمان گذشت است و در مناقب خطیب خوارزم  
 و مناقب ابوعباس علی بن ابی طالب و وسیله المتعبدین از  
 جابر روایت کرد رسول فرمود مکتوب علی باب الجنة  
 محمد رسول الله علی بن ابی طالب اب خورسول الله قبل ان  
 یخلق السموات والارض بالحق عام یعنی نوشت است  
 بر درخت که محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب  
 برادر رسول است پیش از آنکه او زید شود اسمها نه  
 زمینها بدو هزار سال و در ویز وسیله الجنین است  
 که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله  
 علی خورسول الله قبل ان یخلق السموات والارض  
 الف الف سنة و در ویز ابن معاذ که مکتوب  
 علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات والارض  
 بالحق عام محمد رسول الله علی اخوه یعنی نوشت است  
 بر درخت پیش از آنکه زید بن الله تعالی اسمها و زمین را

بدو هزار سال که محمد رسول الله و علی برادر است و  
 همین حدیث در مناقب خطیب آمد بر وایتی دیگر که  
 رأیت مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله  
 علی اخوه یعنی دیدم نوشته بود بر درخت که لا اله الا الله  
 محمد رسول الله است و علی برادر رسول است و در  
 از این سبب روایت کرد آن رسول الله صلی الله علیه  
 و آله اخیه بر الصفا یعنی رسول الله و علی و عمر و ابوبکر  
 قاضی بن ابوبکر و عمر و قال علی انت اخی یعنی پدری  
 که رسول صلی الله علیه و آله برادر گری فرمود میا صحاب  
 باقی ماند رسول الله و علی و ابوبکر و عمر پس مواخاة  
 میان امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر امیر المؤمنین را گفت  
 برادر منی و در مسند از ابن عباس روایت کرد که الله  
 اخیه بر القاس و ترك علیا حتی یفرغهم لایری له احدا  
 فقال یا رسول الله اجتیر الناس و تركت فی المن



ترا ترک کن تا ترا ترک کنم یعنی انت اخی و انا اخو کفان  
 ذا کرنا احد فضل انا عبد الله و اخو رسول الله لا بد  
 عنها بعد له الا کتاب یعنی بدستی که رسول الله بنا  
 مردمان برادر گیری فرمود و علی را ترک نمود تا انگاه  
 که آخر مردمان ماند و برای خود هیچ برادر نمیدید پس  
 گفت یا رسول الله میان مردمان مواخاه فرمودی  
 و مرا ترک کردی یا حضرت فرمود ای که می پنداری که  
 ترا ترک کرده باشم ترک کرده ام لای برای خود که تو برادر  
 و برادر من و اگر کسی از فضل و کمال خود گوید تو بگو  
 من قطب زمان و عبد الله و برادر رسول و عوی  
 منبت بجز تو که نکند مگر کتاب و دروغ گوی بود  
 و لفظ بعد که در حدیث بمعنی غیر است چنانکه  
 در باب ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر علیه السلام است  
 که فرمود انا عبد الله و اخو رسول و انا الصدیق اکبر

لایقوها بعدی الا کتاب مفر یعنی بخوبی کلاما  
 الصدیق اکبر را غیر من هیچکس مکران کند دروغ گوی  
 باشد و در مسند و سابق داود و صحیح ابان عمر و  
 که رسول فرمود در روز مواخاه با مرتضی علی که انت  
 اخی فی الدنيا و الآخرة و در مسند ابی عباس  
 مرویست که رسول فرمود خیر اخوانی علی یعنی بهترین  
 برادران من علیست و در مسند احمد بن حنبل  
 مرویست که اخی رسول الله بین المهاجرین و الانصار  
 کان یوالی بنی النجیل و نظیره ثم اخذ عبد الله بن النبی  
 فقال هذا اخی قال حذیفه فوسول الله سیدا المرسلین  
 و اما المرفیع و رسول رب العالمین الذی لیس  
 له شیهة و لا نظیر و علی اخوه یعنی مواخاه و برادر  
 گیری فرمود رسول میان مهاجر و انصار و میان  
 مرد و نظیره و مانند او برادر گیری میفرمود بعد از آن



دست علی بن ابیطالب گرفت و فرمود که این برادر  
 منست حذیفه در آخر این روایت گفت که رسول الله  
 سید المرسلین است و اما من متعین و رسول الله  
 انکار او را هیچ ماست و شبیه و نظیر نیست و علی برادر  
**باب نهم** در ثوبیا فضیلت برقی میهن  
 بودن وی با قرار و حق با وی و بستر زهای پوت  
 صحابه که در سجده بود بخیزد خانه وی و این بر دو  
 فصل است **فصل** اول در مناقب خطیب خوار  
 از عایشه مرویست که رسول الله صلی الله علیه  
 فرمود که الحق مع علی بن ابی طالب و معه حیث ما دار یعنی حق  
 همراه علیست مگر در با او هر چه کرد بد و از آن جمله  
 مرویست که رسول الله فرمود از علی با مع الحق و الحق  
 معه لزوم و لا حتی برد علی الخوض یعنی بدرستی که علی  
 همراه خواست و حق همراه او هرگز نیکو نداند از هر که

تا باب کوثر میزنند و از ابوی ثوبیا بخاری مرویست  
 که با عمار را بر فرمود که بگفتن الفقه الباعیه و انت  
 مع الحق و الحق معک یا عمار ادا ذات علیا سلك  
 و ادیا و سلك الناس و ادیا غیر فاسلك مع علی و  
 دع الناس ان یلین بدلیک فی رأی و لیس یخرجک من  
 الهدی یا عمار ان لم یقتل سبعا اعان به علیا علی  
 عدوه فذلک الله تعالی یومر العقیمة و شاکم من نار  
 یعنی اگر ترا گروهی باغی بتعدی میکنند و سالانکه  
 تو همراه حق و حق همراه تو باشد ای عمار هرگاه بینی  
 علی را که براه رفت و مردمان را همی غیر او رفتند  
 پس تو همراه علی برو و مردمان را بکار بدرستی که علی  
 هرگز ترا بجایه هلاک نفرستد و هرگز ترا از راه هلاک  
 برون نیانداید عمار بدرستی که هر که شمشیر کردن میکند  
 و خناب کند که بران شمشیر علی را بر دشمن اعانت کند



حق تعالی روز قیامت در کرم تا کس کردن سیدی از  
 در افکند و هر که بخلاف این که اعانه دشمن کند  
 روز قیامت کرد سیدی از آنکه در کرم و افکند  
 از عایشه مرویست که رسول الحق مع علی و علی مع الحق  
 و لرین تر فاحتی بردا علی الحوض و از ابو موسی اشعری  
 مرویست که رسول با علی فرمود که با علی انت مع الحق  
 و الحق بعدی معک یعنی تو با حق و حق با تو است  
 بعد ازین و از انس سلمه مرویست که رسول فرمود که  
 علی مع القرآن و القرآن مع لا یفترقان حتی یرفا  
 علی الحوض و بروایتی دیگر علی مع القرآن و القرآن مع  
 علی و لرین تر فاحتی بردا علی الحوض **یوم القيمة**  
 و در دین مستند از برادر بن عازب و ابن عباس و زید  
 از قمر و بیست که گفت کان لفر من اصحاب رسول الله  
 ابواب شاره فی المسجد فقال یومئذ یسعد و اهده الابرار

الابواب علی منکم فی ذلك اناس قال فتا رسول الله  
 محمد الله و انتم علیه فاما بعد فانی امرت بسعد هده  
 الابواب غیر باب علی فقال فیه قال کم فوالله ماسده  
 شدنا و لا تخش و لکن امرت بشیء فاستعنه یعنی جسد  
 نغز از اصحاب در مسجد درهای خانه باز کرد مذ حضرت  
 رسالت بکروز فرمود برا و رسیدن درهای را بغیر خله  
 ایلم المؤمنین علی پس مردمان در آن باب سخن و غیبتی  
 گفتند را وی گوید حضرت رسول الله بنای برخواست  
 و حمد و ثنای حق گفت و بعد از آن فرمود اما بعد  
 بدرستی که من سید این ابواب بغیر باب علی امر کرده  
 بر گویند و غیبت کنند از شما در باب سخن گفتن  
 الله که من هیچ چیزی نیستم و یکشادم و لیکن بامری  
 ما مور شدیم و شما بعد از آن کردید و در منافقین این عالم  
 از حدیث بن ثابت مرویست که گفت خرج رسول الله الی



المسجد فقال لا اله الا الله اوحى الى نبيه موسى ان بنى سجدا  
 طاهرا لا يسلكه الا موسى وهرون وابناء هرون وان  
 الله اوحى الى ابنه سجدا طاهرا لا يسلكه الا انا و  
 وابناء علي يعني رسول الله سوى مسجد هرون امدو  
 فرمود بدرستی که الله تعالی به غیر خود موسی علیه السلام  
 وحی کرد که برای ما مسجدی طاهر و پاک بنا کن که در  
 آن مسجد سواکی نشود مگر موسی وهرون و پسران هر  
 بدرستی که خدای تعالی بمن وحی کرد که مسجد و پاک  
 بنا کنم در آنجا که نشود مگر من و علی و پسران علی و  
 در مسجد از این عمر مر و نیست که ما می گفتیم که خیر  
 الناس و بهترین مردمان ابو بکر است و بعد از آن  
 عمر بدرستی که ابن ابوطالب سه خصلت و منقبت  
 داده شد که اگر یکی از آن سه خصلت مرا باشد حق  
 تر من از عثمان سرخ بگو آنکه رسول الله را جنت خنر

خود کرد آید و برای وی فرزندان آورد و مرا که  
 ابواب مسجد را بست مگر ابی علی با سوره که روز  
 خیر را بیز را که علم است بوی داد و رواه ایست عن  
 ابن عمر و کما نقول خیر الناس ابو بکر عمر و لغدا و ابی  
 ابوطالب ثلث خصال لان کون فی واحد منهم  
 الی من خیر النعم رفیع رسول الله بنو و ولدت له و  
 سدا ابواب الانبا و اعطاء الراية يوم خیر و در  
 مسجد از نافع علامه ابن عمر مر و نیست که گفت پریم  
 که کسیت خیر الناس و بهترین مردمان بعد از رسول  
 ابن عمر گفت مناد رسا در توار کجا و این سؤال از کجا  
 بعد از آن استغفار کرد و گفت بهترین ایشان بعد  
 از او ابی بکر است که ویرا حلال می شود آنچه رسول را  
 حلال بود و حرام می شود آنچه رسول را حرام می شود  
 نافع گوید گفتیم که کسیت انکر ابن عمر گفت که عدلیت که



رسول ابواب مسجد را بست و باب علی را گذاشت و باو  
 گفت که ترا در این مسجد رواست هر چه مرا رواست  
 بر تو واجب و سندیست در روی هر چه بر من واجب  
 و سندیست تو وارث و وصی من و امر من را میکنی  
 و وعده های مرا بجا می آوری و بر سینه کشته می شوی  
 و روایت اینست عن نافع مولى بن عمر قال قلت لابن  
 عمر من غیر الناس بعد رسول الله قال ما انت و ما ذاك  
 لا املك ان استغفر الله و قال خير هم بعد من  
 يحل له ما يحل له و علي بن ابي حمزة علفيت ما هو قلت  
 قال علي بن ابي طالب و ترك باب علي و قال لك  
 في هذا المسجد مالي و عليك فيه مالي و انت وارثي  
 و وصي بعضه دینی و غیر عدای و قتل علی است و  
 در صفت ابی بر سر و نیز آمدن است که سبب نزول این  
 آیه که و الشجر اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما عوى به

ان بود که رسول الله چون بست ابواب اصحاب را و  
 گذاشت باب ابو تراب را شخصی گفت که پیغمبر صلی  
 علیه و آله در تربیت و رفع منزلت این غم خود تفصیح میکند  
 این نازل شد که رسول هر چه میگوید و می است جنا که  
 در باب دهم گفتاید و در مسند از امام حنبل  
 مرویست از حدیثی که بر اسید غفاری که چون صحابه  
 بدین آمدند بشب در مسجدی بودند بنا بر آنکه خانه  
 داشتند پیغمبر ایشان را می کرد و فرمود که در مسجد  
 مخفیید مبادا که محکم شوید و در مسجد بود زنی  
 بر اصحاب کرد آ کرد مسجد خانه بنا کردند و در آن  
 در روز مسجد باز کردند بعد از آن بر روزی چند  
 معاذ بن جبل را بسوی صحابه فرستاد اولاً ابو بکر را  
 خواند و گفت رسول الله میفرماید ترا که از مسجد  
 شوی و در خود را بر آوری ابو بکر گفت سمعنا و طاعة



و در خود را بر آورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن  
 عمر فرستاد و همی را میگردان لعین گفت سمعا و طاعة  
 و یکد رجبه جواه کرد تا در مسجد بنظر او بکشد بعد از آن  
 سوی عثمان فرستاد و رفقه دختر رسول الله در جناب  
 آن بود عثمان نیز سمعا و طاعة گفت و در خود بر آورد  
 و بسوی حمزه بر عبد المطلب فرستاد سمعا و طاعة  
 گفت و در بر آورد و مرتضی علی درین امر متزدد بود و  
 نمیدانست که از جمله مقیماست یا از دیگران حمزه  
 رسالت خانه از خانه ها خود بنام مرتضی علی بنا کرد  
 بود و چون نزد آنحضرت دید گفت اسکر ظاهر <sup>مظهر</sup>  
 یعنی در مسجد بنی ارمیا را پاک و پاک کرده شد پس منافقان  
 این سخن را به حمزه رسانیدند حمزه در غضب شد و به  
 نزد رسول آمد و گفت ای محمد ما را بیرون میکنی و کوه  
 بنی عبد المطلب را با زمینگیری آنحضرت فرمود اگر <sup>فرما</sup>

مراد بودی هیچکس بخیر از شما جانمادی و الله که بسجده  
 بر مرتضی علی علیه السلام نداده است سمعا و طاعة و  
 نوای حمزه از خدا و رسول چیزی عظیم داری مژده باد  
 ترا و چون آنحضرت بهر کس مژده دادی شهید شد  
 پس حمزه در غزاه احد شهید شد و مردی چند آنحضرت  
 این سقیقت نفی و حکایت عمر را بر مرتضی بسیار دیدند  
 و در غضب شدند و فضل وی بر ایشان و سایر  
 صحابه ظاهر شد و چون این حکایت بحضرت رسید  
 برخواست و خطابه کرد و فرمود بد رستی که مردی چند  
 در غضب و کینه می شوند <sup>بجای</sup> آنکه من <sup>عند</sup> خدا را بسجده  
 جای دادم و الله که ایشان بیرون نکردم و از اجای  
 ندادم و بد رستی که حق عزوجل سوی موسی و برادر  
 وی وحی کرد که برای قوم خود در مصر خانه های چند  
 قرا گیرند و خانه های خود قبله گاه کنند و ثمار قایم



داريد وبوسى امر كرد كه در انجيدار امر كنيد و مبارك  
 كنند و بكنزند بجز هرون و فرزندان او بدستى كه  
 على بنسب من بمنزله هرون است بدست بر موى  
 از اهل و اقرباى من است و برادر من و همكاران  
 كه در مسجد من نزديك زن شود مگر على رضى و فرزندان  
 او بر هر كس اخوش بايد اين طرف رود و بدست مبارك  
 خود بطرف شام كه كافرستان است اشارت فرمود  
 و روايت اينست عن حذيفة بن اسيد الغفاري قال لما  
 افتد اجحاب رسول الله المدينة ولم يكن له سوت فكانوا  
 يبيتون في المسجد فقال لهم النبي لا يبيتوا في المسجد  
 فحملوا نيران القوم يوقونها وجعلوا ابوابها الى  
 المسجد وان النبي بعث اليهم معاذ بن جبل فنادى اليكم  
 فقال ان رسول الله يامر ان يخرج من المسجد وبقية  
 بابك فقال سمعا وطاعة فسد بابا وخرج من المسجد

فرارسل الى عثمان رسول الله يامر ان يستد بابك  
 واذن في المسجد وخرج منه فقال سمعا وطاعة لله  
 ورسوله غير ان غلب الى الله تعالى في حوجه في  
 المسجد فامامه ما قاله فرارسل الى عثمان و  
 عنده رقيه فقال سمعا وطاعة فسد بابا وخرج من  
 المسجد فرارسل الى حمزة فسد بابا واما سمعا وطاعة  
 لله عز وجل ورسوله وعلى ذلك متردد لا يدرك  
 هو يمين يعقوب او يمين يخرج وكان النبي قد بناه في  
 المسجد بيتا من اسانه فقال له النبي اسكن طاهرا  
 مظهرا فبلغ حمزة قول النبي لعلي فقال يا محمد يخرجنا  
 ونمسك عثمان بن عبد المطلب فقال له بنو الله  
 لو كان الما جعلت دو كبر من احد والله ما اعطاه  
 اياه الا الله وانك لعلي خير من الله ورسوله ابشر  
 فبشر النبي ففضل يوما احد شهيدا وتمر ذلك رجلا



علی علی فوجدها و انفسهم و تبین فضله علیهم علی  
 غیرهم من اصحاب رسول الله فبلغ ذلك النبي فقام  
 خطيبا فقال لا ترجعوا لمجدهم في انفسهم في انفسهم  
 عليا في المجده والله ما اخرجهم ولا اسكنه الله  
 عز وجل او حتى اتي موسى واخيه ان يقولوا كما يصبر  
 بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واتموا الصلوة واسر  
 موسى ان لا تكلم بهذين ولا تكلم في الامور من  
 وهو اخي دون اهله ولا يحل سجدي لاحد منكم فيه  
 النساء الا علي و ذرية من شاء منها و اوصي  
 بيد محمدا لم يوشيد بمائدته در بخار است  
 که رسول فرموده باشد که بر او برده در بخار است  
 بغیر در این مکر **فصل دهم** در ثبوت فضیلت  
 مرتضی علیه الخیر و الثنا بصرایات واحادیث که در  
 شان ایشان نازل شده است و وارد در مناقب

ابن مردويه از امیر المؤمنین مرویست که گفت تزل  
 القرآن اربعاً ربع فسا و ربع فی غیرنا و ربع سیر و  
 امثال و ربع فلیض و احکام و لنا کرام القرآن  
 یعنی قرآن یکجا بخشنه نازل شد یک ربع در نعمت و غیر  
 ماست و یک ربع در مذمت و منفعت و ثمن ماست  
 و یک ربع سیرها و قصص و اسالت و یک ربع قرآن  
 و احکام شریعت است از او امر و نواهی و مآلات  
 آیات کریمه و شریفه که در قرآنست و از این عین  
 مرویست که گفت ما فی القرآن اربعاً لا و علی لها  
 وقایدها یعنی نیست در قرآن هیچ ایه مکره الا که  
 علی سر از و پیشوایان نیست و عن ابن عباس ما  
 تزلت یا ایها الذین آمنوا الا و علی امیرها گفت  
 نازل نشد این خطاب یا ایها الذین آمنوا الا که  
 علی امیران امیر بود یعنی امیر اصحابان خطاب بود



وعن ابن عباس ما ذكر الله في القرآن يا أيها الذين  
 آمنوا اتقوا الله واسمعوا لأميرها ولقد أمرنا بالانقياد  
 له يعني يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله تعالى وقرآن أمير خطاب يا أيها  
 الذين آمنوا اتقوا الله على سران أمير واميران أمير يعني  
 سر و امير انما كبر ايمان مخاطبان و بدرستی که ما  
 شد بر ما استغفار کردن برای او و عن ابن عباس ما  
 ذكر الله في القرآن يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله  
 واسمعوا لأميرها ولقد أمرنا الله أصحاب محمد في أي القرآن  
 وما ذكر على الأئمة يعني بدرستی که خطاب کرد الله  
 تعالى باصحاب محمد در بعض آیات قرآن و باید کرد  
 علی الاخی و نیکی و از حدیث ائمه ان مرویست که  
 كنت ما ذكر الله في القرآن يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله  
 لعلي لئلا و لئلا يعني و قرآن خطاب يا أيها  
 الذين آمنوا لئلا مالا على نائب و لئلا و قرآن

خطاب بود و از جهاد مرویست که گفت لعلي  
 ذلك لا يسبقكم الى الاسلام يعني علي ما بقدر  
 هست که امیر و پیشوای و سر خطاب يا أيها الذين  
 آمنوا باشد بجهت بر جمع مؤمنان در اسلام  
 کرده و از ابن عباس مرویست که ما تزل في احد  
 من كتاب الله ما تزل في علي يعني فرو نیامد در  
 شان هیچکس از کتاب الله بجز فرو آمدن در شان  
 علی و این روایات هم از کتاب مناقب ابن مرد  
 مرویست قوله تعالى ائمتنا و لئكم الله و رسوله و الذين  
 آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتُونَ الزكاة  
 و هم زالكون يعني متصرف در ثمانیت مکه و حنا  
 و رسول و ائمه و مؤمنان که اقامه صلوة می کنند و زکوة  
 میدهند در حالت رکوع اهل تفسیر اجماع کرده  
 که از امیر در شان ابو الحسن علیه السلام است و



بچند بود که سایل در مسجد رسول الله سوال کرد و  
 استعطا نمود و هیچکس بوی چیزی ندادان سایل  
 دست بر آسمان برداشت و گفت ای بار خدای کواه  
 باش که من در مسجد رسول الله استعطا کردم و هیچکس  
 چیزی نداد و در حین ابوالحسن نزد یک رسول  
 در نماز رکوع رسید که بجانب سایل انگشت خصر  
 اشارت فرمود سایل مدوا و اکثرین از خضر <sup>الحسن</sup>  
 بیرون آورد فی الحال چیریل مدوا و انما و لکن الله  
 بر حضرت رسالت خواند و حشان بر ثابت انصاری  
 که شاعر رسول بود در برابر گفت ایما  
 حسن نعمدک نفسی و ممحی و کل بطی الهدی و  
 سارع اذهب مدحی و المحض صانع و المادح  
 و جنب لاله مصانع فانت الذی اعطیت اذکت  
 ذاکما فذکرک بغفور المقوم باحرارکم فارتد فیک

الله خیر ولاه و بینهما فی محکات الشراعی قوله  
 افس کان مؤمنا کرکان فاسقا لا یستؤمن الابه  
 یعنی حق تعالی بر سبیل انکار میفرماید ایانکر که  
 مؤمن بود همچون انکر است که فاسق بود و برابر نخواهد  
 بود سبب رسول ابن ابراهان بود که ولید بن عقبه که  
 برادر مادری عثمان بود با مرتضی سازعت کرد و گفت  
 اسکت فانک صبی وانا والله البسط منک لسانا  
 واحد سنانا یعنی خوش باش که تو کودکی و من و  
 لسان و سنان از تو فصیح تر و بزرگتر بر مرتضی علی  
 باوی گفت که اسکت فانک فاسق و حق تعالی تصدیق  
 مرتضی علی این ایه فرستاد و ابن ولید در روز فتح  
 از خوف شمشیر مسلم از شد و چون عثمان بخلاف  
 نشست او را والی کوفه کرد پس بشرط خمر مشغول  
 شد بکوفه در مستی نماز صبح چهار رکعت گذارد و



بعد از سلام روی بنامون کرد و گفت اگر خواهد چند  
 رکعت دیگر بخواند و در وقت دیگر مست بوده در  
 خواب می کرد و منور او ظاهر شد و از کوفه معر فوس  
 شد و در ریه که جانب غربی بغداد است مردی  
 از ثنابت در قصه گفت: انزل الله والکتاب غیر  
 فی علی والولید قرانا فبوالولید من ذالک فقاه  
 وعلی سبوایماننا لیس من کان مؤمنا عرف الله  
 کمن کان فاسقا حوانا سوف یحیی الولید حوانا  
 وعلی لاشک یحیی حاننا فعلی یلعی لذی العرش عا  
 وولید یلعی هنالك هو اننا قولی تعالی وبقیها اذن  
 واعیه یعنی در میان او و قصه میکند کلمه حق و  
 تحقیق را کوثری که شتر او و قصه گفته باشد این مرده  
 و واحدی و یعلیه و غیر ایشان از علای تعبیر <sup>اند</sup> را و  
 بر پایه برین اسلمی که رسول فرمود یا علی ان الله امر

ان ادینک ولا اقصینک واز اعطاک وان معی علی الله  
 ان معی فقلت یعنی بدستی که الله تعالی فرموده است  
 بمن که ترا نزدیک دارم و در کنارم و تعلیم و تفقه  
 تو کنم و بر حق تعالی ثابت و حق است که تو فهم کنی  
 و دریایی و چون رسول الله با مرتضی علی این سخن فرمود  
 وبقیها اذن واعیه نازل شد و از کجول مرویت  
 که چون اید و بقیها اذن واعیه فرود آمد حضرت  
 رسالت از خواند و روی مرتضی کرد و فرمودانی  
 سالت الله ان یجعلها اذنک یعنی بدستی که در  
 خواست کرد ما از حضرت حق کما بر اذن واعیه  
 کوثر کرده ام و بر و ابی فرموده اسملت ربی فقلت  
 اللهم اجعلها اذن علی یعنی درخواست کرده ام  
 از پروردگار خود و گفتیم ای بار خدای ای کوثر <sup>اند</sup>  
 کوثر علی کن و مرتضی علی بعد از آن میفرمود که از نبی



هر چه پیش بود در ضمیر می کردم و باید می گفتم و فراموش  
 نمی کردم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نجاکم  
 الرسول فقتلوا وایترید می بخوار صدقه الایه  
 یعنی ای آنان که ایمان بخدا و رسول او داده اید هرگاه  
 مساجاه حضرت رسالت کنید باید که در پیش رار  
 و مساجاه خود صدقه مقدم دارید و ثعلبی و واحد  
 و غیر ایشان از علماء تفسیر آورده اند که احتیال کار  
 مساجاه مصطفی کردن چنانکه فقرا و اهل صفا را  
 مجال مجالست آنحضرت نمایند و از کثرت مساجاه  
 و استطالت جلوس ایشان اثر ملالت و کراهتند  
 حبیب حضرت ظاهر شد و این فرمود آمد که پیش از  
 مساجاه صدقه باید داد پس هر چه اهل عصر و آنجا  
 صفا بودند هیچ وجه تصدیق نداشتند و هر چه  
 احتیال صفا بخل پیش گرفته شد و محبت جیفه و مادی

مساجاه

دینوی بر حضرت نبوی رحیم دادند تا بعد روزی  
 چند از این بیوچ و فقره نازل شد اشفقتم ان  
 تقدوا این بدی بخوکم صدقه الایه یعنی ای شما  
 ترسیدید از آنکه در پیش راز و مساجاه پیغمبر با صدقه  
 مقدم دارید و ثعلبی از مرقی علی روایت کند که گفت  
 چون ای یا ایها الذین آمنوا اذا نجاکم الرسول  
 فرود آمد حضرت رسول را خواند و فرمود مازی  
 تر و دنیا لاجه اینها دمیکی اینها که یکدیگر با صدقه  
 دهید من گفتم که طافان ندارند فرمود پس چند  
 گفتم چه باجوی آنحضرت فرمود بسیار و ثعلبی کردی  
 و روایت کرد که قال علی است کتاب الله لا ما عمل به احد  
 ثعلبی و لایعمل به احد بعدی و هی المانجا فانه  
 لما نزلت کان فی بنا معسبد را هم و گستاخا  
 الرسول تصدقت حتی هست فلیحت بقوله اشفقتم



۲۲  
 اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ خُوفِكُمْ صَدَقَةً يَعْنِي مَقْضِي عَلَي  
 كَفْت بدستی که در کتاب خدا ایست که پیش ازین  
 هیچکس بان عمل نکند و آن آیه مناجات است بنا بر آنکه  
 چون آیه فرود آمد مرا یک دنیا روز بود از ابدی حمد  
 فرو ختم و هرگاه که قصد مناجاة رسول کرد می زبان  
 در اهرم بصدق نمود می تا آنکه در اهرم تمام شد  
 و منسوخ گشت حکم آیه مناجاة بدینا بر که ما شفعم  
 اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ خُوفِكُمْ صَدَقَاتٍ قَوْلُهُ الَّذِينَ  
 يَنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ  
 اُجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ  
 یعنی آنان که صرف میکنند اموال خود را شب و روز  
 پنهان و آشکارا جزایشان نبرد و در کار ایشان است  
 و نه خوف برایشان نظاری می شود و نه غم می گرفته  
 و در رمضان قیامین مرد و بدینا بر عباس مرویست که گفت

۲۳  
 ترتیبی علی کانت عندا ربعة در اهرم بصدق بنا  
 یعنی این آیه فرود آمد در شان علی جبر تر بیک اهرم  
 درهم و بران بصدق کرد و بحدیث حسینی از ابن عباس  
 روایت کند که کانت عند علی اربعة دراهم لایملا غیرها  
 بصدق و در هر سه لیل و در هر سه روز و در هر سه روز  
 علانیه قزلت یعنی تر بیک علی چهار درهم بود و  
 بغیران نداشت بر بصدق کرد بیک درهم در شب  
 و بیک درهم در روز و بیک درهم پنهان و بیک درهم  
 آشکارا از آن بخت از آیه نازل شد و سبب نزول  
 از آیه را در بخشردی در کثاف و واحدی در اسباب  
 نزول آورده قوله تعالی وَمَنْ السَّائِسُ مِنْ اِثْمِهِ  
 نَفْسًا ابغَاء مرضا شاه الایه یعنی مردمان کسیست  
 که می فروشد جان خود را در راه حق برای طلب  
 رضای حق از آیه فرود آمد در شان خفید در تقی



بر فراش حضرت مصطفی در شب هجرت و این اثر در  
 که جامعت میان کشف و کثافت آورده کلام  
 در حق علی نازل شد و این نشان بود که حضرت نبوة  
 مهاجرت نمود و مرتضی را بر فراش خود خوابانید تا هکاه  
 که صبح شود و وار مرد مرده رساند و جای مصطفی  
 بر کف ابرو نشیند مانند جگر که وضو دید قرین در  
 ان شب عهد کرده بودند که حضرت راستند کنند  
 پس حضرت حق جبرئیل و میکائیل علیهما السلام  
 که میان شما مواخاة کرده و عمر یکی دیگری را زکوة  
 پس کدام از شما ایشا رجوة برادر خود میکند  
 از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اختیار رجوة  
 کردند حضرت حق عز وجل با ایشان وحی کرد که چرا  
 مثل علی نبودید چه میان او و محمد مواخاة نموده  
 انچه بر فراش وی خفتید و جان خود فدای راه وی

کرد و بحیوة و زندگی خود و را ایشا نمود فرود آید  
 هر دوی علی و او را از دشمن محافظت کند پس هر  
 فرود آمدند و محافظت او کردند جبرئیل نزدیک سرو  
 و میکائیل نزدیک پای او و جبرئیل میگفت حج  
 باین اوطالب کیست مانند و مثل تو و حق تعالی  
 بفعل تو باشد که مباهات کرد و لفظ این را بلیست  
 که فقال عز وجل جبرئیل و میکائیل اذ خبت بینكما  
 وجعلت امر احدكما اطول من الآخر فاینكما یؤثر اخر  
 فاختار کل منهما الحیوة فاحی الله عز وجل الیهما  
 الا کنتما مثل علی اخیست چندین و پن محمد فبات علی  
 فاشد یغنیه بنفسه و یؤثره فی بالحیوة اعیان  
 فاحفظاه من عدوه متراکب الیه فحفظاه جبرئیل عند  
 رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول حج  
 باین اوطالب من شلتک و قد یا هی الله به الملائكة



تَعَالَى يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ  
 لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ  
 الْأَيُّهَا يَعْنِي أَنْكَ بِغَيْرِ رِسَالَةٍ مُضَاهِيَةٍ عَلَى مَرْدَمَانِ بِرِسَالَةٍ  
 انجمنی بوی نواز پروردگار تو فرستاده شد و اگر این  
 کار کنی بر همانا که رسالت و پناههای پروردگار  
 خود رسانیدی باشی این مردمان بجای آن که حق تعالی  
 ترا از کند و بداندیشی مردمان معصوم و محفوظ  
 میدارد و حافظ ابو نعیم در حلیه اولیا و تعلیقه  
 تفسیر خود از برای بنابر روایت کنند که گفت  
 ثلاث فی عذر خمر خطب رسول الله تفرقا لمرکت  
 من مولا همدان علی مولا همدان علی مولا همدان علی  
 اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی این  
 اید در موضع خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر  
 کرد و بعد از آن فرمود که هر که من مولی و خداوند

او بایم پس این علی مولی و خداوند او باشد و عمر  
 بیخ یعنی مرده باد ترا ای علی که امر و مولی و خداوند  
 هر مؤمن و مؤمنه شدی و این مرد و پیرد رسالت این  
 عبد الله بن مسعود می آورد که گفت که آنکه آنرا علی  
 رسول الله یا ایها الرسول بلیغ ما انزل الیک من  
 ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلیغ  
 رسالت الله والله یعصمک من الناس ثلاث فی بیان الای  
 یعنی ما میخواهند بر این اید در عهد رسول الله  
 طور که ان علیا مولی المؤمنین یعنی ای رسول بلیغ  
 کن و برسان انجمنی مثل شد بوی نواز پروردگار  
 تو این که علی خداوند مؤمنانست و اگر این کار کنی  
 پس هیچ تبلیغ رسالات پروردگار نکرده باشی و  
 الله یعصمک من الناس یعنی این بجای آورد که حق  
 ترا معصوم و محفوظ میدارد از مردمان بداندیش



این امر نازل شده رسا ز ولایت مرتضی علیه السلام  
 و ابن مرد ویر از عبدالله بن عباس و زید بن علی  
 هر دو روایت کرده که لما امر الله رسوله ان  
 يقوم بعلي فيقول له ما قال فقال رسول الله يا  
 ان قومي حديث عهد بجاهلية ثم مضى حتى فلما  
 اقبل راجيا ترل بعد برغم و انزل الله عليا ايها الرسول  
 بلغ ما انزل اليك الاية فاخذ بعضه على شتر  
 خرج الى الناس فقال ايها الناس اني انا انت اولي  
 بكم من انفسكم فوالوا بي يا رسول الله قال من  
 كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و  
 عاد من عاداه و اعن من اعانه و اخذل من خذله  
 و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من  
 ابغضه قال ابن عباس فوجيت والله في رقاب  
 القوم المؤمنين يعني چون الله تعالى رسول خود را

امر کرده تا بفضل و تعریف علی قیام نماید و در باره  
 گویند آنچه حق تعالی فرموده است پس آنحضرت گفت  
 یا رب بدرستی که قوم من با جور جاهلیت و تب و  
 حدیث العهد اند و این امر و فرمان را برتوانید  
 و بعد از آن گذشت از آن ترل و بطوف حج رفت  
 و جوز رجعت نمود و در موضع غدیر خم میا  
 مکه و مدینه است تروله فرمود حضرت الله تعالی  
 ای ایبرایروی فرو فرستاده که یا ایها الرسول  
 بلغ ما انزل اليك من ربك الاية پس آنحضرت  
 باز وی علی گرفت و سوی مردمان بیرون آمد و  
 ای مردمان ایانستم من اولی متصرف در نفس شما  
 گفتند بل یا رسول الله فرمود ای بار خدای هر که  
 من مولی و خداوند او باشم پس من مولا و خداوند  
 علیست بار خدا باد وستی کن با هر که دوستی کرد



با او دشمنی کنزاهر که دشمنی کرد با او و اعانت و یاد  
 ده از که اعانت او کرد و باری مد از که باری او  
 نداد و حضرت ده او را که حضرت او کرد ابن عباس  
 گفت که بنابرین فرمود والله که ولایت مرفقی واجب  
 و مضرشده در کردن قوم یعنی صحابه و حسان بن  
 ثابت در از روز این شعر گفت **شعر** بنا دهم بقر  
 بعد بنهم بنجر و اسمع بالرسول منادیا يقول من  
 مولکم و بنیکم فقلوا و لم یبد و اهلنا ان العامنا  
 اهلک و سولانا و انت و لیتنا و لم یزمنای الولایة  
 عاصیا فقل لم یفر علی فاتی رضینک من عیدم  
 اما ما و هادیا و در مناسبت بن مرد و تبارا بنی  
 عبیدی و ریت که گفت کت اری رای الحوارج  
 لا اری لی غیره حتی جلست الی سعید الجذری فضعه  
 یقول من الناس بمنزلة معلوا باریع و ترکوا واحدة فقلنا

له رجل یا ابا سعید ما هذه الاربعة التي جعلوا بها  
 قال الصلوة والزکوة والحج والصوم شهر رمضان  
 قال فما الواحدة التي تركوها قال ولایت علی ابن عباس  
 قال وانها مفترضة معتم قال نعم قال فقد كفر انما  
 قال فما ذنبی عنی رای واجتهاد من جون رای و  
 اجتهاد جوارح و تکفیر و عظیمه و مرفقی و غیر  
 ان هیچ رای نبود نا انگاه که پهلوی ابو سعید جند  
 نشستم شنیدم راوی که میگفت مردمان به  
 پنج فرض ما مورشدند بخمار فرض عمل کردند و کی  
 را ترک کردند پس کردی با او گفت که ای ابو سعید  
 کدام است این چهار که بان عمل کرده اند ابو سعید  
 گفت صلو و زکوة و حج و صوم شهر رمضان  
 گفت پس کدام است آن کی که از ترک کرده اند ابو سعید  
 گفت ولایت علی بن عباس طالع است انرا که گفت که



ولایت و باری خا در فرض معروض را حسب ابو سعید  
 گفت بی آنکه گفت پس بد رستی که مردمان کافرند  
 باشند که حق ولایت بر نفسی بجای نیاورده اند ابو سعید  
 گفت مرا چه کلاه باشد قوله تعالی الیوم اکملت لکم  
 دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام  
 دینا الایه یعنی اهل امروز کامل گردایند برای شما  
 دین شما را و ایام کردم بر شما نعمت خود را و راضی  
 شدم برای شما که اسلام و طاعت خدا و رسول  
 در عاده شما بود و حافظ ابو نعیم این مرد ویر در  
 مناقب ابی ابی سعید جذری روایت کند که گفت  
 نزلت فی غدیر خم لما اخذ النبی صلی الله علیه و آله  
 بید علی علیه السلام و رفعها فنزلت فقال النبی صلی  
 علیه و آله اکبر علی اکمال الذیر و انعام النعمه و رضی  
 الرب برسالتی و الولاية لعلی ابی طالب این ابی در

روز غدیر خم فرمود آمد در آن جن که حضرت پی  
 دست علی گرفت و برداشت پس حضرت بی صلی  
 علیه و آله در حین نزول این آیه نیکو کرد و گفت الله  
 اکبر کمال دین و انعام نعمت و رضای پروردگار  
 برسالت من و ولایت علی ابی طالب قوله تعالی  
 یوقون بالتذیر و یخافون یوما کان شره  
 و یطعمون الطعام علی حبه مسکرا و یسیر  
 و اسیر لایه یعنی به نذر و فامیکنند و میسیرند  
 از روزی که شر او منشر و پراگند و طعمه اطعمه  
 میکنند با وجود شدت حاجت بان تا نزد دست  
 حضرت رحمن بمسکین و اسیر و اخطب خطبا  
 خوار زمره و مناقب خود و تعلیمی و واحدی جمع  
 اهل تفسیر آورده اند که امام حسین و اسامه حسن  
 خسته شدند پس حضرت رسالت و جمیع صحابه



و عامه عرب بعینادت ایشان آمدند و با مرتضی علی  
علیه السلام گفتند که یا ابا الحسن اگر من در قم میگردم  
جهت صحت ما این بسیار مناسب میبود ابو الحسن  
گفت اگر فرزندان من صحت یابند سه روز بشکر حق روزه  
دارم و فاطمه زهرا علیها السلام گفت اگر فرزندان من  
صحت یابند شکر حق را سه روز روزه دارم و فاطمه  
گفت که ایشان گفت که اگر خداوندان من صحت یابند  
سه روز روزه دارم پس ما این صحت و عافیت یافتند  
و در خانه آل محمد از طعام کم و کسوف بود و نه کثیر پس  
حضرت مرتضی بخانه شمع و شمع بری رفت و از سه  
صاع جو بقر صخرید و بر و این گویند که مفدا ری  
پیشتر سندان حضرت فاطمه را عمل کرد و اجرت آنرا  
سه صاع جو کرم و شبنم و جو را بخانه آورد و صوف  
خال بمطامع از نمود فاطمه را قبول کرد و اطاعت فرمود

و درخواست و یک صاع را ارد کرد و پنج نان بخت کرد  
را قرصی و چون حضرت مرتضی با حضرت مصطفی  
نماز مغرب گذارد و بمنزله خود آمدن در منزل او  
بنهادند یک مسکین بردار و از داد و گفت السلام  
علیکم یا اهل بیت محمد من میگوید امر از مساکین  
مسلمانان من خوردنی دهید حق تعالی شما را بر  
مواید جنة خورده و دهاء حضرت مرتضی و آل  
عبا این پنج قرص را با و دادند و باب افطار کردند  
دو روز صاع دو قرص را ارد کرد و پنج قرص بخت  
و چون مرتضی از مسجد بازگشت و طعام منزه آوردند  
تیمی از داد و گفت السلام علیکم یا اهل محمد تیمی  
از فرزندان مهاجرین پدر من در روز یوم النقیبه  
شهادت شد طعام من دهید که حق تعالی شما را بر  
مواید جنة طعام دهاء پس این پنج قرص را بر تیم دادند



سوم روز صاع سؤم را ارد کرده پنج قوس بان بخت  
 و بعد مغرب پیش آنحضرت آورد که اسیری او انداخته  
 و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ما را برده  
 و اسیر مسکند و طعام نمیدهند خود بی دهید  
 بمن که اسیر محمدیم این پنج قوس را ایشانرا و گردند و به  
 اسب افطار کردند و چون روز چهارم بنذر خود وفا  
 کرده بودند حضرت مرتضی امام حسن را بدست کشید  
 و امام حسین را بدست جیب گرفت و بجانب حضرت  
 رسالت متوجه شد و امامین از خستگی تمام شده  
 و سر روز طعام بخورده بودند همچون کبوتران و  
 اضطراب می نمودند حضرت بنی حوز ایشانرا ندیدند و  
 یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالت است ابو الحسن صوره  
 سال باز نمود و همه برخاستند و بجانب حضرت فاطمه  
 آمدند حضرت فاطمه عبادت رب را از باب متوجه بود

بر جریشل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد ما الله  
 و اهل بیتك و در آشنای تنه سور همل آن را بر  
 حضرت مصطفی ثاخر خواند قوله تعالى ادع ابناءنا  
 و ابناکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم  
 بعد پنج مکه جو را سلام منشر شد از هر طرف مردمان  
 بدیدن رسول می آمدند ابو حارثه که اسقف بود  
 نصاری بود همراه و عاقبت عبد المسیح و جمعی از  
 نصاری می آمدند پس پیاده مدینه نزد بیک نصاری  
 شدند و با هم دیگر تراغ و جدال کردند و با نصاری  
 گفتند شما نیستید بر چیزی که حقیقت دارد و  
 نصاری میگوید می گفتند حضرت حق تعالی این  
 امر فرمود که قالت اليهود لیست النصاری علی  
 شیء و قالت النصاری لیست اليهود علی شیء و هم  
 یقولون الکتاب لا یرد و چون رسول نماز عصر کرد



اسقف با اصحاب خود بیتر الحضریت آمدند و گفتند  
که یا محمد چه میگوی در حق سید ما تسبیح است حضرت  
فرمود که از عبد الله است که اصطفا و انخار یافته است  
اسقف گفت که هیچ پدر دارد فرمود که از کجاست بود  
تا او را پدر باشد اسقف گفت چه میگوی که او  
عبد الله و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ عبدی را  
بر پدر نمی دانی حضرت حق تعالی این را به فرود آورد  
که آن مثل عیسی عبد الله کشتل او مخلوقه منزه است  
و قال له که فکیون الحق من ربك فلا ینک من المیزین  
فمن جاءک من بعد ما جاءک من العلم فقل  
عنا لو ان دع انبائنا و انبائکم و انبائنا و کتبائکم  
وانشائنا و انشائکم ثم یقل فبعل لقنه الله علی  
الکاذبین یعنی پدرستی که مثل و داستان عیسی علیه السلام  
خدا مانند مثل و داستان آدمست که او خلق کرد

ارضا

ارضا که و بر کلمه کن موجود گردانید گفتار حق از  
حضرت پروردگار تو است ای محمد پس سبأ الله  
از اهل شک و مجادله بنا برین فرمود که هر که بخت کرد  
با تو در کار عیسی بعد از آنکه رسید بتواند عارضین  
پس بگوید ای محمد بخت گیران که بیایند تا هر یک از  
ما مثلاً بخیریم و حاضر سازیم فرزندان و زنان و ائمه  
یعنی امثال خود و بعد از آن مباهله کنیم یعنی گو  
مسلت خدای برد روغ کو یان از ما و شما و بنیم  
و فتح با و سکون ما لغاست پس حضرت رسالت  
این ابر برضا و توفیق کرد و ایشان را بمباهله خواندند  
پس اسقف و اصحاب با جمع شدند و مشاورت  
کردند و اتفاق نمودند با حضرت نبوة که فردا  
مباهله کنیم و چون بخلوة رفتند اسقف با اصحاب  
خود گفت اگر محمد فردا با اهل و اصحاب و اولاد خود



می آید از مباهله او حدیث نمایند و اگر با احباب و کثره  
 می آید مباهله کند که او بر چیزی نخواهد بود و چون  
 با مداد شد حضرت رسالت دست حضرت و لا  
 گرفت و اما من در پیش و سیدة النساء العالمین  
 در رقنای انحضرت و در کثافت گفت که پیغمبر اما  
 حسن و اما حسین را بدست راست گرفت و با  
 زهره در رقنای انحضرت و مرتضی در رقنای فاطمه  
 زهرا بعد بی رفتند و حضرت با ایشان میگفت  
 هرگاه که من دعا کنم شما این گوید پس اسقیا بآلک  
 خود گفت ای گروه نصاری بدرستی که من کافی با  
 می بینم که اگر الله تعالی خواستی بدعای ایشان گویم  
 از مکان خود نایل کردی پس مباهله نکردند و مصاحبه  
 نمودند که هر سال او هزار حله و سی درع بحضرت  
 رسانند و بر دین خود باشند قوله تعالی اجعلنکم

سقایه الحاج و عماره المنجد الحرام کن آمن بالله و  
 اليوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستؤن عند الله  
 والله لا یندی القوم الظالمین و احدی در سبایه  
 تر و لا آورده که علی و عباس و طلحه بن شیبه انفق  
 کرده مد طلحه گفت که من صاحب خانه که بهار و منافع  
 او بدست منست و اختیار گفت که من صاحب  
 سقایه ام یعنی آب دادن بحاجیان تعلقی بر او از  
 مرتضی علی گفت نمیدانید چه میگوید بدرستی  
 که من پیش از مردمان نماز کرده ام و منم صاحب  
 جهاد پس حضرت حق تعالی این را به فرود آورد و اعلم  
 سقایه الحاج و عماره المنجد الحرام کن آمن بالله و  
 اليوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستؤن عند الله  
 یعنی اگر خداوند آب دادن بحاجیان و عمارت کردن  
 مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و آخرت آورده



در راه خدا جهاد کرده باشند این صفات نزدیک  
 خدا را برینست و بعد از آن حضرت حق جهاد را در بیان  
 فرمود اذین اسوا و هاجر و جاهدوا فی  
 سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه هستند  
 و اولئك هم الفائزون یکیشتم بکم برجه مندر  
 و جنات لهم فيها انعم مقيم خالدین فی الدنیا و الاخره  
 عنده اجر عظیم یعنی آنان که ایمان آوردند و جهاد  
 کردند در راه خدا و نفای با موال و انفس خود دادند  
 ایشان اعظم است از دیگران نزدیک رحمت و انعم  
 ایشانند فایض و رسنگار مرده و بشارت ایشان  
 و هدیه پرورده کار ایشان بر حق از حضرت خود  
 و برضوان و خشنودی جنات و لذاتی که ایشان  
 را در آن نغمه مقیم است و حال آنکه در این جهاد  
 همیشه باشند بدرستی که نزدیک حق تعالی جری

و جهاد

عظیم

عظیم و مزدی بزرگ حاصل است و واحدی بعد از  
 ابراهیم از انبیا است که گفت فصدق الله علی فی دعوا و شهد  
 له بالایمان و المهاجرة و الجهاد و الزکوة و رفع قدره بنا  
 ازل فیہ و اعلاه و کذلک من المراتب التي لا یبلغها سوا یمینی  
 الله تعالی علیه را در دعوی خود تصدیق کرد و برای او  
 ایمان و مهاجرت و جهاد و کواهی داد و او را تزکیه نمود و  
 بستود و قدر و منزلت او را بسبب الحجه در شان او  
 فرود آورد و رفوع و بلند کرد و او را ازین مراتب و درجه  
 بسیار است که هیچکس را نیاورد رسیدن قوله تعالی انما  
 للنا سرانما قال ومن ذریتی قال لا یسأل عهده  
 عهده الظالمین الله سبحانه بر ابرهم خطاب میکند  
 و بر سبیل اصطفا و امان میفرماید که بدرستی که  
 ترا ما را نام و سابق خلاصی خواهم کرد ای ابراهیم علیه السلام  
 از حضرت حق جل و علا است نمود که در تیره و فرزند



مرام چنین کرد آن حضرت حق فرمود که عهد و پیمان  
 من که خلافت و امامت است غیر بد بان فرزندان تو  
 کسب پرست باشند چیزی از عهد الله بن مسعود روایت  
 کند که حضرت رسالت در شان تو را این ایه فرمود  
 انما بالذخوة الامام لم یجد لکم قطعا فاختار فینا  
 واخذ علینا وصیای یعنی وصیت و مثلت ابرهیم که  
 بجهت ذریه کرد منتهی شده و با نای رسیده است که هر  
 پیش هر بیت پرست بجهت نکرده باشد پس بنابرین معنی  
 حق تعالی را بجهت بر سر خود کرد و علی را وصی خود کرد  
 قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع  
 الصادقین یعنی ای آنان که ایمان آورده اید  
 در راه خدا هر یک را باید و همراه راست گویان باشید  
 از مرد و پیر در صفت خود از ابن عباس روایت  
 کرده است که قال ابن عباس کونوا مع علی علیه السلام و

الخطب خطباء خواند مرد در صفت خود آورده که قال  
 ابن عباس کونوا مع علی و اصحابه قوله تعالی انما انت  
 منذر و لکل قوم هاد یعنی تو مجرم دهنده نیستی و  
 هر قومی را هادی و رهبری است محدث حبیبی و ابن  
 در صفت و پیر و مرد و فرزند و سر الاخبار از ابن عباس  
 روایت کنند و روایت حبیبی اینست لما نزلت هذه  
 الایة وضع رسول الله ین علی صدره فقال انا المنتد  
 و اوصایه المسک علی و قال انت الهادی یا علی  
 لهدی یرک المهندون من هدی یعنی چون ایه  
 نازل شد حضرت رسالت دست مبارک بر سینه  
 خود نهاد و فرمود که منذر و پیر دهنده من و بدست  
 خود سوی منکب و دوش علی ایما کرد و اشاره فرمود  
 تو پی هادی و رهبر من ای علی راه یافتگان بعد از من  
 بسبب تو راه یابند و روایت فرود و سر اینست که لما نزل



قوله تعالى انا انت منذر ولكل قوم هاد قال رسول الله  
 انا المنذر وعلى الهادي وبك يا علي يستند المبتد  
 يعني چون فرود آمدن پسر ابراهیم رسول الله فرمود من منذر  
 ویم کنند وعلیت هادی و بواسطه نوای علی هادی  
 یابند اهل هدایت و فساد و کلام مفید حضرت است  
 بواسطه طبر توراه یابند نه بواسطه غیر تو و در بابین  
 مرده و بدایت که قال رسول الله انا انت منذر و انا  
 بیک الی صدره و لكل قوم هاد و انا است بین الی  
 علی و قال بیک یهدی المبتدون بعدی یعنی چون  
 حضرت رسالت اتمانت منذر خواند و بدست اتمانت  
 بسینه خود فرمود لكل قوم هاد خواند و بدست خود  
 اشارت کرد و گفت راه یافتگان را بسیدان من بسید  
 توراه یابند و از رفاة در مسافتین مرد و بر بطریق  
 مستقده امدن است و همچنین است جمیع روایات از رسول الله

یعنی

علیه

علیه قوله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات  
 سيجعل لهم الرحمن ودا یعنی درستی که امان که اتمانت  
 آوردند و عمل صالح کردند و درود باشد که حضرت محمد  
 خلعت کذب برای ایشان و دی و محبتی خطیب خواند  
 در مسافتین عیناس روایت کند که گفت تزلت فی  
 علی بن ابی طالب جعل الله له ودا فی قلوب المؤمنین  
 یعنی این به درشان علی نازل شد الله تعالی برای  
 محبتی در دل مؤمنان ازین ابر مرد و بر در مسافت  
 خود از بر او عزایب آورده قال رسول الله لعلی بن  
 ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل له ودا فی قلوب المؤمنین  
 و تزلت یعنی چون حضرت مصطفی گفت بر نفسی که  
 ای علی بگوی ای بار خدای برای من محمدی و ایمانی و  
 مودتی و محبتی بده که خود بینا فرم از انجمن این



فرود آمد فوله فقال افرکان علی بنی من ربه و  
 شاهد منه الایه یعنی اما انکس که بر تنبیه و کواهی از  
 پروردگار خود باشد و حال انکه از بی و میرود شاهد  
 و کواهی که از نظر او بود نه همچون کسیست که نایابا  
 و احطاب خوازم و در مناسبتا ورده است که قال ابن  
 عباس هو علی بن عبد المطلبی و هو من ابر عتاسر گفت  
 که مراد از این شاهد و کواهی مرتضی علیست که کواهی را  
 از برای پیغمبر و از اهل بیت پیغمبر است و ابن مرد  
 در مناسبت خود از عتاسر بن عبد الله الاسدی روا  
 کند که گفت شنیدم علی را که میفرمود بر ابائی منبر  
 که ما من رجل من نخبه فماتل فیک انت فغضب  
 ثم قال ما انک لو لم تستلق علی رؤس القوم ما حاد  
 و یحک هل یقر سورة هود ثم قرع علی علیه السلام افرکان  
 علی بنی من ربه ویتلو شاهد منه رسول الله

من تری الایه من ربه ویتلو شاهد منه رسول الله

علی بنی و انما شاهد منه یعنی هیچ مردی از قریش نیست  
 الا که در شان او یک آیه و دوایه نازل شده است  
 پس یک مردی را نام که در پای منبر بوده مذکرت که  
 در شان توبه نازل شده است پس مرتضی در غضب  
 شد و گفت اگر نه انست که بر رؤس الملا از من سؤال  
 کردی من با تو سخن نمیکردم و جواب تو نمیدادم  
 هیچ سخن از سورة هود بعد از من مرتضی علی از آیه  
 خواند و گفت علی بنی رسول الله است و شاهد  
 من فوله فقالی و حقوهم انهم سؤلون یعنی در قیامت  
 این فرمان آید که و حقوهم حلایق را استاده کنید  
 انکه بد رستی که ایشان سؤال و پرسش خواهند  
 و ابن مردویه در مناسبتا از ابن روایت کند که انهم  
 سؤلون عز و لایه علی بن ابی طالب محدث حبلی  
 گفت که قالوا ابو سعید الخدری که صاحب رسوت



گفت که مسألت خلق از ولایت علی و شریعت در فرد  
 الاخبار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرد  
 که هر دو گفتند قال رسول الله صلى الله عليه و قوله  
 تعالى و مَن مَّنْهُمْ سَئِلُونَ يسألون عن الأقرار  
 بولایت علی بن ابی طالب یعنی که خلق ترسید میشوند  
 از اقرار کردن بولایت علی علیه السلام و در اول باب  
 آورده اند که جمیع انبیاء در شب معراج با حضرت مصطفی  
 گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بر خدا لا اله الا الله  
 و اقرار کردن بحدیث تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه  
 تعالى ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك  
 هم خير البرية و این مردویه و خطیب خوارزمی  
 در کتاب مناقب خود از زینب بنت جحش انصاری  
 که کاتب امیر المؤمنین بود روایت کتد که گفت شنیدم  
 امیر المؤمنین را میفرمود که رسول الله با من گفت در حق

که او را

که او را بر سینه خود تکیه و میزداده بود که ای امیر المؤمنین  
 اللهم صل على ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات  
 اولئك هم خير البرية انت و شيعتك و موعدي و موعدي  
 الحوض اذا احداث الامم للحساب تدعون الخ  
 یعنی ای علی بشیعی قول خدا را که فرمود که بدرستی  
 که ایمان را آوردند و عمل صالح کردند انکروه ایشانند  
 بهترین مخلوقات ان طایفه نبوی و شیعی و موعود  
 گاه من و شما حوض کوثر است هرگاه که همه آنها را  
 دادن بزانواد و امید خوانند میشوند و حال آنکه پیشانی  
 و چهار دست و پای شما سفید بود و نورانی باشد و  
 خوارزمی روایت دیگر آورده از خطیب خوارزمی  
 که او گفت که عند النبی صلى الله عليه و اله فاقبل علی بن  
 ابی طالب فقال رسول الله قد اناء لک الخی فی المقف الی  
 الکعبه فیهما یدین فقال والذي یقین بین ان هذا



وشیعه هم الفانزون یوم القیمه فرما اند و کم ایماناً  
 و او فکم بعهد الله و اقویکم بامر الله و اعدکم فی الآئمه  
 و اقمکم بالسویه و اعظمکم عند الله مره قال و تریت  
 هذه الایمان الذین اسوا و عملوا الصالحات و لیکن  
 هم خیر البریه قال و کان اصحاب محمد اذا اقبل علی قالوا  
 قد جاء خیر المریه یعنی نزدیک پیغمبر بود که امیر المؤمنین  
 آمد پس رسول الله فرمود که بدرستی که برادر من یسوی  
 شما آمد و بعد از آن الشفاعت بسوی کعبه کردی  
 کعبه را بدست خود دره و فرمود که بحق آنکه جان من در  
 اوست که این کبر و شیعه او ایستاد در ستکار در  
 روز قیامت بعد از آن فرمود بدرستی که نخستین  
 شماست در ایمان آوردن بخدا و بهترین شماست  
 در وفا کردن بعهد و پیمان بخدا و بهترین شماست  
 در قیامت نمودن بفرمان خدای عز و جل و عادلین

شماست در حق رعیت و نبوت و شماست در حقین کرد  
 براسنی و سویه و عظیم ترین شماست نزدیک حق تعالی  
 از روی افر و بی و مرتبه بار کوید و فرمود امده ان  
 الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه  
 و جابر گفت فرمود ندا صاحب محمده صلی الله علیه و آله  
 هرگاه که امیر المؤمنین آمدی گفتندی جاء خیر المریه  
 یعنی بهتر مخلوقات قوله تعالی ان المسفقین فی جنات  
 و غیره و مقتصد صدق عند ملک مکنته یعنی  
 بدرستی که مستقیان و پرهیزکاران در جنات و جوی  
 روانند در نشیمن صدق نزد یک پادشاه بسیار  
 قدرت خطیب خوارزمشاه بن مرد و به هر یک در  
 خود از اخبار و عیال الله انصاری روایت کند و در  
 خطیب نیست که قال رسول الله بعلی من احبک و  
 نواله اسکنه الله معنای ملا رسول الله ان المسفقین



وَجَنَاتٍ وَنَهْرًا لَا يَجْفَى سَوَاءٌ لَكُمْ بِرَأْسِ الْوَسْطِ كُنْتُمْ  
هَكَذَا تَرَادُ وَتَسْتَدِثُّ وَتَقُولُ لَا كَرْدَ حَقًّا لَمْ أَوْلا  
هَرَاهُ مَا دَرَمْتُمْ مَا أَرَادَ بَعْدَ زَانِ رَسُولِ الْإِن  
أَبْرَئِلَ وَكَوَدَ أَنْ الْمُتَّقِينَ وَجَنَاتٍ وَنَهْرٍ مُقْعَدٍ  
صِدْقٍ عِنْدَ مُلْكٍ مُشَدَّدٍ وَبِرَئِيلَ بْنِ مَرْوَمٍ  
أَيْبَتِ كَمَا عَزَّ رَسُولُ اللَّهِ فَتَذَكَّرَ أَحِبَّ الْجَنَّةَ  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَوْلَاهُ الْجَنَّةَ  
دَخُولُهَا عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ فَقَالَ أَبُو سَالِمٍ الْأَنْصَارِيُّ  
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرْتَنَا أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْرُومَةٌ عَلَى الْإِنْسَانِ حَتَّى  
تَدْخُلَهَا وَعَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَمَّا أَنْتَ فَتَالِ الْآيَةَ  
مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ لَوْ أَنَّ مِنْ نَوَافِرِ عَمُودٍ مِنْ الْجَنَّةِ  
مَكْتُوبٌ عَلَى ذَلِكَ النُّورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَضَرَبَ  
بِيَدِهِ عَلَى بَرْنِ فَالْبَقِيَّةُ قَالَ فَضَرَسَ رَسُولُ اللَّهِ بِذَلِكَ

عَلَيْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَرَّمَنَا وَشَرَّفَنَا بِكَ فَقَالَ  
الْبَشَرُ نَا عَلَى مَا مِنْ عَمِيدٍ مَحَلِّ مَوَدَّكَ الْآبَعْدُ اللَّهُ تَعَالَى  
مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَفَزَّ رَسُولُ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَاتٍ  
وَنَهْرٍ مُقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مُلْكٍ مُشَدَّدٍ بِعَيْنِ جَابِرٍ  
كُوَيْدِ كَرْدِ بَكِ رَسُولُ اللَّهِ بُوْدَ بِرِئِيلَ أَحِبَّ الْآيَةَ  
كَوَدَ نَحْضَرْتُ فَرَمُودَ بِرَسْتِي كَمَا وَلاَ أَهْلَ جَنَّةٍ أَزْ  
رَوَى دَخُولُ وَكَذَشْتَنَ بِجَنَّةٍ عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ  
بِرِئِيلَ بُوْدَ جَانَّةٍ انْصَارِي كُنْتُ يَا رَسُولُ اللَّهِ تَوْبًا خَيْرَ  
دَادِي كَجَنَّةٍ بِرِئِيلَ مَحْرُومَتِ نَا انْكَاهُ كَمَا تَوْبَ جَنَّةٍ كَرْدَ  
وَحَرَامُ اسْتِ بِرَجْمِ عَامِ نَا انْكَاهُ كَمَا اسْتِ تَوْبَ كَرْدَ الْجَنَّةِ  
كُنْتُ بِمَا بُوْدَ جَانَّةٍ نَدَا اسْتِ كَمَا بِرِئِيلَ الْوَيْسَتِ الْوَيْسَتِ  
وَعَمُودِي بِعَيْنِ سَوْفِي اسْتِ زَا فَوْتُ تَوَسُّعِ بَرَانِ  
كَوَدَ الْآيَةَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى  
صَاحِبِ الْوَيْسَتِ وَحَاصِلِ نَامِ وَبَشَوَايِ أَهْلِ قِيَامَتِ



ودر هنگام حضرت رسالت بدست خود سوزی علی بن  
ابیطالب اشارت کرد جابر گوید که رسول الله او را  
برای مصیبت نشاند کرد ایند پس بر تضرع گفت که سنان  
ان خدا را که ما را بواسطه تو مکر و مشرف گردانید پس  
انحضرت فرمود: ای امیر المؤمنین که بفارست تورا ای علی  
هیچ بند محبت تو متحقق نشود که الله تعالی او را هراما  
برانگیزد در روز قیامت بعد از ان رسول این را بخواند  
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَهُمْ فِيهَا مُقَدَّدُونَ عِنْدَ اللَّهِ  
مَقْدَرُهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَالشَّاقُونَ الشَّاقُونَ أَوَّلَئِكَ  
الْمُقَرَّبُونَ وَجَنَّتِ النَّعِيمُ خُطِيبُ حَازِمِ بْنِ مَرْثَدٍ  
وَابْنِ مَعَاذٍ فِي مَالِكِي هَرِيكٍ فِي مَنَاقِبِ خُذْ أَذَابَ عَتَبَةٍ  
روایت کرده اند وروایت خطیب است که قال سئلت  
رسول الله صلى الله عليه و آله عن قوله تَعَالَى الشَّاقُونَ  
الشَّاقُونَ أَلَا هَذَا قَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِي

وَشِيعَةُ السَّابِقُونَ أَلَا هَذِهِ الْمُقَرَّبُونَ مِنْ اللَّهِ بَكَرًا  
لهبوعی بن عباس گفت که رسول الله صلى الله عليه و آله را  
پرسیدند از معنی قول خدا تَعَالَى السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ  
انحضرت فرمود که جبرئیل بر گفت که ان علیست و  
او که سابقون و پیشرو است و پیش از او و پیش از خدا  
بجمله کرامتی که ایشانراست تر از خدا و روایت ابن مرقه  
اینست که قال ابن عباس یوسف بن یون سبق الی یسوع  
ابن عمران علیه السلام و مؤمن الیرا الی عیسی بن مریم علیه  
و علی بن ابیطالب سبق الی رسول الله صلى الله عليه و آله  
و روایت ابن معاذ را اینست قال ابن عباس سبق یوشع  
الی موسی و سبق الیرا الی عیسی و سبق علی بن ابیطالب  
الی محمد صلى الله عليه و آله و هو افضلهم یعنی ابر عتبات  
گفت که یوشع پیغمبر درویدن موسی سابق شد و یون  
ابطالب محمد سابق شد و علی افضل ان سابقان است



قوله تعالى ان الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط ان يكون  
 يعني بدستی که انا که ایمان بقیامت نمی آورند و صراط  
 مستقیم و راه راست بر کارند محدث حبیبی و ابن جریر  
 گفت که مراد ازین صراط محمد و آل محمد است و ابن جریر  
 از مفسرین علی روایت کرده که قال علی علیه السلام ان اکون عن  
 ولا یستأبرکوا و لا یزکونایت ما بر سایرین معنی صراط  
 عبارت از ولایت و محبة اهل بیت باشد قوله تعالى  
 کفر بالله ثم سداینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعز  
 بکوا محمد که حضرت حق و انکه که علم کتاب نزد بک است  
 بر است و کافی در کواه بودن میان من و شما محدث حبیبی  
 گفت قال محمد بن حنفیه هو علی بن اوطالب یعنی محمد  
 حنفیه گفت من عنده علم الکتاب علی بن اوطالب است  
 و تعلی در تفسیر خود از عبدالله بن سلام که جبر  
 داشتند بود و مسلمی انشد روایت کند که قال سلند

رسول الله عن قوله و من عنده علم الکتاب فقال انما  
 ذلك علی بن اوطالب یعنی عبدالله بن سلام گفت  
 رسول الله را رسیدم از معنی قوله خدای تعالی و من  
 علم الکتاب و گفتن که این کسی که علم کتاب نزد بک است  
 کیست انحضرت فرمود که انکه کیست یزید المؤمنین و  
 عجب اینست که عوی در معالنه نیز میگوید من عنده  
 علم الکتاب عبدالله سلام است و عبدالله بن جریر  
 میگوید که بخیر فرمود به کلمه صحیح که انما ذلك علی بن اوطالب  
 قوله تعالی و انما نزلنا ذالک علی بن اوطالب  
 و ما یطوق غیر الهوی ان هو الا وخی یوحی حق تعالی  
 سو کند بخورد بسناده زهر و میفرماید که بحق انشاده  
 که فرمودند که بار خداوند و صاحب شما صال و کرام  
 نشد و از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیست نطق و  
 الا وخی که بران او جاری میشود این معارضی مالکی ازین



عباس روایت کند که گفت کجا جلوسا بکند مع طایفه  
 شبان فریض و فیما رسول الله اذا نقص الخرفان علیه  
 الصلوة والسلام من انقص هذا الختم من له وهو <sup>صلی</sup>  
 من مهدی فقاموا ونظروا وقد نقص من له علی  
 فقاموا قد ضللت علی قریلت والنجاة اذ هو یعو  
 باطافه از جوانان و نیز نشسته بودیم در مکة رسول  
 صلی الله علیه و آله در میان ما بود که سناوه فرمود  
 پس حضرت رسالت فرمود که هر کس که این سناوه در  
 منزل او فناده باشد تا کن بعد از من و بعد منست  
 الجماعة برخواستند و نظر کردند بدین که در منزل <sup>من</sup> الله  
 افتاده بود پس گفتند بدرستی که تو بسبب محبت علی  
 امیر المؤمنین گمراه شده بختان از این نازل شد که در  
 الختم اذ هو یعو و در سناقه بن مرد و یا زحیر علی و  
 که گفت لما امر رسول الله بسد الابواب فی المسجد

علیهم قال حسدانی لا نظر فی حمزة بن عبد المطلب و هو  
 تحت قطیفة حمراء و عباءة تدرفان و یقول اخرجک  
 و ابابکر و عمر و عثمان و اسکت اخرجک فقال رجل  
 یومئذ ما لوالی رفع ابن حمزة فسلم رسول الله انه قد  
 علیهم فذاع الصلوة الجامع فضعوا المنبر فسمع  
 رسول الله خطبة کان المبلغ منها تحمیدا و توجیها  
 فلما فرغ قال یا ایها الناس ما انا سددتها و لا انا  
 فخرجتها و لا انا اخرجکم و لا انا اسکتها فمرقروا <sup>الختم</sup>  
 هو ی ما صل صاجکم و ما عزی و ما یفحق عن  
 الحوی ان هو الا و حق یوحی یعنی چون رسول الله امر  
 کرد بسد الابواب و بست درهای صحابه که در مسجد  
 بود از بعضی بر صحابه شاق نمود و دشوار آمد حرف  
 گوید بدرستی که من اکنون حمزه را در زیر قطیفة شرح  
 کویا می بینم و هر دو چشم و اشک می ریزد و خود



مخود میگوید که عم خود را و ابوبکر و عمر و عثمان را بیرون  
و عم زاده خود را در جای خود را مردادی پس کردی  
که در تعظیم و رفع مرتبت این عم خود هیچ نقص نمی کند  
رسول الله دانست که این معنی بر صحابه شاق آمد الصلوة  
جامعه خوانند و قاعده چنان بود که چون الصلوة  
جامعه فرمودی جمیع صحابه جمع شدند پس حضرت  
برای ای منبر رفت و خطبه خواند چنانکه از رسول الله  
هیچ خطبه شنیده نشد که از این خطبه المبع و اوضح بود  
باشد بحسب تعجب و توحید خدای تعالی و چون از  
خطبه فارغ شد فرمود ای مردمان من من بستم ارجاء  
و نه کشوده ام و نه من شمارا از مسجد بیرون کرده ام  
و نه من او را در جای را مرداده ام بعد از آن ای ق  
النجاة الهوی نایب می خواند یعنی هر چه میگویم آن همه  
از قبیل وحی است نرا زهوا و هوس موله تعالی بپور لا

بجزی الله السبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین  
ایدهم و ما یما یضاه الا برهمنی روزی که حواریان که الله  
تعالی پیغمبر خود را و انانرا که با ایمان آورده اند  
نور ایشان روانه میشود در پیش روی ایشان و از  
دست راست ایشان محدث حبیبی آورده که  
ترتیب علی و اصحاب یعنی ازل شد از این در شای  
علی و اصحاب او و ابن مردویه از ابن عباس روایت  
میکند که او گفت هر کس من حلال الحنیز ابرهیم بخند  
مرا الله عز وجل فرمود لانه صفوة الله عز وجل  
بینها الى الحسنان ثم قرأ ابن عباس الایه و قال علی  
و اصحابه یعنی اول کسی که از حلال و جامه ای خند کسوة  
یا بنما برهیم بود علی و اصحابه و سقی او را خدای  
عبادان محمد را که او بر کربن خداست بعد از علی  
و فاف کرده شود میان ایشان بشوی خند و این حدیث



بعد از آن از این سخن اندک اندک از این آموامعه بفرموده کنی  
بفرموده ام لایه گفت علیست و اصحاب و قوله تعالی  
هَذَا خِطَابُ لِمَنْ خَشِيَ اللَّهَ فِي يَوْمِ الْآخِرَةِ این دو خصمند  
که خصوصیت کردند در راه پروردگار خود و در خفا  
و صحیح مسلم از ابوذر آمد که قسم و سوگند یاد میکرد  
که این هَذَا خِطَابُ لِمَنْ خَشِيَ اللَّهَ در شان علی و  
حمزه و عبید بن جراح بن عبدالمطلب باز شده است  
که در روز بدر با مشرکان که عتبه و شیبه و ولید  
ابن عتبه هر سه در روز نزار بدر مبارزهت <sup>مصطفی</sup> جسد  
هر سه غم و عزاده خود را بجز بایشان فرستاد علی  
ولید را کشت و حمزه عتبه و شیبه عید را ساق  
بجروح کرد و بران زخم شمشیر شد پس از این شیبه  
بمحمد فرستاد و چون بر سر صنادید کشته شد بدید  
کنار روی بنیت نهادند قوله تعالی <sup>ان</sup> اللَّهُ يُدْخِلُ الَّذِينَ

أَسْوَ

أَسْوَ أَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
الایه یعنی بدستی که الله تعالی میکند را بداند که از  
ایمان آوردند و عمل صالح کرده اند عتبه و شیبه و ولید  
میشود از شیبان جوها این مرد و پسران بخاطر  
کند که تزلزل و غلبه و حمزه و عبید بن جراح بن عبدالمطلب  
حیز را روز عتبه و شیبه و ولید و ان اما الکفار  
قتل فیهم و اما الذین <sup>کفر</sup> قُتِلُوا فَمِنْهُمْ شَرٌّ  
مِنْ أَلِی قَوْلِهِ عَذَابٌ أَخْفَى فِي عَلِيٍّ وَاصْحَابِهِ <sup>ان</sup> اللَّهُ  
يُدْخِلُ الَّذِينَ أَسْوَ أَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی قرآن در  
شان علی و حمزه و عبید که هر زاده عبدالمطلب است  
نازل شدن در آن حیز که با عتبه و شیبه و ولید مبارزه  
کردند هر چه در شان کفار را بر زانیه نازل شد که اما  
الذین کُفِرُوا یعنی حق تعالی میفهماید هر چه انکار کنند  
شدند جامها از اهریمن شدند عذاب ایشان در آتش



اصعب باشد و در شان علی و اصحاب علی بن ابی طالب  
این آیه نازل شد از الله <sup>تعالی</sup> یَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا الْجَنَّةَ قُلُوبًا  
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْغَيْبِ وَصَدَّقُوا بِالْوَعْدِ هُمْ فِيهَا  
ابن مردود و بر این مجاهد روایت کند که این آیه در شان <sup>علی</sup>  
علی نازل شد و از امام محمد باقر هم روایت است که گفت  
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْغَيْبِ وَصَدَّقُوا بِالْوَعْدِ هُمْ فِيهَا  
و لفظ روایت اینست عن مجاهد قال قلت فی علی بن  
ابی جعفر قال لا الَّذِیْ جَاءَ بِالْحَقِّ مُحَمَّدٌ عَلِیٌّ صَلَوَةُ  
السَّلَامِ وَ الَّذِیْ  
و محدث حبشی آورده که الَّذِیْ جَاءَ بِالْحَقِّ مُحَمَّدٌ <sup>و الله</sup>  
و الَّذِیْ صَدَّقَ بِهِ عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ قَالَ لَهُ مُجَاهِدٌ  
این قول مجاهد است قوله تعالی فَاَنَّا نَبْذِيبُكُمْ فَاَنَّا  
سَمَّ شَقِیْقُوْنَ یعنی حق تعالی با حضرت رسالت مبین <sup>صلی</sup>  
که اگر چه تابعان ما خواهیم بودن ولیکن از ایشان

یعنی منافقان انقضاء و ادخواهم شدن این مردود  
از ابن عباس روایت کند که قال ابن عباس شَقِیْقُوْنَ  
یعنی بواسطه و بر دست علی انقضاء و ادخواهم شدن و در  
فرد و سر از جابر بن عبدالله مرویست که گفت قلت  
فی علی بن ابی طالب انتم تنقسم من الشاکسین و القای <sup>سطین</sup>  
بعیدی یعنی این آیه در حق علی نازل شد بنا بر آنکه  
حضرت فرموده است که و بعد از من اربعه <sup>کما</sup>  
وظالمنا و اد میسنانند قوله تعالی فَاَنَّا نَبْذِيبُكُمْ  
الَّذِیْنَ کَفَرُوا یعنی نمازگزارید و رکوع کنید با نمازگزاران  
و رکوع کنندگان و این مرد و بر این ابن عباس روایت  
کند که قلت فی رسول الله و فی علی خاضعة و هما اول  
من صلی و رکع یعنی این آیه خاصه در شان رسول الله  
و علی نازل شدن و ایشانند اول کسی که نماز و رکوع کرد  
قوله تعالی وَاِنَّ اللهَ هُوَ مُوَلِّیُّهُ وَ جِبْرِیْلُ وَ صَالِحُ الْمَوَدِّ <sup>مبین</sup>



یعنی بدرستی که الله تعالی موی و ناصر غیر است و  
جبریل و صالح مؤمنان هم ناصر و یاری دهند غیر  
و محدث حبلی از مجاهد روایت کند که او گفت علی  
صالح المؤمنین و ابن مردودیه از ابن عباس و اسماء  
عمر روایت کرد که گفتند شنیدیم از رسول الله که  
سفر بود صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است قوله  
فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون على الآيات  
ينظرون الآية یعنی روز قیامت آنان که ایمان آورده  
از حال کافران می خندند و بر تخت های راسته نظری  
کنند و خطیب خوانده آورده است که مثل ثلث فی جبل  
و الولید بن المغیره و العاص بن وائل و غیره من سر که  
کا نواضح کون من غمار و بلال و غیره و مثل ان علی بن  
ابیطالب جاء فی نفر من المسلمین الی رسول الله ففتح  
منهم المشركون فقالوا الاصحابهم راينا الاصلع

فضحكا منه فانزل الله الآية قبل ان يصل علی الی  
النبی صلی الله علیه و آله یعنی گویند که این را به درشان  
کافران مکه نازل شد که از حال لال و غمار و غیر ایشان  
می خندند و گویند که مرتضی و نفری جدا از سلمانان  
بسوی رسول الله آمد پس مشرکان از مرتضی علی و  
اصحاب با و افسوس داشتند و با اصحاب خود در خلوة  
گفتندی که اصلع را یعنی داغ سر دادیم و از طور او  
خندیدیم پس الله تعالی این را به او فرود آورد پس از  
انکه مرتضی بمصطفی رسید قوله تعالی ارجس الذين  
اخرجوا السینات ان یضحکم کالذين آمنوا و  
عمالوا الصالحات سوا نحیاهم و عما هم ساء ما  
یحکمون یعنی ای اینها هستند آنان که سینات و بد  
ساختند که ایشان را همچو آنان که ایمان آوردند سوا  
و بر برگردانیم در محیی و زندگی و در رحمت و مرگ ساء



ما يحكون جريد نمود و او را ایشان خطیب خواند  
 روایت کند که این را بر در قصه عزاء بدو نازل شد و  
 شان حمزه و علی و عیسی بن الحارث چون مبارک  
 کردند جهت قتال عنبه و ثیبه و ولید بن عتبیه قوله  
 فقال من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله  
 عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر  
 بعضنا بعضا مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند و بخای  
 آوردند آن عهد و پیمان را که با حق بسته بودند و از  
 من قضی نحبه یعنی بعضی از ایشان شهید شدند  
 و منهم من ينتظر و بعضی از ایشان منتظر شما اند  
 و خطیب خواند و روایت کند که این را بر در شان عیسی  
 و حمزه و علی نازل شد و منهم من قضی نحبه عیسی  
 و حمزه و اصحاب ایشان که عهد کردند که در غزاه  
 بدش بشت نکند و همچنین در هر غزاه ایستاده

ناشید شدند و منهم من ينتظر علی بن ابیطالب  
 قوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك  
 تحت الشجرة یعنی روز قیامت آنان که ایمان آوردند  
 از حال کافران میخندند و بر چپتهای راست داشت  
 نظر میکنند و خطیب خواند و فرمود است که قبل از  
 فی الجبل والولید بن المغیره و العاص بن وائل  
 و غیره من مشرک مکه که با او میخاکون من خمار و بلال  
 و غیره و قبل از علی بن ابیطالب جاء فی نفر من الحبش  
 الى رسول الله فخير منهم المشركون فقالوا لا صحابه  
 رأينا الا صلح فضحكوا ثم قال الله ابر قبل ان يصل  
 على النبي صلى الله عليه و آله یعنی گویند این را بر در  
 شان کافران مکه نازل شد که از حال بلال و عمار و  
 ایشان میخندند عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت  
 الشجرة الا انه يعني بدستی که راضی شد الله تعالى از



۲۲۰  
در آن چیز که بیعت میکرده اند با تود و زرد رخت  
خوار زما ز جابر بن عبد الله رواه کند که گفت تریلت  
فی اهل الحدیثه کما یوسف الفاء و ارجعنا فی النکا  
البنی انتم الیوم خیارا لارض فیما بیننا تحت الشجره  
علی الموت قال جابر اقول فی الناس من الای علی <sup>طالب</sup> یفت  
لان تعالی قال واثابهم فتحا قریبا یعنی فتح خیر و کان  
ذلك علی یاما المؤمنین ابن ابی درشان اهل <sup>طالب</sup> شد  
نازل شد و حدیثه جا هیت قریب مکه جابر گوید  
که در آن روز که از حجاز آمدند بود بر سر حضرت <sup>ع</sup>  
بنی گفت که امر و شما بسیدترین اهل زمین و بیعت  
کرد بر دین حق بر سر که یعنی بر سر و از دشمن روی کرد  
جابر گوید که اولی و اخیری مردمان به این اید علی <sup>طالب</sup> بن ابی  
جهد انکه حق تعالی فرمود واثابهم فتحا قریبا یعنی نزد  
داد بایشان فتح خیر است و ان فتح بدست علی بن ابی <sup>طالب</sup>

اد قوله تعالی و الذین آمنوا بالله و رسله اولئك  
هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و هو  
یعنی کسانی که ایمان آوردند بخدا و رسول و کوه  
که نزد یک پروردگار خود مترت صدیقان و شهدا  
دارند ایشانرا مرده نور حاصل است محدث گفت  
که این را بر درشان مرتضی علی نازل شده است قوله  
تعالی یا ایها النبی حبیب الله و من اتبعک من المؤمنین  
قالوا هو علی بن ابی طالب و هو را المؤمنین یعنی ای  
انکه پیغمبری حق تعالی را و انکس که اتباع تو کرد از مؤمنان  
بیر باشد نزد و مظاهر و یاری کردن محدث گفت  
که قالوا یعنی اهل علم گفتند که مراد از من متعلک علی  
ابن ابی طالب است که او سر و سامان مؤمنانست قوله  
تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال برین صاحب  
رسول الله هو صراط محمد و آل محمد علیهم السلام قوله تعالی



واعتصموا بحبل الله جميعا قال حبل الله على اهل  
 بيته يعني همكان دست بحبل زیند برین گفت که <sup>حبل الله</sup>  
 علیست واهل بیت قوله تعالى وكفى الله المؤمنين  
 القتال وكان الله قويا عزيزا وپوشیدن نمائند که حبل  
 وخیج ای که بعد از این میاید همه ز کتاب ملک المحظوظ  
 طراز الحدیث احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله علیه  
 منقول شد قوله تعالى وكفى الله المؤمنين القتال  
 وكان الله قويا عزيزا حافظ بن مردویه در سابقه  
 آورده است که کان ابن مسعود یقر هذا الحرف و  
 کفی الله المؤمنین القتال یعنی بن ابی طالب وکان الله  
 قويا عزيزا یعنی ابن مسعود در زمان رسول این  
 حرف یعنی این ای را بن طور میخواند وکفی الله المؤمنین  
 القتال یعنی علی بن ابی طالب کافی وپسندیده کردند  
 مؤمنان را بلکه وارهاتند ایشان را بواسطه علی بن

ابوطالب از جنک و قتال کردن با عمر بن عبدود و  
 الله تعالى قوی بود و غالب و حکایت از جنک  
 در تفسیر سوره احزاب بطور است قوله تعالى  
 فی یوم اذن الله ان ترفع ویذکر فیها النبی  
 له فیها بالعند و الاصل رجال لا تلیمهم بخیاره  
 ولا یسع عن ذکر الله الایه یعنی در خانه ها و که الله تعالی  
 دستور داده باشد و در رفت و ولید کردن  
 و نام حق بودن در آن هر این تسبیح می کنند حق داد  
 انما انما هر ایداد و شبانگاه مردانی که مشغول  
 نمی کنند ایشان را از ذکر حق و اقامت صلوة و این  
 زکوة بخائی و نه خرید و فروختن میسر سندان زور  
 که در کون و منقلب شود درودها و دیدها این  
 مرد ویران من مالک و برین سلی روایت کنند که  
 هر دو گفتند در رسول الله فی یوم اذن الله ان ترفع



الی قوله ولا یبصار فقام رجل فقال ای بیوت هذ  
یا رسول الله فالبیوت الانبیاء فقال ابوبکر یا رسول الله  
هذا البیت منها بیعت علی وفاطه قال نعم من الفضل  
یعنی رسول الله ایزا بر خواند پس مردی برخواست  
وگفت یا رسول الله این کدام خانهها است حضرت  
فرمود کدام بیوت انبیاء است پس ابوبکر گفت ای رسول  
خدا این خانهها از آن خانهها است از بهر خانه علی و فاطمه  
احضرت فرمود علی از افضل آنهاست قوله تعالی  
واجعل لسان صدیق فی الاخرین یعنی حق تعالی  
از ابرهیم علیه السلام حکایت میفرماید که او گفتند جعل  
لی بعضا من شئای نبوی در آخر زمان بنافذ  
این مرد وید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت  
کند که او گفته هو علی بن ابی طالب عرضت ولا ینب  
علی ابرهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله

ذلك یعنی لسان صدیق فی الاخرین لسان علی بن  
ابیطالب است ولایة اوبرا برهم معروف شد پس ابرهیم  
گفت ای نای خدا یا علی از جمله ذریه من گردان و  
حضرت خواند وخواست را بفعل آورد قوله تعالی  
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول اذا دعا  
لما یحییکم الایه یعنی ای امان که ایمان آوردید باطاعت  
خدا و رسول کنید هر که شما را بخواند بخیر کند زین  
کند شما را این مرد وید از امام محمد باقر علیه السلام  
که او گفته که مراد از دعا که لما یحییکم ولایة علی بن  
ابطالب است یعنی بخواند شما را بولایة مرتضی علی قول  
تعالی ویشرا الذین آمنوا ان لهم قدراً صدق عند  
ربهم یعنی بشارت ده ای محمد انا که ایمان آورده  
بانکه ایشان را از سابقه خیر هست نزد یک پروردگار  
خود این مرد وید از اخبار بن عبد الله و امام جعفر



صادق روایت کند که گفتند ثلاث فی ولایت علی بن ابی طالب  
 یعنی ابراهیم در باب ولایت مرتضی و فرمود امد قوله  
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا  
 الرسول واولوا الامر منکم این مرد ویدار امام  
 جعفر صادق علیه السلام روایت کند که گفت ولولا ان  
 مرتضی علیست باصله و سایر حکام بتبعیه قول الله  
 ومن اظلم من کذب علی الله وکذب بالصدق ان  
 جاء یعنی کیست ظالم تر از آنکه که دروغ گفت  
 برخدا وصدق و راستی داد دروغ زن کرد و دل که  
 بیش از این مرد ویدار مرتضی علیه روایت کند که گفت  
 الصدوق ولایتنا اهل البیت یعنی عبادت از اولاد  
 ما است که خاندان نبوتیم و امام موسی کاظم از پی  
 خود روایت کند که لفظ و من اظلم درین آیه انتشار  
 بر آنکه که قول رسول الله که در شان مرتضی فرموده است

دارا قبول نما بدو له تعالی و شاقوا الرسول من بعد  
 ما تبین لهم الهدی یعنی مخالفت رسول الله کرد  
 بعد از آنکه ظاهر شد ایشان را راه هدایه و از امام  
 محمد باقر مرویست که گفت شاقوا الرسول فی امر علی  
 مخالفت رسول کردن در کار مرتضی علیه السلام  
 فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و صافیه صدق  
 ان یقولوا لولا انزل علیه کبر او جاء معه ملک انما  
 انت نذیر و الله علی کل شیء قدیر یعنی مگر که تو  
 کنده بعضی امور وحی را و دلشکی بسبب اظهار  
 ان بجهت گفتن منافقان که چرا از انسان بچی  
 برای محمد فرستاده شد با خود چرا همراه فرشته  
 نیامد تو ای محمد خریدری و تو را دهند نیستی و ان  
 خدا نیست که همه چیز دهد کس توانا است و قدیر  
 از امام جعفر صادق مرویست که رسول الله بامر



گفت یا علی و سالت الله عز وجل ان یولی بنی و  
 یتک ففعل قال ان یولی بنی و یتک ففعل  
 و سالت ان یجعلک وصی ففعل فقال رجل من  
 القوم و الله لصاع من برفش بال خیر ما سالت  
 زید هلاک له ملک بعضه علی عده او کبر استغیر  
 علی فافقه قال الله تعالی فلعلمک انک بعض ما  
 الیک الایه یعنی بدستی که من از خدای عز وجل  
 کردم و سالت نمودم که میان من و تو موالاته و محبت  
 انذار بدین خدای عز وجل ان در خواست بفعل آورد  
 و سالت نمودم که میان من و تو موالاته و برادر  
 گردان سؤل را مبذول کرد و سالت کردم که تو  
 وصی من کنی چنان کرد پس کردی از قوم که سالت  
 بود در علم گفت و الله که یک صاع از خیرا که  
 مشک که هر چه سیده باشد بهتر است از آن چیزی که خجسته

از پروردگار خود مسئلت نمود و است جراد حق  
 نکرد از حق تعالی یک نوشته که مفاصل و معاوضات  
 کند بدستی یا کجی که بهر استعانت نماید و بفرمود  
 فافقه و شد احتیاج خود بدین حضرت الله تعالی فرمود  
 این را بفرمود و فرستاد قوله تعالی و لما ضرب بن مکره  
 مثلاً اذ اقوامک منه یصدون یعنی چون عیسی بن  
 مریم را ضرب بالمثل زدیم دیدیم که قوم نوحی محمد را  
 ضرب بالمثل صد و می کنند و اعراض می نمایند از  
 امیر المؤمنین مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 با من گفت ان یتک مثلاً من عیسی ابن ماریه قوم تکو  
 فیه و ابغضه قوم فک کوفیه فقال المناقضون اما  
 یرضی له مثلاً الی عیسی فقلت یعنی بدستی که تو درستی  
 و داستان از عیسی هست جبر عیسی علیه السلام را قوی  
 دوست داشتند و در محبت او هلاک شدند و



قوی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند پس  
مناقصان گفتند که راضی نشد که این بر علی هیچ مثل و دانی  
بحر عیسی از انجمن این آیه نازل شد قوله تعالی و جنات من  
اعناب و زرع و تحیل صنوان و غیر صنوان الایه  
صنوان دوسه درخت خرما گویند که از یکین و پنج <sup>شد</sup> با  
از بنابر عبدالله انصاری مرویست که گفت شنیدم که  
رسول الله را که با مرتضی میگفت اناس من انجبار شتی  
وانا وانت من حجره واحد فترقا لایه یعنی مردمان  
از درخت کونا کو زائد و من و تو از یک درختیم بعد  
ان رسول این آیه خواند قوله تعالی و ترعنا ما  
صدورهم من علی خولنا علی سر مستطایلین یعنی  
بروز کشیدیم انجمن در سپه های اهل بیت بود از کینه  
وصفات و همه در انحال برادرانند که بر سرها  
نشسته اند و روی باروی یکدیگر دارند و از ابوهریره

مرویت که قال علی بن رسول الله ایما احب الیک  
انا امر فاطمه احب الیک و انت اعز الی منها و کا  
یک و انت علی اخص الی و دعه الناس و ان علیه  
الا باری من عدد نجوم السما و انت الحسن و الحسین  
و فاطمه و عقیل و جعفر و الحجة اخوانا علی سر مستطایلین  
لا یبطل احدکم فی حقنا اصحابه یعنی مرتضی علی گفت ای  
رسول الله کدام یک دوست است نزد من فاطمه  
آنحضرت فرمود فاطمه نزد من دوست است از تو و  
زود من عزیزتری از کوسایای من ترا که بر حوض من  
و مردمان شتی را از حوض من زد و می کشی و بدستی  
که بر حوض من ابریهها است بشمار سارهای آنها  
و تو و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و عقیل در  
جنت باشند چون برادرانی که بر سرهای باروی  
یکدیگر نشسته باشند تو هم از من باشی در مقام و



و شیعه بود در جنة باشند بعد از آن رسول الله  
 این را می خوانند که انا علی سریفنا المین و گفت  
 بنظر آدم و نقاشا صاجبه یعنی نظر نکند هیچ یک  
 از ایشان در نقاشی را بخود یعنی همه در شهود حقا  
 و کمال حقانیت بود که مستغرقند احاطه عرصه  
 و در نقاشا عه کردن و نماز حضور عه بودند  
 قوله تعالی و من خلقنا آتمة بهدون بالحق و به  
 بقدر لون یعنی از جمله انکساز که از بیم امتی و عجا  
 هستند که خلق را بحق راه می نمایند و هدایت میکنند  
 و بتوفیق حق از راه باطل عدول میجویند را در از  
 مرتضی روایت کرده که فرمود و تفترق هن الا علی  
 ثلث و سبعین فرقه کما فی الشارح الا واحد فی الجنة  
 و هم الذین قال الله و منهم من خلقنا آتمة بهدون  
 بالحق و به بقدر لون و هم انا و شیعی یعنی برائت

هفتاد و سه فرقه و گروه میشوند هفتاد و دو در  
 دو زخند و یکی در جنة و این گروهند که حق تعالی  
 در حق ایشان میفرماید و من خلقنا آتمة بهدون  
 بالحق و به بقدر لون و این فرقه هم و شیعه من قوله  
 تعالی طوبی لهم و حسن مآب محمد بن سیرین گفت  
 که هر حجره فی الجنة اصلا فی شجرة علی و لیس فی الجنة  
 حجره الا و بها غصن من اعصابها یعنی درخت است  
 در جنة و اصل و پنج از در حجره مرتضی علیه و  
 جنة هیچ حجره نیست که در و عصی یعنی شاخه از  
 شاخه های آن درخت نیست قوله تعالی و هو الذی  
 خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و ابنه  
 در شان مرتضی و فاطمه و زهرا است یعنی اوست خا  
 که بنیان برادران آدمی را بر گردانید و را خویش  
 و داماد قوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولی



بعضی در کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین قبل  
ذلك علی لان کان مؤمناً مهاجراً اذا رجم یعنی اولوا  
الارحام که خویشان نزدیکند چون مؤمن و مهاجر  
باشند همه دیگر حق و اولی اند در حکم کتاب الله  
گویند که آنکس که از این دو نشان او نازل شد نمی  
علیت چرا که مؤمن و مهاجر خویش نزدیک رسول الله  
بود و این معنی بر تقدیر نیست که لفظ من این بیان اولوا  
الارحام باشد و اگر صله افضل تفضیل و متعلق  
اولی بود معنی چنین نباشد که اولوا الارحام و حق  
تزدیک که مؤمن و مهاجر باشند همه دیگر در حکم کتاب  
حق و اولی اند از مؤمنان و مهاجران که اولوا الارحام  
نباشند بهم دیگر اولی و آخر اند از مؤمنان حجه  
اختلاف دین اما این معنی مقصود ما نیست قول الله  
قُلْ لَا اسئلكم علی خیر الا المودة فی القرنی یعنی

ای محمد که من در خواست نمیکم از شما هیچ مرزی و  
اجر و پیر و جی رسانیدن من بر شما مگر آنکه محبت  
با اقربای من و در مقدمه آورده ام که رسول الله  
لا رود علینا و فاطمه و ولیدهما یعنی بر شما علی و  
فاطمه و حسن و حسین را و سعد بن حسن را از عیب  
روایت کرد که سئل رسول الله من هؤلاء الذین یحب  
علیما جنهم قال علی و فاطمه و ابناهما فاطمة و الحسن  
سؤال کردند از حضرت رسالت که این گروه کیستند  
که واجبست بر ما محبت ایشان از حضرت فرموده  
نوبت که علیست و فاطمه و هر دو پسران ایشان  
از حدیث در کثافت و غیره آمده است قول الله  
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و  
یطهرکم تطهیرا یعنی در مقدمه گفته شد  
که این از مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه



زهرا و امام زین العابدین بر او ایستاده و عایشه و غیرها  
 قوله تعالى مرج البحرين يلتقيان ازال من مالك الترو  
 كه گفت مراد از بحرین عیلت و فاطمه یحیی بن  
 النور و المرحان حسن و حسین و از بحرین  
 مرویت كه گفت مرج البحرين علی و فاطمه بینهما  
 بر رخ الشی صدر الله علیه یخرج منهما اللؤلؤ  
 والمرجان حسن و حسین علیهما السلام قوله تعالى  
 و علی الاعراف رجال یعرفون كلا بئیماهم و ناد  
 اصحاب الاعراف رجال لا یعرفونهم بئیماهم یعنی  
 ندادند و اوارده اند اصحاب اعراف مردانی كه  
 ایشان بئیماهم و نشان می شناختند و اعراف نام  
 كوهیست مشرف بر خیمه و از المومنین مرویت  
 كه فرمود نحر اصحاب الاعراف من عرفناه بئیماهم  
 ادخلناه الجنة یعنی سایر اصحاب اعراف هر كه ایشان

ششم یحیی كه نادر قوله تعالى ثم افرشنا الكتاب  
 الذین اصطفینا من عبادنا الیه بعد ان افرشنا  
 داد بر كبریا كه بر كبریا نبدان شود  
 فرمود نحر اولئك ما یمكن ان قوله تعالى حبنا  
 ونغم الوکیل نعم المولى ونعم النصیر فاقبلوا شیعة  
 من الله وفضل الیه از ابو رافع مرویت كه فرمود  
 فرمود من رضی را با نغزی جسد بطلب و سفیان  
 بر يك اعراف از بنی قریظه ایشان را دید و گفت  
 القوم قد جمعوا لكم یعنی بدرستی كه قوم را بی سفیان  
 اسباب جنگ از شما جمع كرده اند پس رضی اصحاب  
 او گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل قوله تعالى ان  
 الذین سبقفت لهم من الحسنی اولئك عنها  
 تبعدون یعنی بدرستی كه آن كسانی كه سابقه كویا  
 از ما حاصل است ایشان را كروه از جهم دور



کرده شده اند از بغار لبش بر رویست که گفت ان  
 لاهل ليله وقال اناسهم وقت الصلوة فقاموا  
 يقول لا يسمعون حبيبها يعني بدرستی که مرتضی  
 علی کتبنا از این تلاوت کرد و فرمود که من از انکس  
 که سابقه حسن ایشان را حاصل است و چون اقامت  
 صلوة گفتند امیر المؤمنین به نماز برخاست این  
 اینخواند که لا یسمعون حبيبها یعنی نمیشنوند  
 بانکه اشرار و منح قولی تعالی و اذان من الله ورسوله  
 الا اناس یوملح الاکبر لایه یعنی این اصلا نمیشنوند  
 حاصل شد از خدا و رسول بسوی مردمان در رد  
 حج اکبر که خدا و رسول و پندارند از شرکان این  
 گفت که هو حیران در علی من سورة براءه یعنی این  
 واکاهی کردن اشارت بانکه امیر المؤمنین مردمان  
 انگاه که با اذانیت که از سورة براءه خواند چنانکه

در باب دوم گفتیم که مصطفی سورة براءه با ابی  
 بسوی که فرستادنا از ابی که قرآن بخواند و بعد از  
 سه روز امیر المؤمنین را در عقبه و فرستادنا  
 سورة را از ابی که بستاند و خود برساند و رسول الله  
 فرمود در حیران رسال مرتضی که ما مورشد امیر این  
 سورة ترساند مکرر از آنکه که از من باشد قوله تعالی  
 الا حسب الناس ان نتركوا ان يقولوا امنا وهم لا  
 لا یفتنون یعنی ای مردمان بنده استند که مکرر  
 و معاف میشوند باین مقدار که گویند ایمان آوردند  
 و ایشان از مود و محرب نشوند قال علی قلینا  
 رسول الله ما هذه الفتنة قال یا علی انک و انک عفا  
 قاعد المحضومة یعنی مرتضی گفت که گفتیم یا رسول  
 این فتنه و بجزیر چیست فرمود این علی این فتنه  
 نواست و بدرستی که این محضومت خواهد کرد



پیراماده کن اسباب حضورت قوله تعالى و  
 لَنَقْرَنَهُمْ فِي الْحَرِّ الْقَوْلَ ابوسعید خدری گفت  
 لَنَقْرَنَهُمْ فِي الْحَرِّ الْقَوْلَ معضم علی ابن ابی طالب یعنی  
 البیت بیست و پنج صاف ازاد رکزی قول و بدو کتا  
 ایشان بسبب شنی که با برقص دارند قوله فاذر  
 یسفلان لعنة الله علی الکافین یعنی اگاه کرد اگاه  
 کشت میان مردمان که لعنة الله بران کافران که دین  
 خود را بجهنم و لعب فرا کردند اما پیغمبر باقر گفت که  
 ای اگاه کننده علیت قوله تعالى من جاء بالحسنة  
 فله عشر امثالها الا هر که در روز قیامت از احسنه <sup>بگوید</sup>  
 آمد پیرا و لاده چندان ثواب و جزای خواهد بود <sup>که</sup>  
 فرمود الحسنه حیات و النبیة بغضنا یعنی نیکویی <sup>محتی</sup>  
 و رزید نیست با ما و بدی دشمنی کرد است با ما قوله  
 من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هم من قرع بقرع و لا یس

و من جاء بالنیة فکنت و جوهره فی النار یعنی  
 در روز قیامت هر که نیکویی آمد پیرا و لاده چندان  
 ثواب هست و اما آن که بدی صفت اندازد  
 از روز ابرازند و هر که بدی آمد در آتش دوزخ  
 بر روی افتد مرقی علی السلام الحسنه حیات  
 البیت و النبیة بغضنا من جاء بها کثیر الله صلی  
 و النار یعنی حسنه محبت ما است که اهل البیت <sup>رسول</sup>  
 و سینه بغض ما است هر که با ما بدی و حق تعالی او را  
 در آتش بروی در افکند قوله تعالی و لا الذی یؤذون  
 المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا الا یفقا  
 ابن سلیمان گفت تزلت فی علی ابن ابی طالب و ذلك  
 ان نفر من المنافقین كانوا یؤذونه و ینکذبون علیه  
 یعنی این اید در شان مرقی نازار شد و اینچنان بود  
 که نفری جدا از منافقان ایداء مرقی میکردند



در روی دروغ می‌بستند قوله تعالى وَيَقُولُوا مَتَى  
يَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ وَاطْعَانَا الْايماء عتبار گفت ترك  
فعلی و رجل من قولش اتباع من ايضا يعنى از ايش  
نازل شد در شان مرتضى و بگردید از قولش که زمينى از  
وى حزين بود قوله تعالى تَرْفَعُهُمْ رُكْعًا يَحْكُمُونَ  
فَضْلًا لِمَنْ يَشَاءُ وَرِضْوَانًا لِعَنِى اِمَامِ مَوْسَى كَاطِرًا اَنَابَاهُ  
خود روايه كند كه ترك فى على يعنى اينابه در شان  
على نازل شد قوله تعالى وَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى  
سَوْفٍ يُخَيِّبُ الزَّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ  
مُحَمَّدٍ قَالَ عَلَى ابْنِ طَالِبٍ قَوْلُهُ تَعَالَى وَامَّا نَارُ  
كَتَابِهِ فَيَمْسِكُ هُوَ عَلَى ابْنِ طَالِبٍ قَوْلُهُ تَعَالَى قُلْ  
يَسْتَوِ هُوَ مِنْ بَيْنِ الْمَعْدِلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ  
قِيلَ هُوَ عَلَى ابْنِ طَالِبٍ قَوْلُهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى الْاِ  
لِهِ قَالَ ابْنُ السَّائِبِ اِنْ مُحَمَّدٌ قَوْلُهُ تَعَالَى وَنُوبِتْ كُلُّ

فضل

مُضِلٍّ فَضْلُهُ اِمَامِ مَوْسَى كَاطِرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ  
ابْنِ شِهَابٍ طَالِبٍ قَوْلُهُ تَعَالَى ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ  
اَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي هُوَ عَلَى ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ  
وَالْعَصْرُ اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُ خَيْرًا اَلَا الَّذينَ اسْتَوْعَلُوا  
الصَّالِحَاتِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُ خَيْرٍ  
ابُو جَهْلٍ اَلَا الَّذينَ اسْتَوْعَلُوا الصَّالِحَاتِ عَلَى  
سَلَامٍ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يَقُولُوا لَا تُقْلِبْ عَلٰى  
سَلَامٍ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَيُبَيِّنَنَّ الْحَيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ وَنَارُ  
يُغَيِّظُونَ فَالْمَنْعُ عَلَى سَلَامٍ قَوْلُهُ تَعَالَى وَتَوَلَّوْا  
بِالْحَقِّ وَتَوَلَّوْا صَوَابًا الضَّيِّعُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اِنَّهَا تَرْكُ  
وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْسِكْ اَخْرَاجُ اَيَّامَكَ كَمَا رُكِبَ  
ابْنُ مَرْدٍ وَبِهِ فَعَلَّ كَرْدِي **باب يازدهم** در ثبوت  
در ثبوت فضلت مرتضى عليه السلام بسبب كفوته  
و تزويج وى با فاطمه زهرا مسمى برد و فصل **فصل اول**



در فرموده و را اخبر ان الله ربي و ليس كما قال رسول الله  
 لو لم يخلق عليا ما كان لفاطمة كهو يعني اگر خدای تعالی  
 نیافرین بودی علی را نبودی فاطمه را هم سرایق و در  
 مناقب خطیب از امیرالمؤمنین مرویست که رسول الله  
 فرمود انما انا ملك فقال يا محمد ان الله عز وجل بعثني  
 عليك السلام و يقول قد زوجت فاطمة من علي بن محمد  
 منه و قد امرت شجرة طوبى ان يحمل الدر و الباقوت  
 و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا بذلك و سيولد  
 منهما سيدا شباب اهل الجنة و بهما تزين الجنة فاما  
 يا محمد فانك خير الاولين و الاخرين يعني فرشته عین  
 و گفت ای محمد بدرستی که خدای عز و جل بوسل  
 می رساند و سپید بد رستی که فاطمه را جفت علی  
 کرده ام پس تو نیز او را جفت علی کن و شجره طوبی را برگزین  
 تا باز گرفتار ز در و باقوت و مرجان بدرستی که اهل

اسمان از جنة ارشاد شده اند و زود باشد که از  
 ایشان متولد شود و امام که سید جوانان اهل  
 جنة باشد و جنة باز و امام زین شود و زین  
 ایشان پسر شاد است باد ترای محمد که بهترین آلین  
 و آخرین نوبی و برگرد رساقب خطیب از لادن  
 خادم مرویست که گفت طلع علی بن رسول الله ذات  
 يوم و وجه مشرف کدارة القرظ اما لم یجد  
 ابن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور قال  
 بشارة ایتسی من رفق فی ابن عسی و ابی ان والله  
 تعالی زوج علی بن فاطمه و امر رضوان خازن  
 الجنان فهو شجرة طوبى خلعت رفاقا یعنی صکا کا  
 بعدد محبتی اهل بی و انشاء من خنیا ملا که کن  
 نور و نفع الی کل ملک صکا فاذا استوت النقیمة  
 باهلها نادت الملائكة و الخلائق فلا یبقی محلاهل



البيت لا دفعت اليه صكاه فكاك من النار باخي  
وابر عتي وابنتي فكاك رقاب رجال ولسنا انتي  
من النار يعني كروز رسول الله بامد وروى وشر  
وروشن بود همچون دایره ماه پیر عبد الرحمن بن عوف  
نسوی این برخواست وگفت یا رسول الله این نور چیست  
که در روی قیاس حضرت فرمود بشارت است که از  
بروردگار من بمزاند در باره برادر و ابن عم من و  
دختر من و بدستی که الله تعالی علی را جنت فاطمه  
کرده اند و برضوان که خازن جنت است فرمود تا  
طوفی عجب اند پر طوفی محبتی ما را باز گرفت  
بعدد محبتان اهل بیت من و از تشب طوفی ملائکه  
از نو بنا کرد و خلقت فرمود و بدست هر ملائکه  
یک صحیفه داد پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند ملائکه  
در میان خطایق نما کند و محبتان ما را بخوانند بنا

همع محبتی نماید بخاندان آل که بدست او صحیفه دهند  
که در آن صحیفه فكاك و گردن ازادی بود از آتش پیچ  
پیر بسب برادر و ابر عتمس و دختر من ازاد است  
رقاب رجال ولسنا یعنی گردنهای مردان و زنان  
من از آتش دور است این حدیث را ابن خالویه در کتاب  
الاورده است و همچنین حدیث از مالک بن حجاج  
مرویت که گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم  
متبسمًا یضحك فقال له عبد الرحمن بن عوف یا ج  
انت واتی یا رسول الله ما الذي یضحک قال  
بشارة انتی من عند الله فی ابن عتی و اخی و ابنتی  
ان الله تعالی لما زوج فاطمه ام رضوان فیه شجرة  
طوفی فجلت رفاها یعنی بدلك صکاکا بعدد محبتنا  
اهل البيت ثم انشأ من تحتها ملائکه من نور فاحد  
کل ملک رقابا اذا استقرت القیامة باهلنا نادت



الملائكة الخلاق فلا يلقون محبا لنا محضا اهل  
البيت لا اعطوه رفاقة براءة من النار فاشاء اخي  
ابن عيسى وابنتي فكاك رقاب نساء ورجال من اتى  
من النار يعني رسول الله بكر وزمراة تيسر كان خندا  
پير عبد الرحمن بن عوف بسوى اختصرت برخواست  
وكنت پدر و مادر من فدای تو باد این چیز که تو را بخت  
آورده است چیست فرمود بشارت بیت که از نزد  
حق تعالی درباره این همه و برادر من و دختر من من  
آمد بد رستی که الله تعالی در آن حین که فاطمه را فرج  
کرد رضوان را فرمود تا شجره طوی را جنبانید پس طوی  
بعد در میان ما که خاندانیم صحیفها باز گرفت بعد از  
از ان شیب طوی ملائکه از نورانشا کرد و از نور  
افزید هر ملک یک صحیفه فرا گرفت پس هرگاه که اهل  
قیامت جمع شوند ملائکه و خلائق در هر یک که کردند

به هم برآیند پس هیچ محبت محض و دوست نخلص ما را که  
خاندانیم از دست ملائکه دست و صحیفه دهند که  
ان براه ویزاری از انش و ورخ بود پس شایر برادر  
و ابن عم و دختر من از آدمی زن و مردان آمد بخت  
از انش و ورخ و در کفایت الطالب از جابر بن عمر <sup>است</sup>  
که رسول فرمود اینها النار هدا علی بن ابی طالب  
وانتم ترعون انی انا و حبی ابنتی فاطمه و بعد  
خطبها الى شراف ویزیر فلما احب کل ذلك اتوقع  
الحجیر من السماء حتی جاء فی حجر لعل علی السلام اربع وعشرون  
من شهر رمضان فقال یا محمد العلی الا علی یقر علیک  
السلام و قد جمع روحا یسین و الکر و یسین و قد اد  
للاصح تحت شجرة طوی و زوجت فاطمه علیا <sup>السلام</sup>  
فکنت الحاطب و الله تعالی الوکله و امر شجرة طوی <sup>تخلت</sup>  
الحلی و الخلیل و الذر و الباقوت و ترنثر و الارحور



والعين فاجتمع فالظن فحق بهادسه الى يوم القيمة  
 وفعل هذا ثار فاطمه يعني اي مردمان علي بن ابي طالب  
 عليه السلام ايستاده است وصالا انكه شما ميخدايد  
 و بجا ميگوييد كه من بخودي خود اوراقحت دختر  
 خود فاطمه كرده ام و بد رستي كه اشراف و اكابر قرين  
 خطبه و خواست دارى و كرده اند و بخواسيد و شغل  
 نشد اما منمدا از بهر انكه كرده ام كه متوقع و منتظر  
 اسماني نبوده ام چنانچه در شب بيست و چهارم  
 رمضان آمد و گفتم اي محمد علي اعلاب تو سلاست  
 و جمع كرده است روحايتان را و كرويا زاد رواي كنرا  
 اصح خوانند يعني فراخ در زير شجره طوبى و فاطمه را  
 بعد از و پيچ كرد و فرمود مرا كه خواستد ارقاطه بن  
 و الله تعالى ولي نكاح شد و بجره طوبى امر كرد تا حلي  
 يعني حلال يعني جامه اي بپوشد و در و باقوت بار گرفت

وازا نشا ربحور عين فرمود تا جمع شدند و از انشا  
 كردند يعني برچيدند پس حور عين او را بهمد بگره  
 مي كنند تا قيامت و ميگويند اين ثار فاطمه است و  
 در وسيله المتعبد بن از ان مالك مرويت كه  
 همما رسول الله جالس في المسجد فجاء علي فقال يا  
 ما جاء بك فقال حمد اسم عليك يا رسول الله  
 فقال هذا خير شل بخير فان الله تبارك و تعالي و  
 فاطمه و اشهد علي ثرو بجهنم اربعين الف الف  
 ملك و اوحى الي شجرة طوبى ان تروى عليهم الذر  
 البياقوت فترت عليهم الذر البياقوت فابتدلت  
 الحور العبير بلقطن في اطباق الذر و البياقوت  
 فقصم بهاد و نه بهمه الى يوم القيمة يعني رسو  
 نشسته بود در مسجد كه علي آمد حضرت رسا  
 بال و گفتم كدامي ترا جبهه او رده است كه



آمد و که بر تو سلام کنم آنحضرت فرمود که اینست جبرئیل  
 علیه السلام اخبار و اعلام من میکند که حق تعالی ترا  
 جفت فاطمه کرد و تزویج او جمل هزار هزار فرشته  
 گواه گرفت و بنجره طویله کرد که در و با قوت بر  
 ایشان نثار کرد و حور و غیره میبارد <sup>مشتافند</sup> نمودند  
 و آن نثار را در طبقهای در و با قوت انقطاعی  
 کردند پس از اینهم دیگر بهدیری فرستند تا روز قیامت  
 و در مناقب خطیب از عبدالله سعید مرویست که  
 قال رسول الله يا فاطمه زوجتك سيدنا والدين  
 و ان في الاخرة لمن الصالحين يا فاطمه لما اراد الله  
 تعالى ان املكك من علي امر الله جبرئيل فقام في  
 السماء الرابعة فصف الملائكة صفوا ثم خطب  
 عليهم فزوجك من علي ثم امر الله شجرة بالجنان <sup>فجنت</sup>  
 الحلي والحلل فامرها فسررت على الملائكة فاحمد

منها شيتا اکبر ما اخذه غيره افخر به الى يوم القيمة  
 يعني رسول الله فرمود که ای فاطمه ترا جفت کی  
 کرده ام که در دنیا ستی داشت و بهتر و بدتر کسی که او  
 در آخره از جمله صالحانست یعنی در روز قیامت  
 ای فاطمه چون حضرت حق خواست که ترا بعلی دم  
 جبرئیل را فرمود تا او را همان چهار اسناد و ملائکه  
 را صف صف داشت و بعد از آن برایشان خطبه  
 خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از آن انجاء و درختان  
 جنت را امر کرد که زین و زیور و جامهای بهشتی را از  
 او گرفتند و فرمود تا از این ملائکه نثار کنند پس هر که  
 فرا گرفت از آن زین و جامها بیشتر از آنجا بخیر  
 او فرا گرفته باشد فخر کرد بان تا روز قیامت  
 و همین حدیث در کفایه الطالب از علقه مرویست  
 که گفت فاطمه را در نایب ادعوی کرده بر اندام فاطمه



يا رسول الله او كنت زوجتك سيدا في الدنيا و  
 الآخرة لما الصالحين يا فاطمه لما اردت ان تكل  
 بعلي امر الله خير الجنان فحملت حليا وحللا وامها  
 فتزير علي الملائكة في اخذ منه يومئذ شيئا اكثر  
 منها افخر به علي صاحبها الي يوم القيامة يعني ابي فاطمه  
 جوز خواسم كره علي دم حتى يقال الحجار حبان را  
 امر كره تا حلي وحلل از گرفتند پس هر كره دراز و زارا  
 بنشأ حجر سنده باشد با بخير افخار كنند بر صاحب  
 خود تا روز قيامت و در كفاية الطالبات ما جعفر  
 از ابناء خود عليهم السلام روايت كند ان ابا بكر  
 اتي النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله زوجني  
 فاطمة فاعرض عنه فاناه عمرضا امثل ذلك الحين  
 عنه و اتينا عبد الرحمن بن عوف فقال انك اكثر  
 فريشا لا فلو اتيت رسول الله فخطبت اليه فاطمه

زاد الله مالا لا مال لك و شرفا لا شرف لك فان  
 النبي صلى الله عليه و آله فقال له مثل ذلك فاحضر  
 عنه فاناهما فقال قد نزل لي مثل الذي تريد بكافا  
 علي ابراهيم طالب وهو يسقى تحلات فقال لا فاطمه  
 قرابتك من رسول الله فخطبت اليه فاطمه زاد  
 فضلا افضل لك و شرفا لا شرف لك فقال لعنه  
 همالي فانطلق متوضئا فغسل و لبس كساء  
 فطرا و صلى ركعتين ثم اتى النبي فقال يا رسول الله  
 زوجني فاطمة قال اذا زوجتكها فما تصدقها قال  
 اصدقها سيفي و فرسي و درعي و احمي قال اما لك  
 و سيفك و فرسك فلا تغنا عنها فقال انك  
 و اما ذرعك فشانك بها فانطلق علي فناع و در  
 باربعائة و ثمانين درهما فطرحه فصبها بين يدي  
 رسول الله فلن نسا له عن عدها و هو اخبر يعني



بدستی که ابابکر پیش پیرامد و گفت کدای رسول  
مراجعت فاطمه را حضرت از ابوبکر اعراض کرد یعنی  
روی کرد ایند پس علمد و همچنان گفت از وی هر دو  
کرد ایند پس هر دو پیش عبدالرحمن بن عوف آمدند  
و گفتند تو اگر قریشی بحسب مال اگر پیش رسول میرفتی  
و خواستنداری فاطمه میکردی حق تعالی بر مال تو  
مال دیگر و بر شرف تو شرف دیگری فرود پیرامد  
پیش پیرامد و خواستنداری کرد از وی هم روی  
کرد ایند باز پیرامد پیش ابوبکر و عمر گفت بر من نازل  
انچه بر شما نازل شده بود از روی کرد ایندن پیرامد  
ندادن پس ابوبکر و عمر پیش امیر المؤمنین آمدند و او  
تخلی چند که در ملک وی بود آب میداد گفتند ما  
قوانین و خویشی ترا نسبت رسول و نقدر متراد رسالت  
معلوم کرده و شناختند ایند اگر پیش رسول میرفتی و

خواستنداری

و خواستنداری حضرت فاطمه میکردی حق تعالی  
فضل بر فضل تو و شرف بر شرف تو می فرود پس  
مرضی گفت بدستی که مرا سدا کردند و روانه شدند  
و وضو کردند و بعد از آن غسل بر آورد و عبائی قطره  
پوشید و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن پیش  
پیرامد و گفت ای رسول الله مرا رجعت فاطمه کن  
فرمود که هرگاه مرا رجعت فاطمه کنم او را چه مقدار  
و کاین سکنه امیر المؤمنین گفت سیف و فرس و دج  
و باج یعنی شتر خود در وجه صداقت و بر او بی نیم  
حضرت فرمود هر چه باج و سیف و فرس است  
از آنها است که استغنائی و گزیری نداری چنانکه  
شتر مناع تو در سفر میبرد و سیف و فرس است  
کارزار است و هر چه در دوزخ است کار او بان  
یعنی از آن فارغ و مستغنی نیست پس مرضی روانه شدند



پس درع خود بجهار صد و هشتاد درهم قطری <sup>خشت</sup>  
 و از پیش حضرت رسالت ریخت بنا حضرت ارغند  
 آن پرسید و نه امیر المؤمنین از یکت آن اخبار کرد و  
 مناقب خطیب خوارزم از رسول و سلمان مروست  
 که گفتند ادرکت فاطمه بنت رسول الله مدرک  
 النساء خطیبها اکابر قریش و کان کما ذکرنا رجل من  
 رسول الله اعرض عنه رسول الله بوجهه کان <sup>خشت</sup> اقبل  
 منهم یطق فی نفسه ان رسول الله ساخط علیه وقد  
 تزلزل علی رسول الله فیه وحی من السماء و لقد خطبها  
 رسول الله بوبکر فقال له رسول الله امرها الی النساء  
 و خطبها من بعد ابی بکر عمر بن الخطاب فقال له رسول  
 الله لما لا ابی بکر یعنی چون فاطمه زهرا بحد بلوغ رسید  
 و از زنان مشد اکابر قریش خواستداری و کردند  
 هرگاه که مردی از قریش فاطمه را پیش رسول خواستد

یاد کردی

یاد کردی رسول از آنکه روی خود بگردانیدی تا  
 حدی که آن قریش در خود کان کردی که رسول بر او  
 ساخط و خشمناکت یا خود بر حضرت رسول در  
 حق او وحی از آسمان نازل شده است و بدستی  
 که ابوبکر فاطمه را از رسول الله خواستداری کرد  
 آنحضرت جواب داد که کار فاطمه با رسول الله  
 موقوفست و بعد از آن عمر خواستداری کرد  
 آنحضرت همین جواب داد چون مرتضی خواستداری  
 کرد امر مسلم گفت فرایت و بعد رسول الله تهلل فرما  
 و سرور زان بستم و وجه علی یعنی دیدم که روی  
 رسول الله تهلل و در شریکت از فرح و شادی  
 بعد از آن در روی مرتضی بستم فرمود و گفت  
 البشر اهل فان الله عز وجل قد زوجکم من السماء  
 من قبل ان ازوجکم فی الارض **فصل** در آورد



تعداد اولاد ذکور و انات حضرت مرتضی از کتاب  
 صفوة الصفوة منقولست که اولاد ذکور چهارده  
 بود و انات نوزده اما ذکور حسن و حسین  
 محمد اکبر عبدالله ابوبکر عباس عثمان جعفر عبدالله  
 محمد اصغر یحیی عون عمر محمد و سبط انات زینب کبری  
 رمله کبری ام کلثوم کبری الحسن ام هانی میمون زینب  
 صفری رمله صفری ام کلثوم صفری رقیه فاطمه  
 امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر حاتم نقیبه  
 و دختر دیگر پیش از تقسیم وفات کرد و بعضی گویند که  
 فاطمه زهرا را بعد از حضرت رسالت پسر و اسفا  
 کرده که رسول ویراد رحین حل بحسن نام کرده بودند  
 امام حسن و امام حسین و زینب کبری و ام کلثوم  
 کبری هر چهار را فاطمه زهرا اند و محمد اکبر که کنیه او  
 ابوالقاسم بوده او است ابر حنیفه و نام مادر او <sup>است</sup> فاطمه

بنت جعفر بن قیس حمصه و عبدالله و ابوبکر هر دو  
 برادر خود از امام حسین در طغی کریمه شهادت  
 و مادر ایشان لیلی بن مسعود است و عباس و عثمان  
 و جعفر و عبدالله هر چهار همراهِ امام حسین شهید  
 شدند و مادر ایشان ام الشیبین بود بنت حرام  
 خالد بن دارم و یحیی و عون مادر ایشان اسماء  
 عیس خنیزه است اولاد زن جعفر طیار بود و چون  
 جعفر در غزاهام شهید گشت زن ابی بکر شد محمد  
 ابی کراز و بود و بعد از ابی کراز امیر المؤمنین شد و  
 یحیی و عون آورد و محمد و سبط مادر او امامه بنت  
 ابی العاص بود و ابن عمه دختر زینب است و زینب  
 دختر رسول الله و امامه را بعد از وفات خاله ام کلثوم  
 فاطمه زهرا است خواست و الحسن و رمله کبری مادر  
 ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقیفی بود و فاطمه







از ابن عباس روایت کنند که یکت بود الخیر و ما  
 بود الخیر هنی و در پنجشنبه و جبهه روز بود پنجشنبه  
 ترکی حتی حصصه مع الحصاص یعنی از آن کریت  
 تا بخدی که سنک ریزها را خضاب کرد و در یکین سا  
 و بروائی ترکی حتی بلده الحصى یعنی کریت  
 جدا که اشک او سگراز کرد پیر مردمان با وی گفتند  
 که با ابن عباس چیست این بود الخیر گفت چون  
 و جمع و خستی حضرت رسالت صعب شد فرمود  
 که بیارید کاتبی و بروائی دیگر بیارید شانه شتری تا  
 از بیهوشی کاتب بنویسم که بعد از آن کاتب هرگز گاه  
 نشوید و در رضالت نیفتید تا ابد ابن عباس گوید  
 که صحابه بخصوص و نزاع افتادند و حال آنکه نزدیک  
 هیچ پیغمبری نشاید که نزاع باشد و گفتند اهل بیت  
 یعنی هرزه و هدیان گفت رسول الله و بروائی دیگر گفت

ماله اهل استغموه یعنی گفتند پیغمبر را چه شده  
 که این سخن میگوید ایا هرزه و هدیان میگویند استغموه  
 یعنی شخص کشید از وی که این چه سخن گفته و بروائی گفت  
 ما شانه اهل استغموه فذهبوا برده و ن علی بی گفتند  
 که پیغمبر را چه حال است ایا هرزه و هدیان گفتند  
 مثلن است استغما و استغما و استغما و استغما  
 گفت فذهبوا برده و ن علی یعنی در اسنادند سخن  
 پیغمبر رد کردند و قبول نمیکردند بلکه حضرت رسالت  
 بهرزه و هدیان گفتن منسوب کردند و در بقرای  
 بخاری در باب قول المریض قوموا عی و در باب گناه  
 الاختلاف هم از ابن عباس روایت کنند که چون و  
 وفات رسول الله رسید در خانه پیغمبر جمعی از صحابه  
 حاضر بودند و عمر خطاب در میان ایشان بود  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله با صحابه گفت بیایید تا از بهر شما



کتابت کم یک کابی که هرگز بعد ازین گمراه نشود و در رضا  
نیفتند ابد عمر گفت که بدرستی که خستگی و وجع بر پیغمبر  
غالب شده است یعنی در بحالت بعضی اوقات نیست  
و فرار از تریاک نداشت و کتابا الله است ما را بر سر <sup>افضل</sup>  
که در خانه حاضر بودند و گمراه شدند و با هم دیگر مخالفت  
و خصومت کردند بعضی بعضی را میزدند و میکشتند  
که الت کتابت تریاک کتد تا پیغمبر از برای شما کابی  
نویسد که بعد از آن هرگز گمراه نشود و در رضا <sup>نیفتند</sup>  
تا ابد بعضی بعضی میکشتند که عمر گفتند بود این عباس <sup>کوت</sup>  
که چون این چنانچه در حضور پیغمبر اگر مخالفت و مخالفت  
کردند و بکشتار باطل و لغو و لفظ از حد گذاریدند  
حضرت رسالت فرمود قوی عقی بر خیزد از پیش من  
و هم را از خانه بیرون کرد و این عباس هرگاه که این  
شکایت حکایت کردی در آخر گفتی ان الذی یکل الذرة

ما حال بن رسول الله ویران بکتب هر ذلک الکتاب  
مرا خنایه و لقطه یعنی بدستی که مصیبت  
و همه مصیبتان بود که مانع و خایل شد میان <sup>الله</sup>  
و میان کاتبان کتاب **ای و فی مؤمن** ازین حرف  
افضلیت بر تقی لازماید بنا بر آنکه عمر حضرت رسالت  
به دیان و هرگز گفتن نسبت کرده است و حال  
همچو مکر نقل کرده که در رعیت و حضور حضرت  
رسالت از مرتضی امثال این سخنان و گفتار با کرد  
صادق شدن بایشان بلکه همیشه مثل امیرالمؤمنین بود  
و افعال و اقوال رسول الله بنظر کلام الله که <sup>مطابق</sup>  
عز الهوی ان هو الا و عی بوخی عی اقوال و افعال  
حضرت صمد میدانست **حرف دوم** که در  
صلوة ابو بکر و ناخر حضرت مصطفی او را در آن  
دو نوبه بوده یکی در حاله صحیح پیغمبر و راوی حدیث



سید بن سعد ساعدی است و نویزه و مرد و حالش  
 پیغمبر و راوی حدیث غایب است اما نویزه اول بخاری  
 در باب من دخل بیوم الناس فجاء الامام الاول و  
 باب ما یجوز من التبیح و الحمد و الصلوة للرجال و  
 در باب رفع الایدی فی الصلوة و در باب الاشارة  
 فی الصلوة و در اول ابواب الصلح از سید بن سعد <sup>ع</sup>  
 روایت کند که بنی بن عمرو بن عوف در موضع قبا حوا  
 مدینه میبودند و میان ایشان قتال و محاربه افتاد  
 حضرت رسول با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت  
 تا میان ایشان صلح و اصلاح کند و وقت نماز آمد  
 پس مؤذن که بلال بود پیش ابوبکر رفت و گفت نماز  
 میکند و در رسول الله نیامده هیچ رعیت در امامت <sup>مان</sup>  
 داری ابوبکر گفت نعم انشئت یعنی بی رعیت دارم اگر  
 خواهی و بر فای تو بکران شستم یعنی اگر خواهید پس بلال

قامت گفت و ابوبکر پیش رفت و بکبر احرار است و  
 مردمان بکبر احرار بستند و در میان نماز نبودند که  
 حضرت بر رسید و در میان صفوف نماز رفت  
 و صفها را بک یک میشکافت تا بصفا و کبر  
 مردمان بصفیق دست بردن مشغول  
 شدند تا ابوبکر التفات کند و ابوبکر در نماز خود  
 ملققت نمیشد چون مردمان اکثر بصفیق کرد  
 التفات نمود و رسول را دید پس رسول الله اش  
 کرد که بجای خویش را پیش ابوبکر هر دو دست برداشت  
 و گفت الحمد لله که حضرت رسالت را شایسته بن  
 کرد و ابوبکر باز برآمد و حضرت رسول الله پیش رفت  
 و نماز عصر گذارد و جز از نماز فارغ شد با ابوبکر  
 گفت که ترا جرمی کرد از آنکه جای خود ثابت شوی ای  
 که بتواضع است کردم ابوبکر گفت که این بی خفا و زاین



مرتبت نیست که پیش از رسول الله کمر و حضرت  
 رسول الله روی بردمان کرد و گفت چرا در نماز تصفیه  
 کردید هر که را کاری معنی در نماز پیش از این که مرد است  
 باید که سجده الله بگوید و اگر زنت تصفیه کند معنی  
 دست بردست زندان روایات موافق نسخ حمیری و  
 ابن الهیثم و ابی یحیی سلم است و هر چه فوری و زیاده  
 الامام را باقی قوما فیصلح بهم آورده است که چون <sup>الله</sup> رسول  
 بصلح بنی عمریه بلال را گفت که هرگاه وقت صلوة  
 در آید و بر نیاید باشم با ابو بکر بنی نایب نمازی کند  
 و با فوری گفت در آخرین روایت که ابو عبدالله بخا  
 فرمود که این روایت را بغیر ما هیچ راوی نکرده است  
 یعنی روایت گفت رسول الله بلال را که با بکر بنی نایب  
 پیش نمازی کند نوبه دوم بخاری در باب حد المیز  
 ان یشهد الجماعة و باب اهل العلم والفضل احق

بالامانة و باب الرجل لا یرى الامانة و امام الناس بالمأمو  
 از غایت روایت کند که در مرض الموت حضرت مصطفی  
 بلال را نیک نماز گفت و بطلب رسول الله آمد حضرت  
 گفت که بغیر ما باید تا ابو بکر پیش نمازی کند عایشه گفت  
 که من گفتیم که ابو بکر مرد رقیق القلب است هرگاه در مقام  
 توقفا نماز کند و در جای تو ایستد امامت کردن  
 سه نوبت این عدد می آورد و حضرت می گفت تفه  
 تا ابو بکر پیش نمازی کند و بر وایتی گوید گفت که عمر را هر  
 چه ابو بکر هرگاه که فایم مقام نشود که بر روی غالب  
 شود و او از بعد مرگ شتابانند نتواند و با حضرت  
 عمر گفت تا همین سخن گفت حضرت فرمود ان کن صواب  
 یوسف بدرستی که شما از این آید که یوسف را نجبه  
 و تمت میلای دندان گرفتار کردید عایشه گوید که چون  
 ابو بکر نماز ایستاد و بیکر حرام بست حضرت رسول الله



در خود خفتی یافت و خود را سبک دید از خانه بیرون  
 آمد و یکدست برد و شر عباس نهاد و یکی بر دوش مرد  
 دیگر و آنحضرت هر دو پای خود در زمین میکشید از  
 غایب ضعف و بی قوتی عبدالله بن عباس گوید که  
 آن مرد دیگر که عایشه نام را و بر دایم المؤمنین بود و همچنین  
 عباس و مرتضی حضرت رسول را آوردند تا برجا  
 دست چپا بویگر گشت و نشسته امامت کرد و  
 روایت دیگر آورده که با اعرش گفتند که مردمان بایست  
 کردند و او رسول افتد اگر اعرش بر اشاره کرد که  
 بلی **اولی مؤمن** ما درین روایت سخن منصفانه  
 میگویم اگر عرض از افتد، مردمان بایست که میفرمودند  
 خود صنوع است زیرا که در هیچ مذهب و ملت جایز  
 که یکجا غه را د و امام باشد و اگر عرض است که اگر  
 ما شد مرد مؤمن بود و این مسلم است اما فضیلتی

پیشا پیش دین نیست و در باب آنما جعل الامام  
 براز عایشه مرویست که پیغمبر در مرض موت ثقیلی  
 و کرانی یافت و در وقت عشاء الاخره از ما پرسید  
 که مردمان نماز کرده گفتیم نه منتظر توانا آنحضرت  
 فرمود که برای من آب در بیاور کنید عایشه گفت چنان  
 کردم غسلی بر او آورد و چون عمر قیام کرد بهوش شد  
 و همچنین ناسه نوبه می رسید و ما می گفتیم که منتظر  
 تواند و سیفر فرمود که آب در بیاور کنید و غسل میکرد  
 در حین قیام بهوش میشد عایشه گوید که بعد از آن  
 سوی او ایستاده و نایم نمازی کند عمر را و گفت تو  
 اولی و اختری **ای ولی مؤمن** ازین حرف است  
 فاضلیه و مفضولیته بخواهد و بواسطه عزل و نصب  
 چه مرتضی در هیچ امری و منصبی هیچکس معزول نشد  
 با وجود آنکه بدگویان پیش رسول در حق او بد گفتند چنانکه



در باب دوم گفتیم که مرضی را سر لشکر کرده و بمن فرستاد  
 چهار نفر از صحابه در حین مراجعه پیش حضرت رسالت  
 از وی شکایت کردند که حضرت بر ایشان غضب کرده  
 در غزای سلسله ابوبکر و عمر و عاص و عیدین ترتیب  
 هر يك سر لشکر میشدند شکست یافته باز می گشتند و  
 معزول میشدند بعد از عمر و عاص امیر المؤمنین سر  
 لشکر شد و فتح کرد و در غزای خیبر ابوبکر صاحب رایه  
 و امارة شد و شکست یافت و روز دوم عمر شد و شکست  
 یافت و بعد از آن امیر المؤمنین شد و فتح کرد و در  
 فرستادن سوره براه همراه ابوبکر و فرستادن مرضی  
 در عقب وی معزول شد و پوشیده ماند که بخاری  
 در باب <sup>اصل</sup> العلم والفضل حق الامانة و در بابین  
 رجوع القهقري فی صلوة از انس مالک روایت کند  
 که ابوبکر در مرض موت حضرت رسالت امامت کرد

ناروز و شنبه که روز وفات حضرت بود در صفت  
 نماز ایشان بودیم که پیغمبر برده در حجره برداشت  
 دیدیم که برای ایشان بوده و سوی ما نظر میکرد بعد  
 آن نماز اشارت کرد که نماز خود تمام کنید و نماز خود  
 وفات یافت **ای ولی مؤمن** در روز وفات تا قبل  
 که هرگاه که نبی الله در حالتی که ضعیف و خفیف بود  
 و استطاعت قیام نداشت تا بخدی که میان علی و عبا  
 محمول بوده بخانه میرفت و ترك جماعت نمیکرد چنانچه  
 بخاری گفت که حدس رضایت که جماعت باید پیش  
 حضرت رسالت بخانه بناید در حالتی که استطاعت  
 قیام داشته باشد یا شاید که انس مالک از وفات  
 خود خبر داده باشد یعنی بخواب دین باشد در روز  
 وفات پیغمبر که اصحاب در صفت نماز ایشان بودند  
 و پیغمبر برده در حجره برداشته باشد و صحابه و وی یا



ایستاده دیدم که حکم و الله اعلم **حرف سوم**  
 در فضیله فذک بخارود با قول کتاب خبر و در باب  
 غزه خیر از عایشه مرویست که فاطمه دختر رسول الله  
 بعد از وفات رسول از ابو بکر نصف مال رسول  
 بمصل ای طلب کرد و آن غنیمتی بود و مدینه که الله تعالی  
 بر پیغمبر داده بود و فذک فرمود از اقربای خیر و اخبار  
 بود از خلیفان خیر بر ابو بکر گفت که من از رسول الله  
 شنیدم که میگفت ما که بعد از پیغمبر است خورند از هر  
 هر چه میداریم صدق است و ابو بکر از آن مال را  
 هیچ نداد بنا بر آنکه صدق بر اهل بیت خرام است پس  
 فاطمه خشم کرد بر ابو بکر و غضب شد و همچنین با وی  
 سخن گفت تا اهل بیت یاسوست و بعد از پیغمبر شش  
 در فید حیوة بود و جور وفات کرد رضی علی و شش  
 دفتر کرد و خود بروی نماز گذارد و اعلام و اخبار ابو بکر

نکرد چه فاطمه علیها السلام با رضی انجشان وصیت  
 کرده بود و محتوایست که ابو بکر روی نماز کند و در جزو  
 اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بر مدینه رو  
 آورده است که ابو بکر چون منع کرد فاطمه را از فذک در  
 دیگر با عمر گفت قربنا الی فاطمه قد غضبتناها یعنی  
 بر خیز تا بسوی فاطمه رویم و عذر خواهیم که ویرانه  
 آورده ام پس بر در خانه فاطمه رفتند ایشان را باز  
 پس بر رضی را و سبیل کردند تا با بار یافتند چون بخانه  
 فاطمه درآمدند و سلام کردند سیدتنا العالیین  
 روی سوی دیوار آورد و جواب سلام را نداد  
 و با ایشان گفت اگر شما را حدیثی اخبار و اعلام کنم  
 با قراری باید گفتند بی هیچ شنیدید که پیغمبر میفرمود  
 فاطمه بضعة منی بر ضمایر رضی و لیحفظها ما <sup>تحتفظ</sup>  
 من ارضایها فعدار رضای و من ارضای فعدار <sup>الله</sup>



وَرَأَيْتُهَا قَدْ اسْتَخَفَّتْ وَرَأَيْتُهَا قَدْ اسْتَخَفَّتْ  
 نَعَمْ سَمِعْنَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ بَعْضُ مَا كُنْتُ  
 بِأَرَادَ أَنْ أَسْأَلَ عَنْ رِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 وَأَوْرَاقُ خَشَنُودُ كَرْدَانِ مَرْدِ خَشَنُودُ كَرْدَانِ  
 وَهَر كَرْدَانِ بَقَرِ وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 أَبُو بَكْرٍ وَغَيْرُكَشَنُودُ بَلِ شَدِيدِ رِصَا وَرِصَا  
 بِرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 وَمَا أَرْضِيَتْكُمْ وَلَنْ لَيْتُكُمْ أَبِ لَشَكْوِكُمَا إِلَيْهِ  
 يَعْنِي بِرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 كَرْدَانِ مَرْدِ خَشَنُودُ كَرْدَانِ مَرْدِ خَشَنُودُ  
 بِرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا وَرِصَا  
 فَاطِمَةُ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُ مَرْدَانِ حُرْمَتِ وَجَاهِ  
 جَوْزِ فَاطِمَةَ مَتَوَقَّفِي شَدَّ عَلَى مَرْدَانِ رَأَيْتُهَا مَرْدَانِ

که پیشتر لاجرم الفاسر مصاحبه و متابعت ابو بکر کرد و  
 در آن شش ماه با ابو بکر بیعت نکرده بود پس بطلب ابو بکر  
 ارسال فرمود و گفت بسوی من بیا و همگام مرا خود  
 من با و رعایت که گوید این سخن جهت آنکه گفت که از حاضر  
 شدن و آمدن عمر کراهیت داشت پس عمر را و گفت  
 که پیش ایشان تنها مرو و ابو بکر گفت با من چه خواهند  
 کرد و الله که شما خواهم رفت و بخانه علی رفت و صلح کرد  
 این روایت بخاری است اما حمیری در مجمع بین الصحیحین  
 آورده است که قال رجل للزهری فلیما بعد علی بن  
 اشهر قال لا والله ولا احد من شیخ هاشم حتی یابعد علی  
 یعنی بکردی با روایت کنند که زهری است گفت که علی  
 شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد زهری جواب داد که نه  
 الله و نه هیچکس از شیخ هاشم با ابو بکر بیعت نکرد تا آنکه که  
 مرتضی علی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند



و در کتب جمهور آمده است که ابو سعید خدری گفت  
 چون رسول الله بعالیه رفت و فاطمه مدو ادعاه  
 فذلك نمود ابو بکر گفت که من میدانم که تو بغیر حق نمیگویی  
 ولیکن نیت و کواه خود بیاور و حضرت فاطمه علیها السلام را  
 بکواه آورد ابو بکر گفت یک زن با خود یک مرد بیاور تا  
 فذلك را بتو دم این از طریق اصل سند است و میگویند  
 که ابو بکر از آنجه فذلك بفاطمه نداد که رضای شهادت  
 تمام نبود چرا که رضای شهادت دو مرد است با خود  
 مردی و دوزن و بفاطمه سوگند نداد با وجود یک کواه  
 و نیم شهید بود و عمل نمیکردا لایب و بامردی وزن و اما  
 نزد شیعه است که امر سلمه زوجه بغیر و اما حسن و اما  
 حسین هر کواهی دادند و اهل سنت میگویند که از طریق  
 ثابت نیست که امر سلمه کواهی داده باشد و اما حسن و  
 در آن حین بالغ نبودند و نیز کواهی فرزند برای پدر و مادر

مقبول نیست جهت دفع ای و **ولی مؤمن** از حکایت فذلك  
 با وجود یک کواه و نیم و شش مکن شدن حضرت فاطمه  
 زهر آوردن وی شش مفهوم میشود امری چند و از  
 بیعت نکردن مرتضی در آن شش ماه با آنکه بیعت  
 با امام یحیی ارتقاء <sup>جهت</sup> مناد و صلاح عباد واجبست  
 امری چند لازم و محتمل است معلوم میکرد دو  
 یکی استحقاق و اهلیت مرتضی منصب خلافت را دو  
 عدم استحقاق غیر **ای ولی مؤمن** بشامل معلوم  
 میشود از افضلیت و حقانیه مرتضی بر نسبت خلافت  
 و حکومت خلفا چرا که عدم بیعت در آنند یقین که  
 دلیل عدم رضای مرتضی است بخلافه و حکومت خلفا  
 یا از جهت آنکه ایشان را اهلیت این منصب نبوده باشد  
 و حقانیه ایشانست و یا از جهت آنکه اهلیت مرتضی از  
 روی علم و فضل بر نسبت این منصب بیشتر از ایشانست



بوده باشد و افضلیت عبارت از آنست **حرف مجازی**  
 مجازی در ابواب شربا ورده است که رسوله رحمانی  
 مالک بود که برای و شیر کوفسند آورده و از آن شیر  
 که در خانه آن بن بود مزوج گردا میدند و از دست راست  
 پیغمبر اعرابی نشسته بود و از دست چپ او بیکر و چون  
 حضرت رسالت از آن شیر مزوج اشامید و قدر از  
 دهن مبارک برداشت عمر رسید که پیغمبر قدح را با اعرابی  
 دهد گفت ای رسوله قدح را بوی بگرد که تر دیک توان  
 پیغمبر لغات بجز او نکرد و باعرابی داد و فرمود الایمن  
 الایمن یعنی آنکه بردست راست بود و او راست و خاله  
 آنکه اعرابی امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بخاری  
 تر دیک قوله تعالی در سوره حجرات **وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَافَکُمْ**  
**فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ** الابه یعنی او از خود بر او را پیغمبر بلند  
 میکنند که علمای ثمانیه شود شمارا از آن بناهی شعوب

و از ابن ابی ملکه روایه کرده و گفت که تر دیک بود و بیکر  
 ابو بکر هلاک شوند چه او از خود در حضرت پیغمبر بلند  
 کردن در این چیز که رکب بنی تمیم آمد بود رکب طایفه را  
 کوسید که بر اشتر سوار باشند پس ابو بکر با پیغمبر گفت که  
 امر عن حاس با این بنی تمیم کن و عمر گفت برای روی  
 دیگر که او را امیر کن پس ابو بکر عمر گفت که مقصود تو  
 الا تخالف مز و از ایشان درین باب بلند شد  
 پس حق تعالی در شان ایشان ان ایبر فرستاد و  
 تر دیک قوله تعالی **إِنَّ الذِّنْبَانَ دُونَكَ مِنْ وَرَاءِ**  
**الْحِجَابِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** یعنی بد رستی که آنان که  
 میخواهند ترا از فتنای حجرات اکثر ایشان لا یعقل و  
 جاهلند و هم در بخاری از عبد الله بن زبیر مرویست  
 که در رکب بنی تمیم تر دیک پیغمبر آمدند پس ابو بکر با پیغمبر  
 گفت فقتاع بن معبد را امیر کن و عمر گفت بن



اقرع رحایس را امیرکن پس بویگر با عرفت مراد توجه  
 بود از مخالفت مز و با هدیگر بخادله کردند و در حضرت  
 رسالت او از بلند بر آورد پیر در باره ایشان این آیه  
 نازل شد لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ یعنی در پیش  
 خدا و رسول خدا در کردار و گفتار پیشروستی مکنید  
 تا اخیرو بعد از آن فرمود وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ  
إِلَيْهِمْ لَكُنَّ خَيْرًا لَهُمْ یعنی اگر از عافلان و جاهلان  
 صبر کردند تا آنگاه که تو پیش ایشان بیرون آمدی ایشان  
 بهتر بودی از آنکه بی ادبی میکنند و ترا از قنای حجها  
 میخوانند غرض که این روایات که بزنی دینی ایشان می  
 مستلزمه افضلیت مرتضی است چرا که در حق مرتضی این  
 قبیل روایات نازل شده است بلکه این که بعناب  
 توجع قلعو داشته باشند هرگز در شان وی نیامده است  
 چنانکه در صدر کتاب و هم از این عباس روایت کرده اند



و لقد دعا نبي الله اصحاب محمد في ايام الفراق وما ذكر  
 علياً إلا بخير فهدانا اخيراً اردنا ابراهه اللهم صل على  
 سيدنا محمد ووقفنا لما يحب وترضى فانك انت  
 المبتدئ واليك المنتهى وهو يقول الحق وهو  
 يهدي السبيل والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً  
 وهو السميع العليم



